



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی، مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اساسنامه حزب)

شماره بیست و ششم

دور سوم

ثور ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

اول می ۲۰۱۲

برای چیره شدن بر بحران امپریالیزم انقلاب پرولتری یگانه راه حل است

(اعلامیه مشترک احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشورهای

مختلف جهان) در تجلیل از سالگرد روز بین‌المللی کارگران جهان

صفحه ۲

در باره اوضاع جهان

سند و فراخوان فیصله شده در جلسه ویژه احزاب و سازمان‌های

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

صفحه ۴

طرح پیشنهادی برای برگزاری یک کنفرانس بخاطر ایجاد یک تشکیلات بین‌المللی

مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی

صفحه ۸

مبارزه ما در افغانستان بخشی از مبارزه جهانی ستمدیدگان... است. (ترجمه سند انگلیسی منتشر شده توسط حزب کمونیست انقلابی کانادا)

صفحه ۱۰

به مناسبت مسدود کردن وبلاگ - اطلاعیه "جمعی از

صفحه ۱۳

مائوئیست‌های ایران"

قتل توطئه‌گرانه رفیق کیشن جی را شدیداً تقبیح می

صفحه ۱۴

نماییم

اعلامیه مشترک

احزاب، سازمان ها و گروه های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشورهای مختلف جهان
در تجلیل از سالگرد روز بین المللی کارگران جهان

اول می ۲۰۱۲

برای چیره شدن بر بحران امپریالیزم انقلاب پرولتری یگانه راه حل است

قرض، بینوایی و غیره است. اما در جاهاییکه کارخانجات جدید باز می گردد، معنای باز سازی عبارت است از تصرف زمین ها، سلب مالکیت از دهقانان محلی، استثمار دیوانه وار، تقلیل دستمزدها، تخریب محیط زیست و غیره.

طبقات حاکم از دستگاه دولت برای سرکوب مبارزات پرولتاریایی و جلوگیری از طغیان و سازمانیابی آنها و توده ها برای انقلاب، استفاده می نمایند.

دولت در همه جا بیشتر و بیشتر پولیسی می گردد و جمعیت را تحت نظارت و سرکوبی قرار می دهد.

هیچ بخشی از بورژوازی، چه " چپ " باشد و چه راست، ظرفیت حل بحران را ندارد. دوام بحران زمینه را برای فاشیسم آماده می نماید. فاشیسم با تغییر قیافه پیشرفت می نماید و با تکیه بر بحران اقتصادی و از طریق دماغوژی پوپولیستی گام به گام ساخته و پرداخته می شود. این فاشیسم در موقع مقتضی از طریق دفاع تجاوزگرانه از منافع سرمایه مالی، رنگ حقیقی خود را نشان خواهد داد. ضمناً رقابت میان بلوک های انحصاری مختلف مسئله تقسیم مجدد بازارها و بنابراین ظهور جنگ های جدید در افق را مطرح می نماید.

ماهیت طبقاتی دولت مسئله مرکزی است. شکلی که دولت بخود می گیرد، صرفاً یک امر مشروط است. هدف اولیه دولت خدمت به منافع طبقه حاکم یعنی بورژوازی امپریالیستی و بورژوا - فئودال های کمپرادور بروکرات در ملل تحت ستم است که در مقایسه با اکثریت عظیم مردان، زنان و اطفالی که در سراسر جهان با استثمار مواجه اند، اقلیت کوچکی بیش نیستند. با بروز بحران این امر برای توده ها روشن تر گردیده است. وظیفه مرکزی هر انقلاب نابود کردن دستگاه دولت و سپس ایجاد دولت بنیادا متفاوت بر ویرانه های آن با هدف اعمار سوسیالیسم به مثابه معبر انتقال به کمونیزم است. به عبارت دیگر انقلاب پاسخ یگانه به بحران است!

" شرایط جامعه بورژوازی چنان تنگ و محدود است که دیگر نمی تواند ثروتی را که آفریده نیروهای تولیدی خویش است در بر گیرد. پس بورژوازی چگونه از این بحران ها خلاص می شود؟ از یک سو با نابود کردن اجباری انبوهی از نیروهای تولیدی و از سوی دیگر با تسخیر بازارهای جدید و سوء استفاده تمام عیار از بازارهای قدیمی تر و به عبارت دیگر با زمینه سازی برای بحران های گسترده تر و مخرب تر و نابودی ابزارهایی که مانع بحران می شوند.

سلاح هایی که بورژوازی با آن فئودالیزم را به زمین انداخت، اکنون به سمت خود بورژوازی برگردانده شده است.

اما نه تنها بورژوازی سلاح هایی را به وجود آورد که باعث مرگ خودش خواهد شد، بلکه انسان هایی را هستی بخشیده است که این سلاح ها را بکار می برند - طبقه کارگر مدرن - پرولتر ها.

(مارکس و انگلس، مانیفیست حزب کمونیست، ۱۸۴۷)
این نقل قول، ۱۶۵ سال بعد از تحریر خود کماکان درستی خود را حفظ کرده است. این به ما اجازه می دهد وضعیت را در ایام که پرولتاریا و توده های وسیع مردم در تمامی کشورها خود را در آن می یابند. صرف نظر از اینکه چه کسی حکومت را رهبری می کند، آنها تحت دیکتاتوری نهان، چه در شکل دموکراتیک بورژوازی و چه در شکل ددمنشانه بورژوازی، زندگی می نمایند. بورژوازی امپریالیستی در جستجوی بالاترین نرخ سود است و از بحران به مثابه بهانه ای برای دستیابی به این هدف از طریق بازسازی نظام تولیدی استفاده می نماید. در این چهارچوب، طبقات حاکم در کشور های تحت ستم کوشش می کنند که سهم شان در استثمار را حفظ نمایند و در صورت امکان افزایش دهند. اینگونه بازسازی همه کشورها را متاثر می سازد. معنای این وضعیت برای طبقه کارگر و توده ها، غیر محلی ساختن صنایع سنگین، بستن کارخانه ها، قطع دستمزدها، بیکاری،

برای تفرقه انداختن در میان پرولتاریا، طبقه کارگر و توده های مردمی استفاده می نمایند.

ما باید در هر جا جنگ خلق های براه افتاده فعلی را به مثابه نوک پیکان نبرد علیه بحران امپریالیزم معرفی نماییم و از آنها حمایت به عمل آوریم.

جنگ خلق در هند، تحت رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست)، در مقابل حملات دشمن مقاومت می نماید و به طرف گسترش و رشد پیش برده می شود. همچنان است برآمد جنگ خلق در فلپین، تحت رهبری حزب کمونیست فلپین که مائوئیزم را تأیید می نماید. در پیرو، با وجود عملکرد جریان انحلال طلبانه، جنگ خلق ادامه دارد. در ترکیه مبارزه انقلابی به رهبری مائوئیست ها در مطابقت با استراتژی جنگ خلق به پیش می رود. در سائر کشورها، ابتکارات جدید و پیشروی ها در حال تدارک است.

ما باید در وضعیت رشد ناموزون، برای خاتمه بخشیدن به نظام امپریالیستی در سراسر جهان و ایجاد جهان نوین آزاد از استثمار، سرکوب توده ها و جنگ های مرگ آور، برای جهان سوسیالیستی و کمونیستی نبرد کنیم.

ما باید برای ساختمان مجدد تشکیلات بین المللی کمونیست ها، بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیزم کار نماییم. ما باید مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیزم را در واقعیت مشخص امروزی بکار ببریم. ما باید مبارزه برای انقلاب را مشترکا تکامل دهیم و انترناسیونال کمونیستی طراز نوین را ایجاد کنیم.

زنده باد روز بین المللی اول می!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاری!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حزب کمونیست هند (م - ل) { ناگزلباری }

حزب کمونیست مائوئیست - فرانسه

حزب کمونیست مائوئیست - ایتالیه

حزب کمونیست مائوئیست مانیپور

حزب کمونیست مائوئیست - ترکیه / کردستان شمالی

حزب کمونیست انقلابی - کانادا

کمیته بنیانگذاری حزب کمونیست مائوئیست - اطریش

جنبش کمونیستی مائوئیستی تونس

سازمان کمونیست مائوئیست تونس

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های مراکش

سازمان کارگران افغانستان (م - ل - م)

کمیته مبارزه مردمی مانولو ویلو - گالیسیه

پراکسیس انقلابی - برتانیه

هم اکنون پرولتاریا و توده ها در کشورهای بسیاری در حال مبارزه و شورش هستند. این شورش ها از طرق مختلف و متنوعی تبارز می یابند: از طریق اعتصابات عمومی، نبرد علیه گرانی، اخراج از کار، برای حق کار، علیه تحت فشار قرار دادن اتحادیه های مبارز، برای حق داشتن زمین، محافظت محیط زیست، بخاطر اشغال خانه ها و زمین های خالی، شورش های جوانان علیه خشونت پولیس و علیه عدم اشتغال، مبارزات زنان و غیره،

در کشور های عربی بعد از خیزش های فاقد رهبری انقلابی، طبقات حاکم و امپریالیزم تحت نام دموکراسی در حال بدست آوردن مجدد کنترل بر اوضاع هستند. آنها عین نقش استثمارگرانه علیه مردم، از طریق ادامه مخالفت علیه پروسه انقلابی را بازی می کنند. مرکز توجه جنبش اعتراضی توسط مداخلات امپریالیستی، توسط نیروهای ارتجاعی، توسط خرد نمودن خونین ریفرمیست های سکولر یا مذهبی، منحرف شده است.

در کشور های عربی تحت ستم، همانند تمامی کشور های مستعمره و نیمه مستعمره، انکشاف و تکامل انقلاب دموکراتیک نوین، به مثابه بخشی از انقلاب سوسیالیستی، بیشتر و بیشتر اهمیت یافته است.

در کشور های امپریالیستی، جنبش "اشغال" نارضایتی عظیم مردم را انعکاس می دهد. اما این جنبش نمی تواند بطور موثر کلیت نظام را به چالش بکشد.

این مبارزات و شورش های پرولتاری بصورت خود بخودی انقلابی نیستند، اما گام های اولیه تحقق بخشیدن به ضرورت انقلاب توسط توده ها می باشند. بهر حال، این مهم است که توهومات تحول صلح آمیز و انتخابات فریبنده، بی نقاب گردد.

کمونیست های امروزی (مائوئیست ها) باید درین مبارزات سهیم شوند و گام بگام رهبری این مبارزات را بدست بگیرند. اینها باید نیروی انقلابی پرولتاری را در سطوح ایدیولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی و مخصوصا سه سلاح ضروری انقلاب یعنی حزب کمونیست مائوئیست، جبهه متحد انقلابی و نیروی مسلح را در انطباق با اوضاع ویژه، به وجود بیاورند.

ما باید علیه ریفرمیست ها، رویونیست ها و اپورتونیست هایی که مبارزات اعتراضی را با روحیه استمالت آمیز در اتحادیه های صنفی و تشکلات توده یی موجود، رهبری می نمایند، مبارزه نماییم. آنها صرفا " راه حل های " مطابق به نظام سرمایه داری و امپریالیستی جاری ارائه می نمایند و در میان توده ها توهم پراگنی می کنند که شاید مسیر انتخاباتی و صلح آمیز راه حلی برای پرولتاریا و توده ها بخاطر فایق آمدن بر بحران باشد. آنها مانعی بر سر راه گسترش مبارزه طبقاتی و تشکیلات طبقه کارگر و توده ها برای انقلاب هستند.

درین ضمن ضد انقلابیون، به مثابه یک نیرنگ برای حفظ قدرت شان، از اختلافات در خواست ها، مذهب و راسیسم

آنچه در زیر می خوانید

سند و فراخوان فیصله شده در

جلسه ویژه احزاب و سازمان های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

است که توسط احزاب ذیل امضاء شده و منتشر می گردد:

حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) { ناگزالباری }

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حزب کمونیست مائوئیست ایتالیا

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

درباره اوضاع جهان

گردد. مالی سازی اقتصاد - این علت اصلی بلاواسطه بحران - گرایش به نپذیرفتن هر نوع کنترل دارد. لذا تلاش سرمایه داری و قدرت های امپریالیستی گرداننده آن برای بیرون شدن از بحران از طریق تنظیم و کنترل بازار مالی و استفاده از فرصت های نرخ رشد بلند ارائه شده توسط بعضی از کشورها مثل چین، هند و برازیل، حتی در صورتیکه بند بند نباشد، موفق نمی باشد. گرچه این تلاش ها نباید بی اهمیت انگاشته شود، اما نمی تواند بیشتر از یک بهبودی موقتی چیز دیگری را تضمین نماید، بهبودی موقتی ای که راه را برای بحران جدید و حتی درد آور تر باز می نماید. جهان کماکان با دو امکان مواجه است: بیرون رفتن از کاپیتالیسم یا یک بهبود دردآور موقتی از این بحران به واسطه تحکیم و ارتقای میکانیزم های سرمایه و بدینگونه طولانی ساختن تھی دستی توده ها.

بورژوازی امپریالیستی در سراسر جهان با استفاده از بحران، برای بازسازی امپریالیسم در مقیاس جهانی و حفظ منافع و سودهای طبقه شان، کار می نماید. این کار باعث می گردد که سنگینی تباہ کننده بحران بر شانه های کارگران و توده ها بیفتد. هم در کشور های تحت ستم و هم در کشور های امپریالیستی، بیکاری، عدم مصئونیت کار و هزینه زندگی افزایش یافته است، سطح استثمار تا اشکال مدرن بردگی بالا رفته است، حقوق کارگران تنزیل یافته است، دستاورد های اجتماعی حاصل شده از سال های مبارزه نابود شده است، کارخانه ها مسدود شده و کارگران وسیعاً اخراج گردیده اند، دهقانان به تباہی کشانده شده و به سوی خودکشی سوق داده شده اند، هزینه های اجتماعی قطع

نظام امپریالیستی به بحران بسیار شدید، بعد از بحران سالهای ۱۹۳۰، گرفتار است. کوشش های جاری برای مشخص کردن بحران و غلبه یافتن بر آن تنها به عمیق شدن و گسترش یافتن بحران یاری می رساند.

بحران ساختاری برخاسته در عرصه مالی گام بگام به عرصه تولیدی توسعه یافته است و به حد یک بحران اقتصادی عمق یابنده رسیده است. این بحران تحت قانون تکامل ناموزون اخاذی حد اکثر ارزش اضافی و ستیزه بر سر بازار جهانی حرکت می کند.

این بحران از قوانین خود نظام سرمایه داری منشاء می گیرد. این بحران تبارزی از محدودیت های تولید برای سود و تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، به شمول طبیعت عمومی و جهانی تولید و تملک خصوصی، است. در این وضعیت در چشم انداز جهانی به معنی رشد دایمی شکاف میان تمول مشتی از کشور های امپریالیستی و فقر سه چهارم انسان ها در کشور های تحت ستم امپریالیسم، میان توانگری بورژوازی و فقر نسبی و مطلق پرولتاریا و توده ها در کشور های امپریالیستی، میان ثروتمند شدن سیل آسای یک بورژوازی انگل و کمپرادور و تھی دستی و گرسنگی پرولتاریا و توده های وسیع در کشور های تحت ستم امپریالیسم، می باشد.

روشن است که یک نظام تحت سلطه این قوانین و نیروهای محرکه، فقط می تواند به سوی بحران برود و اضافه تولید و سرمایه اضافی عوامل بحران می گردد.

نتیجه تشدید مالی سازی و احتکار آمیز ساختن آن، منجمد شدن نیروهای محرکه نظام است که نقطه فشردگی و انفجار می

شده و خصوصی سازی آموزش و پرورش و هزینه های صحی افزایش یافته است و منطق مفیدیت و سود حتی به اموال اولیه، مثل آب، هوا، آفتاب و غیره گسترش یافته است.

این سیاست ها در چارچوب منازعه برای تسلط بر بازار جهانی امپریالیستی و مناطق استراتژیک جیوپولیتیکی پیش برده می شود، اما منش یکتاگرایی این سیاست ها در انداختن بار بحران منتجه بر دوش پرولترها و توده ها قویا روشن است.

سیاست امپریالیزم اثرات نظام را برجسته می کند و در شرایط مصایب محیطی و طبیعی بیشتر و بیشتر مصیبت بار می سازد. امپریالیزم عوامل انکشاف در ساحه ساینس، فرهنگ و آموزش و پرورش، تکنالوژی معلوماتی، دسترسی به رسانه ها، ارتباطات، بسط آزادی جوانان و فرآیندهای رهایی زنان را به زنجیرهای جدید و بیشتر مهذب تبدیل می نماید. در متن بحران، این امر در بیکاری کتلوی روشنفکران، کنترل اجتماعی توسط رسانه ها و اشکال بسیار افراطی بربریت، حملات جدید قرون وسطایی بر حقوق زنان و گروه بندی جوانان تبارز می یابد.

توازن قدرت در میان امپریالیست ها سیال است. گرچه ایالات متحده هنوز یگانه ابر قدرت باقی مانده است، اما ظرفیت آن به نحو قابل توجهی توسط مقاومت قربانیان آن و بحران جاری تضعیف گردیده است. این حالت مجال هایی برای گروه بندی اتحادیه اروپا فراهم می سازد. هر چند عوامل مشابه موقعیت آنها را نیز بصورت منفی زیر فشار قرار می دهد. روسیه به واسطه بحران زیاد متاثر نشده است. روسیه از طریق محور خود با چین و تحکیم پیوند های خود با جمهوری های شوروی سابق، منافعی کسب کرده و منازعه را پیش برده است. تباری سرتاسری هنوز هم در مناسبت میان امپریالیست ها عمدگی دارد. اما امپریالیزم دچار بحران، مطابق به تضاد هایی که می تواند منابع بالقوه جنگ جهانی جدید باشد، انکشاف می یابد. قدرت های امپریالیستی، عمدتا ایالات متحده، در آن مناطقی از جهان که منافع اساسی دارند و یا منافع شان مورد تهدید قرار می گیرد، جنگ های تجاوز کارانه، اشغالگری و استعمار نوین راه می اندازند و بر آنها متکی می شوند. با تکامل این جنگ ها مسابقه تسلیحاتی ادامه می یابد و با وسایل نظامی ویران کننده بیشتر و بیشتر مجهز می گردد، تا جائیکه تمامی حدود تعیین شده در کنوانسیون های بین المللی و حقوق بشر را در می نوردد.

این یا آن شکل از کنترل فاشیستی قاعده معمول دایمی در کشور های تحت ستم می باشد، حتی در جاهائیکه نظام پارلمانی موجود است. در سال های اخیر گرایش به سوی فاشیزم مدرن در درون کشور های امپریالیستی نیز رشد کرده است. این گرایش مطابق به مشخصات تاریخی، واقعیت و فرهنگ هر کشور شکل گرفته است. این گرایش تلاش می کند که یکبار دیگر اشکال تمامیت خواه، نژاد پرست، استخباراتی و پولیسی

دولتی حاکمیت بورژوازی را برقرار نماید. امپریالیزم یعنی فقر، ارتجاع و جنگ. بحران آشکار می سازد که رفاه، دموکراسی و صلح بیشتر و بیشتر کلماتی گشته اند که یک مفهوم متضاد را می پوشانند.

بحران اقتصادی ویران کننده امپریالیزم و فشار های آن بالای پرولتاریا و توده های وسیع در سراسر جهان سر بلند کردن موجی از مبارزات و خیزش ها در سراسر جهان گردیده است. در کشور های تحت ستم امپریالیزم، اعتراضات، شورش ها و مبارزات آزادیبخش در کشور های عربی و خلیج فارس رفعت نوین و فجر نوینی یافته است. جوانان، پرولترها و توده ها و در بعضی از موارد بخش های سازمان یافته کارگران، بر رژیم های دیکتاتوری تابع امپریالیزم که پایدار به نظر می رسیدند، یورش برده و سرنگون شان کرده اند. این مبارزات راه را برای انقلابات دموکراتیک نوین ضد امپریالیستی، ضد صهیونیستی و ضد فیودالی باز می نماید.

رژیم های ضد امپریالیستی دروغین، مثل رژیم های لیبیا، سوریه، ایران، و رژیم های آشکار طرفدار امپریالیزم مثل رژیم های سعودی، بحرین، یمن، مراکش، الجزایر، و همینطور رژیم های نظامی جانشین رژیم های ارتجاعی مستبد قبلی در تونس و مصر، دست به کشتار و سرکوب می زنند. با پنهان شدن در زیر پرچم دموکراسی، امپریالیزم در این مبارزات مداخله می کند و... دارد که رژیم های غیر قابل اطمینان را عزل نماید و بجای نوکران دور انداختنی نوکران جدید را جایگزین سازد. امپریالیست ها جنگ براه انداختند و لیبیا را اشغال کردند. اما موج " بهار عربی " ادامه دارد و از لحاظ جهانی به مثابه جبهه جدیدی در نبرد میان امپریالیزم و خلق ها موقعیت مهمی یافته است. این مبارزات در پیوند با مبارزات موجود در عراق، افغانستان و فلسطین قرار دارد. در این کشورها، اشغالگری و تجاوزات امپریالیست ها و صهیونیست ها با مقاومت سنگینی مواجه گردیده است. این مقاومت ها آنها را مجبور می سازد که پلان های اشغالگرانه شان را تجدید شکل دهند تا بتوانند به طریقه مطمئنی از متحقق شدن اهداف این مقاومت ها جلوگیری نمایند. غیر از کشور های عربی و کشورهای آسیای غربی، مردمان امریکای لاتین، افریقا و سائر مناطق آسیا مکررا بخاطر مقاومت علیه یورش هایی که بر وسایل معیشت شان صورت می گیرد، به جاده ها بر آمده اند. اعتصابات مداوم و رشد یابنده کارگری و مبارزات دهقانی در چین قابل توجه است.

در این موج نوین مبارزه و مقاومت ما باید از مبارزه بخاطر رهایی مردمان و بخاطر دموکراسی نوین در راه سوسیالیزم و کمونیزم حمایت نماییم و این مبارزه را تقویت نماییم و با جریانات طرفدار غرب و اسلامی که بر برب مبارزات مردم بخاطر تحمیل زنجیرهای جدید و تابعیت جدید از طبقات ارتجاعی و اربابان همیشگی شان یعنی امپریالیزم، عمدتا ایالات متحده و اروپا،

شدید است. در حالت بحران، بطور روز افزونی روشن می شود که انقلاب روند عمده است. کشور های افریقا، آسیا و امریکای لاتین مراکز توفان انقلاب جهانی باقی مانده اند.

در اوضاع جاری بین المللی وظیفه کمونیست ها برپایی انقلاب در کشور های مختلف است، زیرا انقلاب یگانه راه حل بحران است، یگانه راه حل خلاصی از شر امپریالیسم و یگانه مسیر دستیابی به هدف غایی مبارزات پرولتاریا و مردمان تحت ستم. اجرای این وظیفه، تقویت و ساختمان احزاب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در هر کشور را، به مثابه حزب کمونیست طراز نوین، یعنی دسته پیشآهنگ پرولتاریا و هسته رهبری کننده همه مردم و حزب جنگنده برای انقلاب، را طلب می نماید.

در کشور های تحت ستم امپریالیسم چشم انداز جنگ خلق ها در حال پیشروی است. در هند، جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست) در مقابل حملات بیسابقه دشمن ایستادگی کرده و توانسته است توسعه و پیشروی داشته باشد. جنگ خلق در فلپین تحت رهبری حزب کمونیست فلپین به پیش رفته و به مثابه بخش مهمی از موج انقلاب جهانی در آمده است. جنگ خلق در پیرو، که زیر رهبری حزب کمونیست پیرو و تحت هدایت صدر گونزالو برپا گردید، به مثابه یک چراغ رهنمای ایدیولوژیکی و استراتژیکی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی باقی مانده است. گرچه این جنگ خلق در اثر حملات دشمن و رویزیونیست های درون حزب با عقبگرد مواجه است، مبارزه برای غلبه یافتن بر این موانع ادامه دارد. در نیپال ده سال جنگ خلق تاریخ و تجربه جنبش کمونیستی بین المللی را غنا بخشید و پیشروی موثری به سوی موفقیت انقلاب دموکراتیک نوین به وجود آورد. گرچه در سال های اخیر، یک خط رویزیونیستی به سرکردگی پاراچندا و باترای پدیدار گردید که جنگ خلق را تسلیم نمود. مائوئیست های درون حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) باید از انقلاب محافظت نمایند و پیشروی حزب، از طریق شورش علیه این خط و ایستادگی استوار علیه ترنزل سنتریستی در درون و بیرون حزب، را ادامه دهند. در ترکیه، مبارزات انقلابی تحت رهبری مائوئیست ها با تعقیب استراتژی جنگ خلق متناسب با شرایط این کشور به مثابه یک کشور واقع شده در وسط دو صحنه بازی بین المللی یعنی کشور های امپریالیستی اروپایی و کشور های آسیای غربی با رژیم های ارتجاعی، پیش می رود. در سایر کشور های آسیای جنوبی و امریکای لاتین، جنگ خلق ها در شرایط تدارک برای آغاز و پیشروی های نوین قرار دارد. این یک وظیفه کمونیست ها در هر نقطه جهان است که انترناسیونالیسم پرولتری را در پراتیک بگذارند و جنگ خلق ها و مبارزات انقلابی را حمایت کرده و مردم پسند سازند.

در کشور های امپریالیستی، انتخاباتگرایی، پارلماناریزم و

سوار شده اند، مخالفت کنیم. موج ناآرامی، شعله ور شدن شورش ها و مبارزات دربرگیرنده صد ها هزار جوان در کشور های امپریالیستی یک خصیصه مشخص جهان فعلی است. خیزش های تند جوانان پرولتر، که دژ امپریالیسم را به لرزه می اندازد، ورود نسل جدیدی را نشان می دهد. این جوانان که با زندگی بدون آینده مواجه اند، از طریق شورش های شان فریاد می زنند که: "شورش کردن برحق است" و بیان می کنند که این سرمایه داری است که آینده ندارد. این انکشافات آماده انفجار در پیوستگی با صعود مبارزات کارگری قرار دارد. اعتصابات عمومی تمام جنبش کارگری به پیکار فراخوانده است، مخصوصا در کشور هایی که به واسطه بحران یونان، هسپانیه و ایتالیه و غیره به سختی ضربت خورده اند

مبارزات کارگران در اروپای شرقی، جایکه به تعقیب فروپاشی رژیم های دروغین سوسیالیستی مورد گزندگی سرمایه داری وحشی قرار دارد و در معرض تغییرات سریع به سیستم های حتی بدتر از قبل قرار گرفت، تکامل نوینی داشته است. امواج جدید آوارگان به آرزوی یک زندگی بهتر به سوی کشور های امپریالیستی ازدحام کرده اند. برای رسیدن به مقاصد شان، این ها زندگی شان را با مواجه شدن به رنج های غیر قابل گفتنی به خطر می اندازند که غالبا درها را به قبرستان مبدل می سازد. امپریالیست ها در قبال این وضعیت با قوانین خشن ضد پناهندگی و راسیزم عکس العمل نشان می دهند. برآمد فاشیزم مدرن، دولت های پولیسی، تناوب رو به رشد جنگ های تجاوزگرانه و قوانین ضد پناهندگی با عکس العمل توده ها از طریق تکامل جنبش های ضد فاشیستی و ضد راسیستی و جنبش های وسیع ضد جنگ مواجه می شود.

این است زمینه ای که در آن یک موج بالقوه انقلاب پرولتاریایی جهانی رشد و برآمد می نماید. نقاط عطف و لنگرگاه استراتژیک این موج، جنگ خلق های تحت رهبری احزاب مائوئیست است. برحسب این ما باید تدارک برای جنگ خلق های متعدد جدید را، مخصوصا در ترکیه و جنوب آسیا، و با در نظر داشت پتانسیل آن در امریکای لاتین، و در سراسر بقیه نقاط جهان، به وسیله اساسنامه های احزاب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، پیش ببریم. درین چارچوب، احزاب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در کشور های امپریالیستی پتانسیل برای یک میزان خیزش در مبارزه انقلابی و وحدت دو جریان انقلاب پرولتاریایی جهانی - انقلاب سوسیالیستی در کشور های امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین و حرکت به سوی سوسیالیسم در کشور های تحت ستم امپریالیسم - را نمایندگی می کند.

همه اینها نشان میدهد که تضاد عمده در جهان تضاد میان امپریالیسم و مردمان تحت ستم است؛ در حالیکه هر دو تضاد دیگر یعنی تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و تضاد میان امپریالیست ها نیز

آغاز نمایند.

امروز با مواجه شدن به بحران و فروپاشی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ما باید تشکیلات بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را بر اساس تجارب مثبت و منفی "جا" بازسازی نماییم. وضعیت جاری ضرورت وحدت تمامی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست درون "جا" و بیرون از آن، را درین تشکیلات جدید برای یک جهش سیاسی و تشکیلاتی پیش آورده است. ضروری است که جنبش کمونیستی را در راس مبارزه طبقاتی در قرن جدید قرار دهیم. بدینسان میتوان با نیازهای پرولتاریا و توده‌های تحت ستم و فشارهای ناشی از بحران امپریالیزم مواجه شد.

تشکیلات بین‌المللی جدید باید در صفوف خود احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست اصیل را که موجود بوده و در مبارزه طبقاتی فعال باشند، تیوری انقلابی را به پراتیک انقلابی تبدیل نمایند، قادر باشند یک بخش پیشرو و تجزیه‌ناپذیر پرولتاریا و توده‌های تحت ستم باشند، از اباطیل کهن و نوین یعنی نه تنها از رویونیسم بلکه همچنان از انقلابیگری خرده‌بورژوایی و تقوای خود ستایانه بری باشند، متحد سازد.

برای بنا نهادن این تشکیلات بین‌المللی جدید، ما باید با رویونیسم در تمامی صور آن و مشخصاً با آنهائیکه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را دچار بحران ساخته و فروپاشاند، یعنی پست مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم "سنتزهای نوین" باب اوکیان در حزب کمونیست انقلابی امریکا و خط رویونیستی پاراچندا/باترای در حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)، گسست نماییم.

تشکیلات بین‌المللی جدید باید مرکز اجرایی ای داشته باشد که حیات باطنی آن مربوط به مرحله و متودهای تعیین شده توسط احزاب و نیروهایی باشد که به این تشکیلات حیات می‌بخشند، مخصوصاً با درس آموزی از تجارب مثبت و منفی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی.

تشکیلات بین‌المللی کمونیست‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، هسته یک جبهه بین‌المللی اتحاد ضد امپریالیستی پرولترها و مردمان تحت ستم است - و باید باشد.

این چیزی است که به احزاب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست اجازه می‌دهد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را در دست بگیرند و تکامل دهند، وحدت نوین جنبش کمونیستی بین‌المللی را تحقق بخشند، آنرا در پیشاپیش مبارزات مردمی در سراسر جهان قرار دهند و پتانسیل موج نوین انقلاب جهانی را کاملاً آزاد نمایند و آنرا متحقق سازند.

امپریالیزم آینده ندارد! آینده به کمونیسم تعلق دارد!

ریفورمیسم سیاسی و اتحادیه‌یی بطور روز افزون در بحران قرار دارد و به همین خاطر رویونیسم ورشکسته است. نیاز به یک تشکیلات انقلابی و استراتژی انقلابی بخاطر سرنگونی بورژوازی و تصرف قدرت بطور روز افزونی در جنبش‌های توده‌یی و کارگری تسریع و تقویت می‌گردد. توهم آمیز بودن این ایده که وضعیت پرولتاریا بدون قدرت سیاسی تا حد زیادی می‌تواند بهبود حاصل نماید، در حال رشد است. مبارزات کارگران و خیزش‌های پرولترها و جوانان باید در چارچوب چشم‌انداز سرنگونی حکومت‌ها و دولت‌های بورژوازی امپریالیستی، برای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، هماهنگ گردند و رشد نمایند. برای سرو سامان بخشیدن به تبدیلی این ضرورت‌ها به واقعیت و این جنبش‌ها به انقلاب، ما نیاز به ساختن احزاب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در آتش مبارزه طبقاتی و در پیوند نزدیک با توده‌ها برای انقلاب پرولتری با استراتژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی جنگ انقلابی و در اوج آن قیام، مناسب به هر کشور در مطابقت با شرایط مشخص آن، داریم.

در تمام کشورها ما نیاز به احزاب کمونیست مبتنی بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم، قادر به رهبری مبارزه طبقاتی در تمام ساحات و هدفمند برای تصرف قدرت سیاسی داریم. در هر کشور، کمونیست‌های مائوئیست باید با نبرد علیه تمامی گونه‌های انحرافات رویونیستی و ریفورمیستی یا دکماتیستی و افراط‌گراییان در تمامی اشکال آنها، کوشش نمایند که به این ضرورت برای یک رهبری علمی و مصمم به هدایت مبارزه طبقاتی، پاسخ دهند.

طبقه ما می‌تواند بر تجربه سترگ مبارزات و انقلابات ۱۴۰ ساله، از زمان تولد با شکوه کمون پاریس تا اوج انقلاب انقلاب اکتوبر، انقلاب چین و انقلاب فرهنگی پرولتاریایی عظیم چین، تکیه نماید. ما باید هم از پیروزی‌های مان و هم از شکست‌های مان، هم از درستی‌های مان و هم از اشتباهات مان، بیاموزیم. کمونیست‌ها در تمام تاریخ شان، تشکیلات بین‌المللی پرولتاریا و توده‌های تحت ستم را بنانهاده‌اند، در آن شامل شده‌اند و روی آن حساب کرده‌اند. بدون انترناسیونال‌های اول، دوم و سوم، جنبش کمونیستی در تمامی اطراف و اکناف جهان گسترش نمی‌یافت، هیچ‌یک از پیروزی‌های عظیم خود را به دست نمی‌آورد و از شکست‌های موقتی خود درس نمی‌گرفت.

نبرد مائوتسه دون نبرد بین‌المللی ای بود که راه را برای احیاء احزاب کمونیست، بعد از تبارز رویونیسم خروشچفی در جنبش کمونیستی، باز نمود.

بعد از درگذشت مائو و پایان یافتن انقلاب فرهنگی پرولتاریایی عظیم، تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها در جهان اجازه داد که وحدت شان در سطح جهان و مارش شان بطرف یک انترناسیونال نوین را

شماره بیست و ششم

نتایج مختلفی بار آورد. هم نتایج مثبت وجود داشته است و هم لغزش های جدی. بطور مشخص، گرایشات هژمونستی در عملکرد که پیوستگی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را نفی می کرد، وحدت آنرا شدیداً به تحلیل می برد، از بهم پیوستن احزاب بیشتر مارکسیست - لنینیست - مائوئیست به جنبش جلوگیری می کرد و بدینسان در مقابل اجرای وظایفی که جنبش و کمیته برای خود تعیین کرده بود، مانع ایجاد می نمود، در کمیته وجود داشته است.

تشکیلات بین المللی جدید باید یک مرکز اجرایی داشته باشد که حیات درونی و شیوه کار آن مربوط به مراحل مشخص مبارزه و اسلوب های تعیین شده توسط احزاب سیاسی و نیروهایی باشد که این تشکیلات را حیات می بخشند. این مرکز باید به شایستگی و تعهد در داخل چارچوب فیصله ها و توافقات تشکیلات بین المللی، آنگونه که در کنفرانس ها و سائر جلسات آن تصمیم گیری می گردد، کار نماید. درینجا نیز، همانند هر مورد دیگری، دفاع، تطبیق و تکامل مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و اجرای وظایف بین المللی خود آن مرکز و التزامات احزاب مشخص تضمین کننده نهایی این امر است. ما پیشنهاد می نمایم که یک کنفرانس بین المللی بخاطر سامان دادن کار برای فعال سازی و سازماندهی مجدد یک تشکیلات بین المللی دایر گردد. بخاطر دستیابی به این هدف باید یک پروسه مباحثات ایدئولوژیک - سیاسی پیش برده شود. به مثابه بخشی از تدارک این کنفرانس ما به این نتیجه رسیده ایم که یک سیمینار در باره "جمع بندی تجارب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، کنفرانس بین المللی مارکسیست - لنینیست ها و سایر ابتکارات بین المللی" را سازماندهی نمایم.

از طریق این پروسه نکات مشترک و مورد اختلاف می تواند شناخته شود و یک پلاتفرم پیشرفته متناسب به آن می تواند به دست آید تا اساس یک وحدت بین المللی نوین متبلور در یک تشکیلات بین المللی جدید باشد. در شرایط جاری اجرای این مسئولیت انقلابی می تواند نشاندهنده یک تبارز عملی شعار کمونیستی بین المللی "کارگران و خلق های ستمدیده جهان متحد شوید" باشد. اجرای این وظیفه، به احزاب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست اجازه می دهد که مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را در دست گرفته و تکامل دهند، وحدت نوین جنبش کمونیستی بین المللی را واقعیت بخشند، آن را در پیشاپیش مبارزات خلق ها در سراسر جهان قرار دهند و پتانسیل موج جدید انقلاب جهانی را کاملاً رها نمایند و عملاً تحقق بخشند.

با درود های انقلابی!

در کنفرانس های بین المللی و جلسات وسیع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به تصویب رسید، مثل بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و قطعنامه میلینیوم، علیرغم بعضی از نواقص و کمبودات آن ها، همه خدمات تیوریکی مهمی برای پیشروی جنبش، به مثابه بخشی از جنبش کمونیستی بین المللی، بوده است. حمایت بین المللی از جنگ خلق در پیرو و حزب کمونیست پیرو، به شمول کارزار تاریخی دفاع از ایمل گوسمن، خدمت به آغاز جنگ خلق در نیپال و حمایت از ادامه آن برای ده سال، انتشار مجله جهانی برای فتح و سائر اسناد به چندین زبان که به درک های ایدئولوژیکی و سیاسی و تجزیه و تحلیل جنبش و احزاب و سازمان های شامل در آن، اجازه شناخته شدن در کشور های مختلف را می داد، نشانه های برجسته ای از نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنبش کمونیستی بین المللی بوده اند.

۳ -- جنبش ما علیرغم جنبه های مثبت خود نتوانست وظایف خود را به پایه تکمیل برساند و در یک بحران فرو رفت. وقتی که رویونیوم پست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی " سنتز نوینی " باب اوکیان بر حزب کمونیست انقلابی امریکا و رویونیوم پاراچندا - باترای بر حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) مسلط گردید، نه تنها این احزاب را از مسیر انقلاب و کمونیسم منحرف ساخت، بلکه تأثیرات مخرب و ویرانگر این خط های ضد انقلابی بطور منفی احزاب و سازمان درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به ویژه کمیته جنبش را بصورت وسیع و عمیق تحت تأثیر قرار داد.

۴ -- کنفرانس موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ضرورت ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی طراز نوین را به رسمیت شناخت. برای متحقق ساختن این امر، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وظایف دوگانه پروراندن یک خط عمومی و یک شکل تشکیلاتی درست و مناسب، در مطابقت با واقعیت پیچیده جهان امروزی و چالش های موجود در آن را، به درستی شناخت.

۵ - کمیته موقت - به مثابه یک مرکز سیاسی جنینی - تشکیل گردید تا وظیفه کار برای پروسه وحدت ایدئولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی کمونیست ها، به شمول تهیه یک پیش نویس برای مشی عمومی جنبش کمونیستی را، پیش ببرد. اما این وظیفه توسط کمیته انجام نیافت و جنبش به این هدف دست پیدا نکرد.

۶ - در تجربه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، موجودیت چنین مرکزی که بخاطر قادر ساختن جنبش به ادامه کاری و به مثابه مرکزی برای حفظ وحدت این جنبش تشکیل گردید،

متن ذیل ترجمه دری سند انگلیسی منتشر شده توسط حزب کمونیست انقلابی کانادا است.

مبارزه ما در افغانستان بخشی از مبارزه جهانی ستمدیدگان... است.

رونوشت سخرنانی رفیق بازدید کننده به نمایندگی از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

چند روز قبل یک رفیق بازدید کننده به نمایندگی از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یک سخنرانی مهم در تورنتو و مونترئال ارائه نمود. متن ذیل یک رونوشت سخنان وی برای کسانی است که چانس شنیدن این سخنرانی را نداشته اند. حزب کمونیست انقلابی کانادا مجدداً حمایت خود از رفقای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را تصریح می نماید و برای اینکه بخشی از مرکز بین المللی احزاب و سازمان های مائوئیست باشد، به پیش می نگرَد.

رژیم پوشالی و اشغال امپریالیستی بازی می نمایند و به مثابه کادرهای روشنفکری و سیاسی برای رژیم پوشالی و اشغال امپریالیستی خدمت می نمایند. آنها اعضای پارلمان هستند، آنها وزرای کابینه هستند، آنها مشاوران نزدیک و مهم رئیس جمهور رژیم دست نشانده هستند، آنها گردانندگان بسیاری از ان جی او ها و به اصطلاح سازمان های جامعه مدنی هستند، آنها وسیعاً در رسانه ها حضور دارند... خلاصه آنها نقش مهمی برای مشروعیت بخشیدن به رژیم بازی می نمایند.

علامت مشخصه این جناح ارزیابی خاص آن از تاریخ سیاسی افغانستان است، ارزیابی ای که می تواند به طریقه ذیل خلاصه شود: تاریخ کشور، تاریخ تضاد میان نیروهای مدرنیست و سنت گرا بوده است و همین تضاد هنوز هم واقعیت سیاسی افغانستان را شکل می دهد. مطابق به این تفسیر در یک طرف نیروهای سنتی در شکل اسلامیزم طالبان (که منادی بدترین نوع ارزش های فیودالی، شوونیسم مرد سالار، شوونیسم ملیتی و دشمنی با تمامی ارزش های دموکراتیک و مدرن هستند)، و در طرف دیگر "جامعه بین المللی" قرار دارد که سعی می کند در شرایط بسیار مشکل بنیادهای دموکراتیک و ساختمان دولتی مساعد برای ارزش های مدرن، لیبرال و دموکراتیک را تبلیغ نماید. بنابراین آنهائیکه در جناح تسلیم شدگان قرار دارند باورمند هستند که وظیفه آنها به مثابه "مترقیون" این است که در پهلوی نیروهای مدرنیست - در این حالت در پهلوی اشغال امپریالیستی و رژیم پوشالی - بایستند.

این لیبرال های چپ افغانستان امروزی سپاهیان صف روشنفکری اشغال امپریالیستی هستند. آنها ثابت ساخته اند که حتی بیشتر از جناح های اسلامیت رژیم پوشالی تحت رهبری کززی، شرکای استوار تر و قابل اطمینان تر

مادامی که در اکتوبر ۲۰۰۱ اتحاد امپریالیستی تحت رهبری ایالات متحده، جنگ تجاوزکارانه اش برای تهاجم بر افغانستان و اشغال این کشور را براه انداخت، امپریالیست ها اعلام کردند که هدف جنگ آنها به عدالت سپردن مرتکبین احتمالی حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون است. اما مهم تر از آن، آنها بیان داشتند که جنگ آنها مردم افغانستان، مشخصاً زنان افغانستان را آزاد خواهد کرد و اشغال امپریالیستی، دموکراسی و پروژه دولت سازی مساعدی برای حقوق بشر، حقوق زنان و سائر ارزش های لیبرال را ترویج خواهد کرد. شکی وجود ندارد که این وعده ها برای بسیاری از نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی و روشنفکران در کشور ما، به شمول کسانی که بعضی "ادعاهای چپی" دارند، گوشنواز بوده و هست.

درین صحبت من میخواهم مواضع اتخاذ شده توسط کمپ های مختلف دارای ادعاهای چپی را خلاصه نمایم. ما می توانیم "چپ افغانستان" را در سه کمپ تقسیم نمایم. کمپ اول، کمپ تسلیم شدگانی است که منادیان صریح عملی و نظری انقیاد ملی هستند. این ها کسانی اند که بعضی ادعاهای چپی دارند و می توان آنها را لیبرال های چپ خواند. کمپ دوم، کمپ تسلیم طلبان است که بخشا تسلیم شده اند و می توان آنها را نیمه تسلیم شده خواند. کمپ سوم، کمپ چپ ضد امپریالیست و انترناسیونالیست است. مهم است بخاطر داشته باشیم که همه این سه کمپ ادعای ریشه داشتن در جنبش مائوئیستی نسل قبلی را دارند.

کمپ تسلیم شدگان مشتمل بر آن اعضا و کادر های جنبش دموکراتیک نوین تحت رهبری مائوئیستی نسل گذشته است که در تجمعات خصوصی شان، و بعضی وقت ها حتی در سطح عامه، افتخار می نمایند که از بقایای جنبش عظیم مائوئیستی هستند، ولی نقش مهمی برای

اشغال امپریالیستی هستند،

جناح دوم، که من آن را به مثابه تسلیم طلبان یا نیمه تسلیم شدگان یاد می‌نمایم، جناح بسیار وسیع دیگری است که مشتمل بر چندین دسته از سازمان‌های چپ ریفورمیست است. ادعاهای چپی آنها بعضاً نسبت به ادعاهای جناح اول بیشتر اعلام می‌گردد، ولی بدواً بسیار مشکل است که خط مرز میان این دو جناح ترسیم گردد. در واقع در ابتدای اشغال، اهداف اصلی حملات سیاسی جناح تسلیم طلبان یا نیمه تسلیم شدگان، جناح‌های مشخصی از اسلام‌بیست‌های حاضر در درون رژیم پوشالی بودند، مثلاً: جنگ سالاران، جنایتکاران جنگی و غیره. یگانه پرابلم واقعی آنها با اشغال امپریالیستی این بود که آنها اشخاص بدی چون جنگ سالاران، بنیادگرایان اسلامی، مجاهدین و طالبان سابق را به قدرت رسانده بودند و بنابراین اشغالگران سیاست استوار ضد بنیادگرایی نداشتند. نتیجه این استدلال آن بود که اگر صرفاً اشخاص خوب - آنها و لیبرال‌های چپ - توسط امپریالیست‌ها به قدرت رسانده می‌شدند، آنگاه اشغال امپریالیستی می‌توانست یک مشکل نباشد، یعنی چنانچه امپریالیزم از نجابت برخوردار می‌بود، رژیم دست‌نشانده بهتری را بر می‌گزید.

اولین نمونه جناح تسلیم طلبان یا نیمه تسلیم شدگان، جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) است، سازمانی که فعالیت‌های خود را مطابق به استدلال فوق تعریف می‌نماید. حالا، بعد از ده سال اشغال امپریالیستی ویرانگرانه در افغانستان، "راوا" تا حدی و به نحو استادانه ای سخنانش را تغییر داده است. بعد از سال‌ها سرباز زدن از استعمال کلمه "اشغال"، حالا آنها اینجا و آنجا این کلمه را استعمال می‌کنند و در سطوح و درجات مختلف موضع سیاسی ضد اشغال تحریف شده ای اتخاذ می‌کنند. با وجود این، آنها هنوز هم تسلیم طلب یا نیمه تسلیم شده باقی مانده‌اند، زیرا آنها دعوت برای مقاومت مسلحانه علیه اشغال را خوار می‌شمارند و بر علاوه هنوز هم طالبان را با اشغالگران امپریالیست به نحو مساویانه ای دشمن عمده می‌پندارند. بخشهای بسیاری از آنها در بیانات صلح‌خواهانه بورژوازی، ریفورمیزم، و پارلمانتاریزم گیر مانده‌اند. این نوع موضعگیری در متن یک اشغال امپریالیستی صرفاً به مفهوم فراهم کردن حمایت ضمنی از پروژه اشغالگران امپریالیست است. باید خاطر نشان گردد که بیانات منسوبین این کمپ به نحوی توسط چپی‌های سوسیال دموکرات و ریفورمیست در جنبش ضد جنگ در کشور‌های امپریالیستی طرح ریزی و تقویت گردیده است. حتی متاسفانه در موارد بسیاری انقلابیون

کمونیست نیز پروژه تسلیم طلبانه را ترویج کرده‌اند. کمپ سوم و نیروی اصولی ضد امپریالیست در افغانستان، انترناسیونالیست‌های چپ ضد امپریالیست هستند. این جناح مشتمل بر چندین گروه و سازمان مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است، اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بزرگترین نیرو و نیروی عمده آن است که چند سازمان توده‌یی را تحت رهبری دارد و برای مقاومت ضد امپریالیستی انقلابی در کشور از همان ابتدای جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه علیه افغانستان، فراخوان داده است. این کمپ و مشخصاً حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از جنگ علیه مردم ما و اشغال کشور ما، یک تجزیه و تحلیل ضد امپریالیستی دارد. این جناح و مشخصاً حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، تضاد عمده در افغانستان را تضاد میان مردمان افغانستان و نیروهای اشغالگر امپریالیستی و رژیم دست‌نشانده تشخیص داده است. از این قرار حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال امپریالیستی و رژیم دست‌نشانده فراخوان می‌دهد.

این موضوع باید خاطر نشان گردد که ما بر مبنای تجزیه و تحلیل طبقاتی فکر می‌کنیم که جنبش طالبان دشمن استراتژیک ما است؛ با وجود این در مقطع کنونی اشغال امپریالیستی ما آنها را به مثابه دشمن عمده در نظر نمی‌گیریم؛ و نه آنها را با رژیم پوشالی و نیروهای اشغالگر مساوی قرار می‌دهیم. ما در مقطع کنونی، اشغال امپریالیستی و رژیم پوشالی را دشمن عمده مردم افغانستان می‌دانیم. بنابراین اشغالگران و رژیم پوشالی آماج عمده جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی خواهند بود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در سال ۲۰۰۴ پایه‌گذاری گردید و به مثابه وحدت میان سازمان‌های سابق مارکسیست - لنینیست - مائوئیست شکل گرفت. این سازمان‌ها عبارت بودند از: سازمان پیکار برای نجات افغانستان، اتحاد انقلابی کارگران افغانستان و حزب کمونیست افغانستان.

در سال ۲۰۰۱، موقعیکه اتحاد امپریالیستی تحت رهبری ایالات متحده بر افغانستان تجاوز کرده و آن را اشغال کرد، نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در افغانستان پروسه اتحاد میان شان را آغاز کردند تا کمونیست‌های انقلابی را در یک حزب واحد، بخاطر تنظیم و آرایش یک مقاومت موثر علیه جنگ اشغالگرانه امپریالیستی با هم یکجا نمایند. جنبش انقلابی

برای جنبش طالبان در افغانستان فراهم می نمایند. شکی وجود ندارد که بدون کمک بین المللی اسلامیستی، برای جنبش طالبان بسیار مشکل خواهد بود که خود را سر پا نگهدارد.

این وضعیت بین المللی می تواند بخوبی بیان نماید که چرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد مسایل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و ایجاد یک تشکیلات کمونیستی بین المللی جدید دلچسپی زیادی دارد. ما قویا باور داریم که مبارزه در افغانستان و انقلاب در افغانستان بخشی از مبارزه جهانی و انقلاب جهانی علیه سرمایه داری و امپریالیزم است. مادامی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وجود داشت، پروسه وحدت میان تشکلات مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در افغانستان و همچنان در سائر کشور ها را کمک رساند. موجودیت و فعالیت یک تشکیلات کمونیستی بین المللی جدید به نحو امیدوار کننده ای خواهد توانست برای مبارزات انقلابی در افغانستان و جاهای دیگر نقش حمایتی سیاسی و ایدئولوژیکی بسیار مهمی داشته باشد. با بروز غیر منتظره خط پست م ل م اوکیان و خط رویزیونیستی پاراچندا - باترای، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فروپاشید. ما باور داریم که با فلج شدن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مبارزه انقلابی در افغانستان یک پشتوانه منظم و مهم بین المللی را از دست داده است.

در مقطع کنونی، کار در جهت ایجاد یک تشکیلات بین المللی کمونیستی، یا فعال سازی مجدد تشکیلات بین المللی غیر فعال مان، وظیفه بین المللی عمده جنبش کمونیستی در سطح جهان است. اجرای این وظیفه تبارز عملی شعار کمونیستی " کارگران و خلق های ستمدیده جهان متحد شوید " خواهد بود. در دوره ای که سیستم سرمایه داری امپریالیستی، به واسطه سر بلند کردن بحران های اقتصادی و مالی پیهم و خیزش های توده های تحت ستم علیه این نظام پوسیده، عمیقا دچار بحران است، ما بیشتر از پیش نیاز داریم که برای تنظیم بین المللی مبارزه بخاطر تاثیر گذاری بر این جنبش ها و فعالیت در جهت فراهم آوردن یک استقامت کمونیستی انقلابی برای آنها کار نماییم.

مبارزه ما در افغانستان بخشی از مبارزه جهانی ستمدیدگان است. بنابراین نه تنها ما برای انقلاب در افغانستان کار می نماییم بلکه نقش بین المللی خود را برای کار در جهت ایجاد یک تشکیلات کمونیستی بین المللی نیز ایفا می نماییم.

انترناسیونالیستی نقش مهمی برای فراهم آوری تسهیلات این وحدت میان تشکلات مارکسیست - لنینیست - مائوئیست در افغانستان بازی نمود. (متاسفانه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در نتیجه خط انحرافی درون کمیته رهبری کننده خود، متلاشی شده و در وضعیت مفلوجی قرار گرفته است.)

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان تشکیل خود تا حال نیروی انقلابی سکولار عمده مقاومت کننده علیه اشغال بوده است. چند سازمان توده یی تحت رهبری حزب قرار دارد که در بخش های مختلف کشور، یک جنبش توده یی ضد امپریالیستی و ضد اشغال را پیش می برند.

گرچه این مقاومت ضد امپریالیستی انقلابی تا حال به مرحله جنگ خلق پیشرفت نکرده است، با اینحال یک بخش معین مقاومت عمومی، یعنی بخش مقاومت دموکراتیک نوین، انقلابی و کمونیستی علیه اشغال امپریالیستی را تشکیل می دهد. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اسناد جدید خود این موضوع را مطرح کرده است که فعلا مبارزات تدارکی برای آغاز هر چه سریعتر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال امپریالیستی را پیش می برد.

همچنان بسیار مهم است که ما استقامت بین المللی مبارزه در افغانستان را به یاد داشته باشیم و فراموش نکنیم. قدرت های امپریالیستی تحت رهبری ایالات متحده امریکا، افغانستان را به مثابه میدان جنگ خود برای چنگ زدن به سیاره ما انتخاب کرده اند. آنها برای ایجاد پایگاه های نظامی دراز مدت در کشور نقشه کشیده اند و به نظر می رسد که بالای مسئله افغانستان توافق عمومی میان شان وجود دارد. ازین قرار اتحاد ۴۴ کشور امپریالیستی و ارتجاعی و نیروهای نظامی شان در افغانستان حضور دارند و پروژه امپریالیستی ایالات متحده و حفاظت از رژیم دست نشانده را مدد می رسانند. سائر قدرت های امپریالیستی و قدرت های ارتجاعی منطقه یی که در افغانستان حضور نظامی ندارند نیز نقش های بسیار مهمی در فراهم کردن کمک های سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی به اشغال و رژیم پوشالی بازی می نمایند. چتر " ملل متحد " مبین اتحاد امپریالیستی و ارتجاعی قدرت های بین المللی و منطقه یی در مورد افغانستان است.

همینطور، شورش اسلامیستی تحت رهبری طالبان از حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی نیروهای اسلامی در سراسر جهان برخوردار است. طالبان پاکستانی و همچنان سائر نیروهای اسلامی از آسیای میانه و چین و شرق میانه، منابع نظامی و کمک های سیاسی و اقتصادی

اطلاعیه ذیل از طرف " جمعی از مائوئیست های ایران " در مورد بسته شدن وبلاگ سابق آنها توسط قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران و همچنان باز شدن وبلاگ جدید شان منتشر شده است.

به مناسبت مسدود کردن وبلاگ

پس از یک سال فعالیت، وبلاگ ما همچون بسیاری وبلاگ ها و سایت های دیگر بوسیله قوه قضائیه بسته شد. این امری است که چندان دور از انتظار نبوده و پیش بینی آن در جمهوری اسلامی امر آسانی است.

متن { حکم } مسدود شدن وبلاگ

به نام خدا

با سلام و احترام

ضمن اظهار تاسف از اینکه وبلاگ شما (<http://jmiran.persianblog.ir>) توسط سرویس دهنده پرشین بلاگ و به دستور مقامات قضایی یا تخلف از توافقنامه پرشین بلاگ مسدود می شود، از شما دعوت می شود در صورتیکه مایل به راه اندازی وبلاگ هستید، قانون جرایم رایانه ای و توافقنامه پرشین بلاگ را مطالعه و اگر معتقدید که وبلاگ شما به اشتباه فیلتر شده است از این لینک برای ثبت اعتراض خود استفاده فرمایید. بدیهی است سرویس دهنده خود را ملزم به پیگیری اعتراض شما در حد مقدمات خود می داند.

همچنین لینک دریافت نسخه پشتیبان وبلاگ شما برای دو هفته در این آدرس قابل استفاده خواهد بود.

با آرزوی موفقیت برای شما

مهدی بوترابی - مدیریت گروه سایت های پرشین بلاگ

اما احساس خطر از نیروی بسیار کوچک که نیرویش گاه به زحمت از یک وبلاگ و سایت و تعداد معدودی مخاطب فراتر می رود، نشان از عدم اعتماد به نفس این طبقه، نیروی واقعی آن و ترس شدیدش از ایجاد هر گونه فضا برای نظریات مخالف آن میدهد. طبقه حاکم ایران تنها به یاری اعمال تکنیکی مثل سرعت بسیار کم اینترنت در ایران و اعمال فشار، سانسور، دستگیر و زندانی کردن وبلاگ نویسان و گاه سر به نیست کردن یا حکم اعدام دادن برای آنها، تا حدودی فضای اینترنتی را کنترل کرده است و تلاش خواهد نمود که کنترل کند.

اما نیروی نوین و دگرگونی خواه، نیروی نیست که با این نوع رفتارها بتوان آن را سرکوب یا کنترل نمود. آن را که از در بیرون کنی، از پنجره وارد خواهد شد و چنانچه پنجره را ببندی، از سقف خواهد آمد و چنانچه سوراخ و منافذ سقف را بگیری، به

فعالیت بوسیله اینترنت علیرغم گستردگی ظاهری آن، از نظر کمونیستها به هیچوجه فعالیت مطلوب و کاملی حتی از نظر ترویجی و تبلیغی صرف نیست. زیرا اگر غرض اصلی ایجاد وبلاگ و سایت، رسیدن مطالب نگارش یافته بدست کارگران (و توده های مردم) باشد، بیشتر کارگرانی که توان مطالعه این مطالب را داشته باشند، یا وقت آن را ندارند و یا بندرت از اینترنت استفاده میکنند. بدین ترتیب تعداد کسانی که از اینترنت استفاده میکنند، به حداقل مخاطبان، یعنی عموماً روشنفکران کاهش میابد.

با این وجود، طبقه ارتجاعی حاکم بر ایران توان تحمل حتی این وبلاگ های عموماً کم مخاطب را نیز ندارد. دلیل عمده آن احساس خطر کردن از سوی هر نیروی حتی بسیار کوچک است.

مکثی بر یک ادعای بی پایه در تاریخ جنبش چپ افغانستان

به نتیجه گیری قبلی مان درین مورد، که سال ها ما را از پیشبرد یک مبارزه اصولی روشن علیه علم کنندگان واقعی این نام بی پایه باز داشت و در عین حال به مثابه یکی از عوامل تشدید بیش از حد مشاجرات میان " حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان " و " مائوئیست های افغانستان " نقش معینی بازی نمود، جدا متأسفیم.

دوم اینکه دست یازی به کار بی پایه متذکره واقعا کار همان کسانی است که قبلا رفیق منسوب به " مائوئیست های افغانستان " معرفی کرده بود. با اینچنین شناخت روشن می توانیم - و باید - یک مبارزه اصولی سازنده را علیه منحرفینی که با جعلکاری تاریخی گذشته های تسلیم طلبانه لیبرالیستی و اسلام بازی های پراگماتیستی و نیز تسلیم طلبی های تا کنونی شان در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده کنونی را ماستمالی کرده و برای شان بصورت جعلی سابقه تاریخی شفاف و اصیل مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه می تراشند، پیش ببریم.

اولین شماره جریده عقاب، طبق بیان خودش، در ماه اسد سال ۱۳۹۰ (اگست ۲۰۱۱) منتشر شده است. محتویات این شماره از جریده، که مجموعا ۱۵ صفحه را در بر می گیرد، شامل سه مطلب ذیل است:

۱ - مختصری در باره (MLOA) و ضرورت نشر جریده عقاب.

۲ - " سرمایه جهانی " و " جامعه جهانی " همان " امپریالیزم " است.

۳ - قطعنامه شماره اول دهمین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست در اکتوبر ۲۰۱۰. در سطور فعلی قصد نداریم روی هر سه مطلب فوق الذکر صحبت نماییم بلکه صرفا مطلب شماره اول را کمی مورد ارزیابی قرار می دهیم:

برای اینکه به روشنی نشان دهیم که جریده " عقاب " چگونه خود و سازمان ادعایی مربوطه اش را معرفی می نماید، بهتر است تمام متن مطلب شماره اول مندرج در جریده (مختصری در باره (MLOA) و ضرورت نشر جریده عقاب) را درینجا نقل کنیم:

" مختصری در باره (MLOA) و ضرورت نشر جریده " عقاب "

سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA) در

چندین سال قبل از امروز، وقتی نام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " را در پای یکی از قطعنامه های " کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست " دیدیم، واقعا تعجب کردیم. دلیل این تعجب آن بود که چنین سازمانی، بجز از موجودیت نام آن در پای این قطعنامه، اصلا موجودیت خارجی نداشت. تا آن زمان هیچگونه سند و مدرکی که وجود چنین سازمانی را در داخل افغانستان و یا در خارج از کشور، حتی در سطح یک اعلامیه و یا اطلاعیه یک صفحه بی، نشان دهد، وجود نداشت. به همین جهت وقتی رفقای منسوب به " کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " و " اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) " در مورد سازمان متذکره از ما خواهان معلومات گردیدند، ما اظهار بی اطلاعی کردیم و برای شان گفتیم که از نظر ما این سازمان فقط در پای " قطعنامه " کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست "، به عنوان یک نام صرف، مطرح شده است، ولی در جنبش کمونیستی افغانستان هیچگونه سند و مدرکی که دلالت به وجود چنین سازمانی بنماید، وجود نداشته و ندارد.

سال ها بعد وقتی در اسناد منتشره توسط " مائوئیست های افغانستان " شواهدی را دال بر اینکه حد اقل یکی از رفقای منسوب به این گروه با اعضای " حزب کمونیست فلیپین "، که در واقع نقش محوری در کنفرانس های احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست بازی می نماید، رابطه و تماس دارد، به این نتیجه رسیدیم که علم کردن نام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " در پای قطعنامه های این کنفرانس، کار همین شخص است. متأسفانه علیرغم اینکه وی قبلا صریحا به ما گفته بود که در این کار دست ندارد و در عین حال حد اقل دو نفر از دست اندرکاران این عمل بی پایه را معرفی کرده بود، ما این گفته او را نپذیرفتیم و بعدها حتی در نشرات حزب حرکت منفی متذکره را به پای او نوشتیم.

درین اواخر، اولین شماره از جریده عقاب که خود را " ارگان تئوریک سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " میخواند به دست ما رسیده است. با دسترسی به این جریده، دو مطلب بخوبی و روشنی برای ما ثابت گردید:

اول اینکه رفیق منسوب به گروه " مائوئیست های افغانستان " در علم کردن بی پایه نام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " نقش و سهمی نداشته است. به همین جهت نسبت

شماره بیست و ششم

صرف در پای قطعنامه های " کنفرانس های بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست " درج شده و اینک به تازگی در سطح جنبش کمونیستی افغانستان به معرفی گرفته شده است؛ در حالیکه هنوز هم در سطح جامعه هیچگونه برآمد و فعالیتی ندارد.

یک سازمان سیاسی را بطور کل چگونه می توان تعریف نمود؟ یک سازمان سیاسی عبارت است از یک تشکیلات سیاسی منظم. منظم بودن یک تشکیلات سیاسی از یکجانب مشروط به داشتن یک ایدئولوژی منسجم و بر اساس آن مشروط به داشتن یک برنامه سیاسی و یک آئین نامه تشکیلاتی منسجم و برین مبنا داشتن یک تشکیلات منظم، ولو معدود و محدود، و از جانب دیگر مشروط به پیشبرد فعالیت و مبارزه سیاسی منظم در انطباق با ایدئولوژی و برنامه سیاسی و آئین نامه تشکیلاتی متذکره در جامعه است.

تاریخ جنبش چپ ضد سوسیال امپریالیستی افغانستان حد اقل تا آن حدی گویا و روشن است که جایی برای علم کردن سازمان های نامنهاد در آن وجود نداشته باشد. همین تاریخ می گوید که در سال ۱۳۵۸، جدیداً فقط دو سازمان چپ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان اعلام موجودیت کردند: یکی " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) " در اوایل آن سال و دیگری " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " در اواخر آن سال و دقیقاً چند روز قبل از تجاوز سوسیال امپریالیست ها به افغانستان. گروه ها و سازمان های دیگری مثل " سازمان رهائیبخش خلق های افغانستان (سرخا) "، " گروه انقلابی خلق های افغانستان "، " سازمان اخگر " و " سازمان کارگران و دهقانان خراسان " قبل از سال ۱۳۵۸ در افغانستان موجودیت داشتند. البته " سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو) " و " سازمان رهایی افغانستان " در جریان جنگ مقاومت ضد " شوروی " به وجود آمدند، اما نه در سال ۱۳۵۸. " ساوو " در اوایل سال ۱۳۵۹ بعد از انشعاب یکی از جناح های سه گانه متشکله اولیه " ساما " از آن سازمان به وجود آمد، در حالیکه " گروه انقلابی خلق های افغانستان " در اواسط سال ۱۳۵۹ با انتشار " مشعل رهایی " خود را " سازمان رهایی افغانستان " خواند.

در هر حال موجودیت تمامی سازمان های متذکره، مستند بوده و همه دارای برنامه سیاسی، آئین نامه تشکیلاتی، اعلامیه ها و شبنامه ها، جریده منظم یا غیر موقوته و مهم تر از آن فعالیت و مبارزه سیاسی در سطح جامعه بوده اند. نه تنها هر فرد منسوب به جنبش چپ ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان

سازمان که هم جهت یاب باشد، هم روبنده موانع و مشکلات فکری و هم ایزاری برای تداوم موفقانه مبارزه ای جدی، ژرف و گسترده ایدئولوژیک، یک ضرورت است. این ارگان هم در پهنه سازمان و هم در گستره جنبش انقلابی علیه اپورتونیسیم چپ و راست، تسلیم طلبی ملی و طبقاتی، انحلال طلبی، لیبرالیسم و کلیه انحرافات فکری باید مبارزه کند. در عین حال نیز تربیونی باشد در دفاع از درستی و پاکیزگی تئوری انقلابی و بیان نظرگاه های سازمان. هم اکنون موجودیت چنین ارگان تئوریک از اهمیت و ضرورت شایان و حیاتی ای برخوردار است.

سی و دو سال پیش با بنیادگذاری سازمان، بنا بر اهمیت و ضرورت حیاتی همچو ارگانی قرار شد ضمن نشر یک ارگان دموکراتیک، نشریه تئوریک با ادبیات و ترمینولوژی و محتوای مارکسیستی نیز داشته باشیم. حتی نام آن نشریه را در همان جلسه " عقاب " پیشنهاد کردند. ولی مصروفیت های جنگ آزادیبخش ضد تجاوز سوسیال امپریالیسم و عوارض آن و گرفتاری های دیگر از پرواز این عقاب جلو گرفت. کمیته مرکزی جدید سازمان مصمم است این " عقاب " را به پرواز در آورد و به آن فیصله و آن آرزوی انقلابی سی و دو سال قبل رفقای جانباخته ما جامعه عمل پیوشاند. اینک اولین شماره " عقاب " را پیشکش میکنیم و امیدواریم این پرواز او جگیر و مداوم باشد. هیئت تحریریه نشریه " عقاب " "

به این ترتیب سازمانی که گویا ۳۲ سال قبل تشکیل گردیده و از لحاظ موضعگیری های " اصولی " تئوریک و فعالیت های عملی مبارزاتی " مثبت "، در سطح ملی و بین المللی، " سرآمد " همه جنبش چپ افغانستان بوده است، برای خوانندگان جریده عقاب آنچنان نا شناخته و بیگانه است که جریده مجبور است سازمان متذکره و ارگان تئوریک سازمان متذکره را تازه معرفی نماید. اگر این سازمان واقعا از ۳۲ سال به اینطرف وجود داشته و آنهم با دستاورد های تئوریک " اصولی " و فعالیت های عملی " عالی "، قاعدتاً نیازی به اینچنین معرفی ای نباید داشته باشد. اینکه جریده مجبور است تازه به اینچنین معرفی ای دست بزند و خود و سازمان مربوطه اش را پس از تاخیر ۳۲ ساله به خوانندگانش معرفی نماید، خود به خوبی و روشنی گویای این مطلب است که تا حال هیچ کسی غیر از چند فرد معدود دست اندر کار سازمان نامنهاد متذکره، از وجود آن اطلاعی نداشته اند. واقعیت این است که چنین سازمانی از سال ۱۳۵۸ تا مدت بیشتر از یک دهه بعد از آن زمان، حتی در سطح یک ادعای صرف نیز وجود نداشته است؛ سپس به مثابه یک نام

صورتی مسلم است که در طی ۳۲ سال گذشته، قطعاً برنامه سیاسی و آئین نامه تشکیلاتی ای بنام برنامه و آئین نامه " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " وجود نداشته و به احتمال قریب به یقین هنوز هم موجود نمی باشد.

وقتی ادعا می شود که یکی از شرایط تدارک و ایجاد " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان "، پذیرش مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیک آن بود و این " سازمان " را مارکسیست - لنینیست های معتقد به اندیشه مائو با پیش شرط ها و بنیاد های ضروری ایدئولوژیک مارکسیستی بنیان گذاشتند، حداقل باید یک اعلامیه مختصر یک صفحه ای مبنی بر باور " سازمان " متذکره به مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون وجود می داشت که در زمان به اصطلاح تاسیس آن سازمان تصویب و نشر شده باشد. وقتی نه برنامه و آئین نامه مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه وجود داشته باشد و نه حتی یک اعلامیه یک صفحه ای که پذیرش مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بصورت مستند نشان دهد، روشن است که به هیچوجهی نمی توان از پیش شرط ها و بنیاد های ضروری ایدئولوژیک مارکسیستی بخاطر بنیانگذاری یک سازمان کمونیستی حرفی به میان آورد.

واقعیت از چه قرار است؟ آیا سازمانی بنام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " وجود دارد یا نه؟ واقعیت ازین قرار است که از سال ۱۳۵۸، یعنی سالی که ادعا می شود " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " بنیانگذاری شده است، تا حدود سال ۱۳۷۰ هیچ نشانه ای مبنی بر موجودیت این سازمان وجود ندارد. اما تقریباً از دو دهه به اینطرف در حد یک نام صرف در پای قطعنامه های کنفرانس های بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست وجود داشته است و پس از ماه اسد سال جاری علاوه از این نام، در حد انتشار یک شماره از جریده عقاب نیز موجود است. پس موجودیت و نام و نشان " درخشانی " است و سزاوار آن هست که مورد ارزیابی و بررسی قرار بگیرد!!

همانطوری که قبلاً گفتیم در سال ۱۳۵۸ دو سازمان چپ ضد سوسیال امپریالیست های شوروی در افغانستان اعلام موجودیت کردند: یکی " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)" در اوایل آن سال و دیگری " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " در اواخر آن سال. آنچه که دست اندرکاران اصلی علم کننده نام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " در مورد به اصطلاح بنیانگذاری " سازمان " شان در سال ۱۳۵۸ مدعی آن هستند، در حقیقت امر بنیانگذاری " سازمان آزادیبخش مردم

تا حدی از موجودیت این سازمان ها مطلع بودند بلکه سوسیال امپریالیست های اشغالگر و مزدوران شان نیز از موجودیت سازمان های متذکره اطلاع داشتند. هزاران نفر از اعضای این سازمان ها به زندان افتاده و اکثراً اعدام گردیدند و صد ها نفر شان هم در نبرد های رویاروی علیه سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان جان باختند. بر علاوه جنبش چپ ضد سوسیال امپریالیستی کشور، در زمان مبارزه علیه رژیم کودتایی هفت ثور و سپس در زمان جنگ مقاومت ضد " شوروی "، از سوی مرتجعین درون جنگ مقاومت ضد " شوروی " نیز مداوماً مورد حملات سبعمانه قرار گرفته و تلفات سنگینی را متقبل گردیدند.

در آن سال های توفانی حتی یک نفر هم در ارتباط با سازمانی بنام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " به زندان رژیم دست نشانده و مزدور سوسیال امپریالیست ها نیفتاده، چه رسد به اینکه اعدام شده باشد و هیچ کسی هم درین رابطه در نبرد رویاروی علیه دشمنان اشغالگر و رژیم مزدور جان نباخته است. بر علاوه حتی یک نفر از میان صد ها جانباخته ای که در اثر حملات سبعمانه مرتجعین درون جنگ مقاومت ضد " شوروی " قربانی شدند نیز به سازمانی بنام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " نسبت و پیوندی نداشته است. در چنین صورتی چگونه چند بوالهوس پر مدعا از شرکت " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " در جنگ مقاومت ضد " شوروی " و " رفقای جانباخته " و " شهدای بخون خفته ما " صحبت می نمایند.

حتی در سطح بسیار پائین تر، در آن سال های توفانی، حتی یک شبنامه و یا اعلامیه مختصر یک صفحه ای نیز بنام " سازمان مارکسیست - لنینیست " افغانستان منتشر و پخش نگردیده است تا دلیل حد اقلی بر موجودیت چنین سازمانی در کشور باشد. پس سازمان متذکره، چگونه و در کجا و به چه صورتی وجود داشته است؟

طبعاً وقتی یک شبنامه و اعلامیه مختصر یک صفحه ای موجود نباشد، مسلماً جریده و نشریه ای نیز در میان نخواهد بود، و این البته چیزی است که جریده " عقاب " صریحاً به آن اعتراف می نماید. چنین اسنادی حتی بعد از آنکه نام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " در پای قطعنامه های کنفرانس های بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست درج گردیده است نیز در میان نبوده است.

در واقع جریده عقاب اولین سندی است که توسط این به اصطلاح سازمان ۳۲ ساله نشر و پخش گردیده است. در چنین

خانواده روحانی اند و خود آنها نیز نه تنها کمونیست نبوده اند بلکه پیران طریقت بوده اند و در منطقه شان هزاران مرید و پیرو داشته اند. وی درین مصاحبه "ساما" را یک سازمان ملی و دموکراتیک خواند و کمونیست بودن آن را صریحاً رد نمود.

جالب است که حالا همین دو فرد در صفحات جریده عقاب، "سامایی" و "آزادبخش" را مبارزان کمونیست خطاب می کنند. دیده شود که از این توصیف و تمجید چه قصد و نیتی دارند.

در هر حال وقتی دو فرد متذکره در دیار غرب با هم یکجا شدند، بجای اینکه فکری بحال سازمان در حال فروپاشی تحت رهبری شان بنمایند و برنامه های عملی ای را برای تنظیم تشکیلاتی مجدد آن رویدست بگیرند، مخفیانه از سائر روابط "ساما" و در میان هاله ای از "راز و رمز" نام "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" را، و آنهم صرفاً در یک ارتباط بین المللی و بدون هیچگونه فعالیت در افغانستان و حتی افغانستانی های پناهنده در غرب، علم کردند و سال ها در پناه این افتخار کذایی با "خوشحالی و خرسندی" زیستند.

وقتی "ساما" و "سامایی"ها برای مدت تقریباً یک دهه در حال فروپاشی قرار داشتند و در قبال اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان و رژیم پوشالی دست نشانده شان تسلیم طلبی و سکوت پیشه کرده بودند، این افراد با آنها دمساز بودند و هیچ شکایتی نیز در میان نبود. اما همینکه در زمستان سال گذشته در تلاش برای موضعگیری علیه وضع موجود در کشور و جمع و جور کردن خود شان جلسه ای تشکیل دادند، اینها تازه متوجه شدند که "نمایندگان فکری ساما" هستند و جلسه ای که بدون شمولیت آنها برگزار گردد یک جلسه لویه جرگه بی است و برگذارکنندگان شان نیز تسلیم طلب و خاین.

بدین ترتیب بود که "ساما" و "سامایی"ها در حال فروپاشی و تسلیم طلبی و سکوت در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی حد اقل ظاهراً وحدت شان را حفظ کردند، اما وقتی برای تنظیم مجدد و موضعگیری علیه وضع موجود در کشور به تلاش افتادند، به انشعاب کشانده شدند. هم اکنون یک جناح "ساما" در حالی "ندای آزادی" را منتشر می نماید که هنوز علامت اسلامی "بسم الله" را در سرلوحه آن حفظ کرده است و جناح دیگر که در واقع توسط دو فرد فوق الذکر ایجاد شده و رهبری می گردد و نام "ساما - ادامه دهندگان" را بر خود گذاشته است، به زبان دموکراتیک صحبت می نماید و تا حال چند اعلامیه داده است، اما هنوز جریده ندارد.

ولی این مسلمان نمایی و دموکراتیک بازی، در حالیکه "عقاب

افغانستان (ساما)" بوده است و نه بنیانگذاری یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه با پیش شرط ها و بنیادهای ضروری و روشن ایدئولوژیک مارکسیستی بنام "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان".

دلایل زیادی برای اثبات این گفته وجود دارد، دلایلی که جای هیچ شک و شبهه ای در مورد درستی آنها نمی تواند وجود داشته باشد.

دو تن دست اندرکار اصلی علم کننده نام "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" نه تنها از همان ابتدای تشکیل "ساما" عضو این سازمان بودند بلکه برای چند سال بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" عضو کمیته مرکزی آن سازمان بودند و حتی بعد از سوء قصد تروریستی به جان عبدالقیوم "رهبر" و جانباختن ایشان، عملاً مسئولیت رهبری "ساما" انحصاراً بر عهده آنها افتاده بود. در واقع بعد از جانباختن عبدالقیوم "رهبر"، فقط همین دو فرد از اعضای کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری "ساما" برای آن سازمان باقی مانده بود.

یکی ازین افراد در زمان حیات عبدالقیوم "رهبر" به بهانه رسیدگی به خانواده اش عازم غرب گردید. خانواده این فرد قبلاً در غرب پناهندگی اختیار کرده بود. او در ابتدا در جریان تلاش برای تامین ارتباط با "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" مصاحبه ای با مجله جهانی برای فتح به عمل آورد و درین مصاحبه حسب معمول به لاف زنی های بی پایه و کلان گویی های خود پسندانه پرداخت. یکی از ادعاهای عجیب این فرد در جریان مصاحبه متذکره آن بود که در افغانستان امکان بر آمد کمونیستی وجود ندارد و هر کسی که چنین برآمدی بنماید حتماً جاسوس کی جی بی است. اما این مصاحبه نه تنها باعث تامین ارتباط استوار او و یا "ساما" با "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" نگردید، بلکه باعث ضربت خوردن جدی رابطه تازه تامین شده میان "ساما" و رویزیونیست های بر سر قدرت در چین، که مسئولیت مستقیم عملی آن بر عهده همین فرد بود، نیز گردید.

اما فرد دیگر که تا زمان مورد سوء قصد قرار گرفتن عبدالقیوم "رهبر" در پهلوی او باقی مانده بود، بعد از آن حادثه نه تنها خود به دیار غرب رهسپار گردید، بلکه به مثابه فرد اول بر حال "ساما" برای یک هزیمت عمومی کادرها و فعالین آن سازمان به سوی غرب نیز زمینه سازی کرد و خود قبل از همه از چنین زمینه سازی ای "بهره" گرفت. او پس از جانباختن عبدالقیوم "رهبر" طی مصاحبه ای با رادیوی بی بی سی به صراحت بیان داشت که خانواده مجید کلکانی و عبدالقیوم "رهبر" یک

طی جلسه ای که در اصل بخاطر پیشبرد مباحثات تئوریک میان جناح های سه گانه فوق الذکر تشکیل شده بود موجودیت " ساما " را در یک اطلاعیه سه صفحه ای اعلام کردند. " ساما " در طول ماه های دیگر سال ۱۳۵۸ چند شبنامه منتشر نمود که همگی شان دارای روحیه " دموکراتیک " بود. اما مباحثات تئوریک میان نمایندگان جناح های مختلف همچنان ادامه داشت، بدون اینکه این مباحثات بصورت منظم به صفوف انتقال یابد.

وقتی مبارز جانباخته مجید کلکانی در اواخر سال ۱۳۵۸ دستگیر گردید، مباحثات تئوریک نمایندگان جناح ها به سرعت به سوی وضعیت بن بست سوق داده شد. وقتی در اوایل سال ۱۳۵۹ برنامه اسلامی پیشنهادی جناح " تازه اندیشان " به تعداد زیادی چاپ شده و در درون روابط جناح ها پخش گردید، جناح تحت رهبری " سمندر " دیگر حاضر نشد مباحثات تئوریک را ادامه دهد. این جناح پس از آنکه مبارز جانباخته مجید کلکانی توسط سوسیال امپریالیست ها و رژیم دست نشانده شان اعدام شد، با دو جناح دیگر قطع رابطه کرد و در صدد تشکیل سازمان دیگری بر آمد و چندی بعد موجودیت " سازمان انقلابی و وطنپرستان واقعی (ساوو) " را اعلام نمود. دو جناح دیگر باقیمانده در " ساما " در ماه سرطان سال ۱۳۵۹ به پای تدویر کنگره سازمانی رفتند. درین کنگره برنامه ای که با زبان متداول نوشته شده و دارای زبان صاف و شفاف مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه نبود، یعنی برنامه دموکراتیک، مورد تصویب قرار گرفت. اما " تازه اندیشان " پیشنهاد کردند که در پهلوی این برنامه دموکراتیک باید یک سند اسلامی به مثابه درفش بیرونی سازمان نیز باید وجود داشته باشد تا سازمان بتواند با آن سند و درفش بیرونی در میان توده ها برود و به فعالیت توده ای بپردازد. این پیشنهاد نیز مورد تصویب کنگره قرار گرفت و وظیفه تدوین آن بر عهده کمیته مرکزی سازمان گذاشته شد.

به این ترتیب سندی بنام " اعلام مواضع سازمان ازادببخش مردم افغانستان (ساما) که در واقع یک برنامه اسلامی بود، به مثابه درفش بیرونی " ساما " به وجود آمد و برنامه دموکراتیک رسماً به یک برنامه درونی مبدل گردید. به عبارت دیگر " ساما " به یک سازمان دموکراتیک دارای برنامه دموکراتیک درونی مبدل گردید که در سطح جامعه و در کار توده ای باید برای یک برنامه اسلامی (اعلام مواضع) کار و فعالیت نماید. در واقع به همین خاطر بود که " ندای آزادی " یعنی ارگان مرکزی " ساما " در دوره اول نشرانی خود در سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰

" همه شان را " مبارزان کمونیست " می خواند، چه " سودی " می تواند داشته باشد؟

جریده " عقاب " حتی " شعله بی " ها را در بیست " مبارزان کمونیست " می خواند. این در بست گویی واقعیت ندارد. جریده شعله جاوید در دوره اول نشراتی خود، که نام " جریان شعله جاوید " از آن گرفته شده بود، یک نشریه دموکراتیک بود و در سرلوحه آن نوشته بود: " ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین ". به عبارت دیگر جریان شعله جاوید یک جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری " سازمان جوانان مرفقی " که یک سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه بود قرار داشت. در واقع اکثریت عظیم شعله بی ها در آن دوره، عناصر ملی - دموکرات ترقیخواه ضد امپریالیزم، سوسیال امپریالیزم و ارتجاع بودند و نه عناصر کمونیست. اما شعله جاوید در دوره دوم و سوم نشراتی خود دیگر یک نشریه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است و نه یک نشریه دموکراتیک نوین. به همین جهت صحبت از شعله بی های امروزی به معنی صحبت از کمونیست های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست است و نه صحبت از عناصر ملی - دموکرات ترقیخواه.

اما واقعیت در مورد " ساما "، " سامایی ها " و " ازادببخش ها " از چه قرار است. برای درک این واقعیت ناگزیر باید به عقب برگردیم و تاریخ " ساما " را بصورت مختصر مرور نماییم. " سازمان ازادببخش مردم افغانستان (ساما) " حاصل یکجا شدن سه جناحی بود که هر کدام از آنها به نوبه خود در نتیجه یکجا شدن محافل متعددی با هم به وجود آمده بود. این جناح ها عبارت بودند از:

۱ - جناح تحت رهبری " سمندر " که خود را مارکسیست - لنینیست می دانست و در حقیقت امر اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت.

۲ - جناح " تازه اندیشان " که مضمولین آن علیرغم هر ادعایی که در زمان تاسیس " ساما " داشته بوده باشند، در حقیقت امر کمونیزم را قبول نداشتند و طرفدار تدوین یک ایدیولوژی به اصطلاح ملی انقلابی بودند و می خواستند " بر آمد " اسلامی داشته باشند.

۳ - جناح تحت رهبری مبارز جانباخته مجید کلکانی که شفاها و بصورت درونی خود را مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه می خواند ولی طرفدار " بر آمد " دموکراتیک بود.

هر سه جناح فوق الذکر در اوایل سال ۱۳۵۸ بدون اینکه به برنامه و آئین نامه واحدی دست یابند و کنگره ای تشکیل دهند،

لنینیست افغانستان " را کمی قبل تر از تاریخی اعلام می کردند که نام این " سازمان " برای اولین بار در پای یکی از قطعنامه های کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست درج گردیده بود، اقدام شان می توانست تا حدی توجیه پذیر باشد. در واقع ما سال ها همینگونه فکر می کردیم و تصور ما آن بود که کسانی، ولو با کیفیت پائین و با کمیت معدود و محدود، در دیار غرب گرد هم آمده و موجودیت سازمان متذکره را اعلام کرده اند. ولی وقتی جریده " عقاب " بدست ما رسید، برای اولین بار متوجه شدیم که این ها سوابق " سازمان " شان را تا سال ۱۳۵۸ رسانده اند.

جریده عقاب ادعا دارد که " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " به منظور تثبیت نقش پیشآهنگی طبقه کارگر در انقلابی ملی - دموکراتیک از همان ابتدای پیدایش خود وارد عرصه جنگ مسلحانه آزادیبخش خلق گردیده و متناسب با الزامات جنگ آزادیبخش در عرصه های متفاوت ملی و دموکراتیک برآمد لازم کرده است. بینیم تاریخ جنبش چپ افغانستان درینمورد چه می گوید؟

شرکت همه سازمان های چپ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی، که در ابتدای این نوشته از آنها نام گرفتیم، در جنگ مقاومت ضد " شوروی " در افغانستان بطور عموم مستقلانه نبود، بلکه در پوشش تنظیم ها و سازمان های اسلامی صورت می گرفت. تنها در قندوز و شمالی چند جبهه جنگی موجود بود که چند سالی مستقلانه بنام " ساما " فعالیت داشتند، اما این جبهات نیز بطور کل بر آمد اسلامی داشتند، مثلاً ندای آزادی بسم الله دار پخش می کردند، از مردم زکات می گرفتند، از مساجد به عنوان مکان های مناسب برای تبلیغات استفاده می کردند، زنان و دختران را در جنگ ها راه نمی دادند و در شمالی حتی پسران جوان پائین تر از بیست سال را به صفوف شان جذب نمی کردند. علاوه بر چند نقطه دیگر کشور چند جبهه جنگی کوچک وجود داشتند که یکی دو سال تحت نام این " شورا " و یا آن " جبهه " فعالیت داشتند، بدون اینکه صریحاً برآمد چپ و ملی - دموکراتیک داشته باشند و حتی می توان گفت که به نحوی برآمد اسلامی داشته اند. کسانی که درین جبهات فعالیت داشتند یا مربوط به سازمان های شناخته شده چپ بودند و یا هم افراد غیر سازمانی دارای سوابق چپ، که در واقع هیچ فردی از میان این دو بخش مربوط به سازمانی بنام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " نبوده است.

در واقع همین تسلیم طلبی طبقاتی در قبال نیروهای اسلامی فتوادل - کمپرادور وابسته به امپریالیست های غربی و ارتجاع

با " بسم الله الرحمن الرحیم " مزین بود. حتی بعد از آنکه در جریان کنفرانس سرتاسری " ساما " در سال ۱۳۶۲، نمایندگان آشکار جناح تازه اندیشان از " ساما " بیرون رفتند، کماکان این علامت اسلامی در سرلوحه " ندای آزادی " باقی ماند و حتی تا هم اکنون که این نشریه در دوره پنجم نشراتی خود قرار دارد، همچنان این علامت اسلامی در سرلوحه آن خود نمایی می کند.

در واقع " ساما " تا هم اکنون از برآمد اسلامی و دموکراتیک دست نکشیده است، چنانچه " ندای آزادی هنوز علامت و سمبول اسلامی دارد و زبان اعلامیه های " ساما - ادامه دهندگان " نیز زبان دموکراتیک است. به همین جهت است که از نظر ما، " ساما " نمی تواند یک سازمان کمونیستی و " سامایی ها " مبارزان کمونیست محسوب گردند.

آیا می توان تصور نمود که کسانی در درون " ساما " و مخفیانه از سایر سامایی ها گویا یک " سازمان مارکسیست - لنینیست " را در سال ۱۳۵۸ به وجود آورده بوده باشند و سال ها در درون این سازمان بصورت پوششی و یا به عنوان شکلی از برآمد سیاسی کار کرده باشند؟ ادعای جریده " عقاب " به این سوال جواب مثبت می دهد. اما این جواب مثبت یک جواب ساختگی و من درآوردی است.

یکی از دو فرد مورد بحث در فوق، در اصل به جناح " تازه اندیشان " در " ساما " تعلق داشته است. وی در " کنفرانس سرتاسری ساما " صریحاً اعتراف نمود که محفل آنها طرفدار " برآمد و پوشش اسلامی " بوده است. وی در کنفرانس متذکره بیان داشت که هنوز هم ضرورت " پوشش اسلامی " را قبول دارد، اما " برآمد اسلامی " برای خود سازمان را دیگر قبول ندارد. در واقع به همین خاطر وی و افراد هم نظر با وی در " ساما " باقی ماندند و یکجا با سایر " تازه اندیشان " در کنفرانس متذکره از این سازمان بیرون رفتند. اما فرد دیگر به جناح دیگر " ساما " یعنی جناح تحت رهبری مبارز جانباخته مجید کلکانی، یعنی جناح طرفدار برآمد دموکراتیک، تعلق داشته است. با توجه به چنین وضعیتی و با توجه به اینکه دو فرد متذکره قبل از تشکیل " ساما " هم به محافل مختلفی تعلق داشته و به گمان اغلب دران زمان هیچگونه تماس و رابطه نزدیکی با هم نداشته اند، می توان به روشنی گفت که هیچگونه زمینه فکری و سیاسی مشترکی در سال ۱۳۵۸ برای دست زدن به تشکیل " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " میان شان وجود نداشته است.

البته، اگر این افراد تاریخ تاسیس " سازمان مارکسیست -

منطقه در درون جنگ مقاومت ضد " شوروی " بود که به نحو عکس‌العملی منجر به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور شان گردید. بطور مشخص بر آمد ها و پوشش های اسلامی " ساما " و " سامایی ها " باعث نگردید که آنها مورد حملات سرکوبگرانه نیروهای اسلامی قرار نگیرند. وقتی این حملات در چند نقطه کشور تشدید گردید و پای بود و نبود " ساما " و " سامایی ها " در آن مناطق به میان آمد، تعدادی از " سامایی ها " ترجیح دادند که از مناطق شان بگذرند، ولی تعداد دیگری برای حفظ مناطق شان به دشمن عمده تسلیم شدند و به ملیشه رژیم مزدور سوسیال‌امپریالیست های شوروی مبدل گشتند.

حالا " عقاب " از کدام " برآمد " لازم و متناسب با الزامات جنگ آزادیبخش در عرصه های متفاوت ملی و دموکراتیک حرف می زند؟ مگر " برآمد " و " پوشش " اسلامی می تواند یک برآمد لازم و متناسب با الزامات جنگ آزادیبخش تلقی گردد؟ مثلا بیرون دادن سندی چون " اعلام مواضع ساما " به مثابه درفش بیرونی این سازمان چگونه می توانسته یک چنین برآمد لازم و متناسب محسوب گردد؟ بر عکس آن، آیا برآمد غند سنگین، کارنامه های داکتر صدیق، همکاری با شیر آغای چونگر و غیره و بالاتر از همه امضای پروتوکول همکاری نظامی - سیاسی با رژیم مزدور اشغالگران سوسیال‌امپریالیست می توانسته اینچنین برآمد لازم و متناسب به حساب آید؟ جریده " عقاب " چنان حرف می زند که گویا هیچ یک از این تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی اصلا اتفاق نبفتاده باشد. این به مفهوم عدم موضعگیری علیه تمامی تسلیم طلبی های متذکره و آنها را برآمد های لازم و متناسب با الزامات جنگ آزادیبخش در عرصه های متفاوت ملی و دموکراتیک دانستن است.

گذشته ازینها آیا واقعا جنگ علیه اشغالگران " شوروی " در افغانستان یک جنگ آزادیبخش ملی - دموکراتیک خلق بود؟ واقعیت این است که جنگ علیه اشغالگران " شوروی " و رژیم مزدور شان در افغانستان با وجودی که در ابتدا و برای مدت نسبتا کوتاهی عمدتا خودبخودی بود، اما به سرعت تحت رهبری نیروهای ارتجاعی اسلامی وابسته به امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی منطقه قرار گرفت و نیروهای چپ، مترقی و ملی نتوانستند نه تنها در آن نقش رهبری کننده بازی نمایند، بلکه حتی نقش مستقل نیز نداشتند. حتی برآمد مستقل " ساما " در مناطق شمالی و قندوز، که یک برآمد اسلامی بود، فقط تا اواخر سال ۱۳۶۰ و قسما تا اواخر سال ۱۳۶۱ دوام نمود و پس از آن یا از میان رفت و یا نیروهای باقیمانده

به ملیشه دولتی مبدل گردیدند. پس از آن تمامی نیروهای چپ شرکت در جنگ علیه اشغالگران " شوروی " و رژیم مزدور شان را صرفا در پوشش سازمان ها و تنظیم های اسلامی پیش می بردند و حتی در یک نقطه هم برآمد مستقل، ولو اسلامی، هم نداشتند. ازین جهت جنگ علیه اشغالگران " شوروی " و مزدوران شان در افغانستان را باید جنگ مقاومت ضد اشغالگران " شوروی " و مزدورانش خواند و نه جنگ آزادیبخش ملی - دموکراتیک. البته شرکت سازمان ها و عناصر چپ درین جنگ یک عنصر بالقوه مترقی و پیشرونده بود که اگر می توانست با برآمد مستقلانه چپی و حتی ملی - دموکراتیک به یک عنصر بالفعل مترقی و پیشرونده مبدل گردد، طبق توان و قوت خود می توانست تا حدی به این جنگ، خصلت یک جنگ مقاومت ملی آزادیبخش ببخشد. ولی متأسفانه این کار صورت نگرفت و با توجه به خط و مشی سازمان هایی که در سطور قبلی این نوشته از آنها نام گرفتیم، نمی توانست هم صورت بگیرد.

در اواسط دهه شصت خورشیدی، " هسته انقلابی کمونیست های افغانستان " و " کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون " علیه خط و مشی برآمد و پوشش اسلامی ایستادند و به برآمد مستقلانه کمونیستی پرداختند. این برآمد توسط برآمد های کمونیستی جدید " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " و " املا - بخش مائوتسه دون اندیشه " تعقیب گردید. اما از آنجائیکه بقایای رهبری تمامی سازمان ها و اکثریت کادرهای باقیمانده چپی، نه تنها از جبهات جنگی عقب کشیده بودند بلکه کشور را نیز ترک گفته بودند و تعدادی از آنها حتی در مناطق پشت مرز های کشور نیز حضور نداشتند، این برآمد مستقلانه کمونیستی عمدتا یک برآمد خارج کشوری بود و در مجموع به دلیل ناتوانی ها و ضعف های خود تا آخر نتوانست نقش عملی ای در جنگ مقاومت ضد " شوروی " و مزدورانش ایفا نماید. کار عمده ای را که این گروپ ها توانستند پیش ببرند راه اندازی یک حرکت وحدت طلبانه میان خود شان بود که در نتیجه آن اکثریت شان توانستند با هم وحدت نمایند و در " حزب کمونیست افغانستان " گرد آیند.

با توجه به مطالب متذکره فوق، این ادعا که نشر جریده عقاب، ضمن نشر یک ارگان دموکراتیک، سی و دو سال قبل یعنی در زمان به اصطلاح بنیادگذاری " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " فیصله شده بود، خیلی جالب است و دلایلی که برای تاخیر سی و دو ساله در نشر آن مطرح می گردد، از آن هم جالب تر. " مصروفیت های جنگ " آزادیبخش " ضد سوسیال‌امپریالیزم و عوارض آن و گرفتاری های دیگر... " به مثابه

دلایل عدم انتشار سی و دو ساله جریده عقاب بیان می گردد. این دلایل شبیه به همان دلایلی است که برای عدم انتشار بیست و چند ساله " ندای آزادی " توسط ناشرین دوره پنجم نشراتی آن جریده بیان می گردد. البته تفاوت یک دهه میان عدم انتشار این دو جریده نیز " چندان فرقی " نمی کند، چرا که در طی این یک دهه ناشرین یگانه شماره تا کنونی جریده عقاب در نشر و پخش نشرات " دموکراتیکی " چون " ندای آزادی " و غیره نقش و سهمی داشته اند و برای شان فرقی نمی کرده که کار " ضمنی " نشریه ای با " ادبیات و ترمینولوژی و محتوای مارکسیستی " را به فراموشی بسپارند.

اما آیا از همان ابتدای غرب نشینی بیست و چند ساله شان و یا در جریان این سال ها نیز آنقدر دچار " عوارض و گرفتاریها " بوده اند که نمی توانسته اند یک شماره ۱۵ صفحه ای از جریده عقاب را منتشر نمایند؟ وقتی بلوک وارسا و شوروی سوسیال امپریالیستی فروپاشید و رژیم مزدور نجیب از میان رفت، " عقاب " به پرواز در نیامد و حتی در حد یک اعلامیه یا اطلاعیه یک صفحه بی هم " بال بالک " نزد. وقتی بخش های مختلف " دولت اسلامی " جهادی ها بجان هم افتادند و صد ها هزار نفر در سراسر کشور و ده ها هزار نفر صرفاً در شهر کابل قتل عام شدند، باز هم " عقاب " به پرواز در نیامد و حتی در حد یک اعلامیه یا اطلاعیه یک صفحه بی " بال بالک " نزد. وقتی هم امارت اسلامی طالبان از مرز سپین بولدک وارد کشور گردید و به سرعت به نیروی حاکم عمده در کشور مبدل گردید، باز هم " عقاب " به پرواز در نیامد و حتی در حد یک اعلامیه یا اطلاعیه نیز بال بالک نزد. و وقتی هم در اوایل خزان سال ۲۰۰۱، ائتلاف بین المللی امپریالیستی به رهبری امپریالیست های امریکایی افغانستان را مورد تجاوز قرار داده و کشور را اشغال کردند، برای مدت یک دهه باز هم " عقاب " به پرواز در نیامد و حتی در حد یک اعلامیه یا اطلاعیه هم " بال بالک " نزد. پس حالا چگونه زمین ترکیده و آسمان شگاف برداشته که حضرات تازه به فکر به پرواز در آوردن " عقاب " شان افتاده اند؟ " عقابی " که سی و دو سال خوابیده باشد، مثل این است که تمام عمرش را در " خواب " گذرانده باشد و خیلی هم " پیر " شده باشد. به نظر نمی رسد که یک " عقاب " معتاد به خواب طولانی سی و دو ساله و پیر و فرتوت بتواند پرواز او جگیر و مداوم داشته باشد!!

حالا عالیجنابان علم کننده نام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " بجای اینکه از نقش شان به مثابه رهبران بر حالی که سازمان شان (ساما) را به سوی هزیمت عمومی

سوق دادند، از علم کردن تقلبی نام " سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان " در حالیکه رسماً رهبری " ساما " را بر عهده داشتند، از سکوت شان در قبال دولت اسلامی جهادی ها و امارت اسلامی طالبان و از تسلیم طلبی و سکوت ننگین ده ساله و جفای سنگین یک دهه شان در حق کشور و مردمان کشور اشغال شده انتقاد نمایند، آنچنان حرف می زنند که گویا خود حضرات پیشقراولان موضعگیری و مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم مزدور شان هستند. اینها در چند اعلامیه ای که تا حال بنام " ساما - ادامه دهندگان " بیرون داده شده است نیز همینگونه چهره حق بجانب بخود می گیرند تا گویا خود شان را از مسئولیت وضعیت به شدت منفی، به شمول حزب علنی سازی و شرکت در بازی های پارلمانی، که طی یک دهه گذشته گریبانگیر " سامایی ها " و همچنان سازمان نام نهاد اختصاصی شان (سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان) بوده است، مبرا اعلام نمایند. آنهائیکه امروز " ندای آزادی " را منتشر می سازند، حق اقل آنقدر جرئت اخلاقی دارند که عامل اصلی تئوریک یک دهه تسلیم طلبی و سکوت " ساما " در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی را ماستمالی نکنند و در شماره اول دوره پنجم " ندای آزادی " - که تاریخ انتشار آن ماه جوزای سال جاری خورشیدی گفته می شود - تا حدی بیان نمایند. این جرئت اخلاقی می تواند سرآغاز اصولی و خوبی باشد و در صورت تعمیق و گسترش می تواند به سوی یک نقد همه جانبه ایدئولوژیک - سیاسی از کمی ها و کاستی های " ساما " سوق داده شود. به نظر ما درین مسیر باید مطلب مشخص ذیل به دقت و جدیت مورد توجه قرار بگیرد:

انقلابیون و مبارزان جانباخته، هر یکی در حد خودش، مشعل راه و الهام دهنده مبارزان کنونی هستند. ولی از آنجائیکه حتی مارکس و انگلس و لنین و استالین و مائوتسه دون نیز صد در صد مبرا از خطاها و کمبودهای نظری و عملی نبوده اند و بطور کلی هیچ رهبر خطا ناپذیر و معصومی وجود نداشته و وجود نخواهد داشت، ما هم نمی توانیم انقلابیون و مبارزان پیشتاز جانباخته افغانستانی را عاری از هر خطا و اشتباهی بدانیم و به مثابه معصومین تقدیس کنیم. ولی متأسفانه این مشکل و برخورد غیر علمی چیزی است که از گذشته تا حال و به شدت در " ساما " وجود داشته است. کسانی که پس از بیست و چند سال تسلیم طلبی و به قول خود شان سکوت و بی زبانی تازه می خواهند " ساما " را سر از نو انسجام مبارزاتی ببخشند، اگر با این مشکل و برخورد غیر علمی قاطعانه گسست نکنند، نمی توانند به هیچ جایی برسند.

تدویر " لویه جرگه عنعنوی مشورتی " یک اقدام وطنفروشانه و خاینانه ملی

هم هستند تا یک شکل " مناسب " برای تامین این منظور شان در چهارچوب یک " معاهده استراتژیک " به وجود بیاورند و این معاهده را با یک ظاهر سازی " دموکراتیک " به تصویب برسانند. اما همانگونه که مذاکره و رای زنی دو جنبه آنها تا حال به نتیجه قطعی و نهایی نرسیده است، ظاهر سازی " دموکراتیک " برای تصویب معاهده متذکره را نیز تا حال نتوانسته اند بصورت نهایی تثبیت نمایند. یکی از اقدامات آنها درین راستا برگذاری یک " لویه جرگه عنعنوی " مشورتی چهار روزه به تاریخ ۲۵ عقرب سال جاری در شهر کابل است که قرار است دو هزار نفر هوادار رژیم دست نشانده از نقاط مختلف کشور در آن شرکت نمایند. برگذاری این " لویه جرگه عنعنوی مشورتی " نه تنها در تناقض با منافع علیای کشور و مردمان کشور قرار دارد و یک اقدام وطنفروشانه و یک خیانت ملی محسوب می گردد، بلکه حتی طبق معیار های قانونی خود رژیم دست نشانده نیز یک اقدام غیر قانونی محسوب می گردد. به همین علت است که نه تنها نیروهای مخالف اشغالگران و رژیم پوشالی به شدت علیه آن اعلام مخالفت کرده اند، بلکه توسط جناح های مخالف با جناح حاکم در درون رژیم دست نشانده، نیز وسیعاً مورد مخالفت قرار گرفته است، مخالفتی که انعکاس دهنده تضاد منافع ارتجاعی خود آنها و تضاد منافع باداران خارجی شان است،

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اعلام می نماید که معاهده استراتژیک میان دولت امپریالیستی اشغالگر امریکا و رژیم دست نشانده، هیچ معنی دیگری جز طولانی ساختن حالت اشغال کشور و نقص حاکمیت ملی و استقلال کشوری مانداشته و ندارد. به همین سبب است که " لویه جرگه عنعنوی مشورتی " که اقدامی در راستای تصویب و امضای معاهده مذکور محسوب می گردد، هیچ معنی دیگری جز خیانت ملی و وطنفروشی ندارد. سازماندهندگان اصلی این " جرگه " اشغالگران امپریالیست هستند و تنظیم کنندگان داخلی آن و همچنان شرک کنندگان در آن وطنفروشان و خاینین ملی ای هستند که فقط و فقط به ساز اشغالگران می رقصند.

برای تامین استقلال سیاسی کشور و حاکمیت ملی مردمان ما هیچ راه دیگری جز مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و خاینین ملی وجود ندارد. فقط به این صورت می توان اشغالگران را وادار به خروج از کشور نموده و رژیم دست نشانده را سرنگون نمود.

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و

انقلابی! مرگ بر اشغالگران و رژیم پوشالی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۴ عقرب ۱۳۹۰

وقتی در ششم جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی، سوسیال امپریالیست های شوروی افغانستان را مورد تجاوز و اشغال قرار دادند، ادعای شان این بود که برای جلوگیری از مداخلات خارجی موقتا به این کشور نیرو فرستاده اند و به هیچ وجه قصد ندارند برای مدت طولانی در این کشور حضور نظامی داشته باشند. یکی از مزدوران قسم خورده آنها (اناهیتا راتب زاد) طی یک مصاحبه مطبوعاتی لافزنان ادعا کرد که امید وار است ماموریت موقت " قوای دوست " تا نوروز آینده تکمیل گردد و این قوا از افغانستان خارج شود. اما چنین نشد و قوای اشغالگر یک دهه در افغانستان باقی ماند و در طی این مدت کل کشور و مردمان آن را بخاک و خون کشید. نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیست شوروی فقط زمانی مجبور به خروج از افغانستان گردیدند که در مواجهه با مقاومت خونین در افغانستان و سایر علل و عوامل داخلی و بین المللی، نقشه های شان برای اشغال دائمی کشور منجر به شکست گردید.

وقتی در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی نیروهای نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین انگلیسی شان بر افغانستان یورش برده و پس از یک جنگ خونین دو ماهه کشور را اشغال کرده و رژیم دست نشانده شان را به قدرت پوشالی رساندند، ادعای شان این بود که موقتا به این کشور نیرو فرستاده اند و به هیچ صورتی قصد ندارند بصورت دراز مدت آن را اشغال نمایند. پرویز مشرف حاکم نظامی پاکستان که پایگاه های هوایی و راه های مواصلاتی زمینی آن کشور را در اختیار نیروهای متجاوز قرار داده بود، برای فریب ذهنیت عامه در پاکستان، افغانستان، منطقه و جهان پیهم بیان می نمود که جنگ در افغانستان باید هر چه کوتاه تر باشد، هر چه زود تر به پایان برسد و قوای مهاجم به سرعت از افغانستان بیرون بروند. اما چنین نشد و نه تنها قوای متجاوز و اشغالگر امریکایی و انگلیسی به سرعت از افغانستان خارج نشدند، بلکه پیوسته بر تعداد شان افزایش به عمل آمد و در پهلوی آنها نیروهای نظامی اشغالگر بیشتر از پنجاه دولت امپریالیستی و ارتجاعی خارجی دیگر نیز جای گرفتند. اینک با گذشت ده سال از زمان آغاز تجاوز امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی بر افغانستان و اشغال این کشور، که طولانی ترین جنگ تاریخ امریکا را رقم می زند، کماکان آنها حاضر نیستند قوای خود را از این کشور کاملاً بیرون ببرند و کوشش دارند که موجودیت دراز مدت پایگاه های نظامی شان را در آن تثبیت نمایند.

اشغالگران امپریالیست امریکایی و رژیم دست نشانده از ماه ها به اینطرف تقلا دارند که راه به اصطلاح قانونی و دموکراتیکی برای باقی ماندن دراز مدت پایگاه های نظامی امریکایی در افغانستان بیابند. آنها از مدت ها به اینطرف مشغول مذاکره و رای زنی با

جلسه بن دوم، جلسه ای برای تصمیم گیری در مورد آینده جنگ اشغالگرانه علیه مردمان ما

این نقشه صرفاً در بر گیرنده سه سال آینده نیست بلکه یک نقشه دو مرحله‌ی سیزده ساله است. مرحله اول از حالا تا اواخر سال ۲۰۱۴ را در بر می‌گیرد و مرحله دوم از اواخر سال ۲۰۱۴ تا اواخر سال ۲۰۲۴ را. در مرحله اول در حالیکه قوت‌های متحدین امریکا و بخشی از قوای خود امریکا از افغانستان بیرون می‌روند، باید معاهدات استراتژیک نظامی و سیاسی و اقتصادی میان آنها و رژیم دست‌نشانده‌شان بنام دولت افغانستان رسمیت یابد تا بتوانند به اشغالگری‌ها، تجاوزات و مداخلات نظامی‌شان در قبال کشور و مردمان کشور ما همچنان ادامه دهند.

اکنون دیگر مسلم شده است که امپریالیست‌های امریکایی قصد دارند ده‌ها هزار نفر از قوت‌های اشغالگر‌شان را بعد از سال ۲۰۱۴ نیز در چندین پایگاه استراتژیک نظامی در افغانستان نگه دارند. معاهده استراتژیک ده ساله قابل تمدید که قرار است میان دولت امریکا و رژیم پوشالی کرزی قبل و یا بعد از جلسه بن دوم به امضا برسد، چارچوب به اصطلاح قانونی حضور قوای امریکایی و موجودیت پایگاه‌های نظامی دراز مدت امریکایی در افغانستان را فراهم می‌نماید. قرار است که زمینه‌سازی به اصطلاح قانونی ادامه تجاوزات و مداخلات نظامی متحدین امپریالیست امریکا در قبال کشور و مردمان کشور ما نیز در چارچوب معاهدات استراتژیک با رژیم پوشالی صورت بگیرد. امپریالیست‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، استرالیایی و غیره جدا جدا و اتحادیه اروپا بطور کل بر مبنای چنین معاهداتی خواهند توانست به تجاوزات و مداخلات نظامی‌شان در قبال افغانستان و مردمان آن ادامه دهند.

توافقنامه استراتژیک میان دولت ارتجاعی توسعه طلب هند و رژیم دست‌نشانده کابل که چندی قبل توسط نمونه سینگ و کرزی به امضا رسید، یکی از اجزاء ویژه مجموع توافقنامه‌های استراتژیک میان رژیم کرزی و قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی از لحاظ صفتی قدرت‌های منطقه‌ی آسیاست. هند و پاکستان کنونی از زمان کسب استقلال "شان از امپراتوری انگلیس در سال ۱۹۴۷ تا حال، که کمتر از ۶۵ سال می‌شود، سه بار با هم جنگیده‌اند. در اثر این جنگ‌ها پاکستان شرقی سابق از پاکستان غربی جدا شده و به یک کشور جدا از پاکستان فعلی یعنی

ده سال قبل از امروز، در اواخر سال ۲۰۰۱ میلادی، متجاوزین امپریالیست امریکایی و انگلیسی و متحدین آنها، برای تنظیم نقشه آینده جنگ آغاز شده‌شان علیه مردمان ما و شکلدهی یک رژیم دست‌نشانده در افغانستان، جلسه بن را تشکیل دادند. درین جلسه مشتی از خائنین ملی در زیر بال و پر امپریالیست‌ها گرد آورده شدند تا ارکان رژیم دست‌نشانده در افغانستان توسط آنها شکل داده شود. در آن جلسه، سازمان به اصطلاح ملل متحد توسط امپریالیست‌ها مورد استفاده قرار گرفت تا برای بهانه جنگی امپریالیست‌های مهاجم بر افغانستان یعنی "جنگ علیه تروریسم" یک روکش قانونی بین‌المللی فراهم نماید.

مطابق به برنامه رسمی تعیین شده در جلسه بن، نقشه جنگی اشغالگرانه امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان علیه مردمان ما و نهایی‌سازی شکلدهی رژیم دست‌نشانده در افغانستان، باید یک پروسه سه ساله را در بر می‌گرفت. اما در عمل چنین نشد و این پروسه به درازا کشید و نمی‌توانست به درازا نکشد. جنگ برنامه ریزی شده ظاهراً سه ساله امپریالیست‌ها علیه مردمان ما تا حال ده سال به درازا کشیده است و بطور آشکار و اعلام شده ای تا اواخر سال ۲۰۱۴ نیز دوام خواهد کرد. به این ترتیب یک برنامه جنگی تجاوزکارانه و اشغالگرانه سه ساله مدت ده سال دوام کرده و تا سه سال دیگر نیز دوام خواهد کرد و جمعا سیزده سال را در بر خواهد گرفت.

در واقع در سه سال اول حضور اشغالگرانه امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان در افغانستان، که حسب برنامه جلسه بن اول باید پس از آن پایان می‌یافت، مقاومت مسلحانه چندانی علیه آنها در افغانستان سر بلند نکرد. اما وقتی پس از سپری شدن سه سال تعیین شده نه تنها کماکان حضور اشغالگران در افغانستان ادامه یافت بلکه در عمل و به روشنی مسلم گردید که آنها برای سالیان طولانی درین کشور باقی خواهند ماند، امواج مقاومت علیه آنها رو به گسترش نهاد و تا حال پیوسته توسعه یافته است.

اینک یکبار دیگر امپریالیست‌های اشغالگر در شهر بن گرد می‌آیند تا نقشه‌شان در مورد آینده جنگ آغاز شده و ادامه یافته علیه مردمان ما را مجدداً تنظیم نمایند. اما

نقشه امپریالیست امریکایی و متحدین اروپایی و غیر اروپایی شان است. به همین خاطر این جلسه را جلسه ای در مورد آینده جنگ اشغالگرانه، تجاوز کارانه و مداخله گرانه امپریالیست ها علیه مردمان ما و کشور ما می دانیم و تدویر آن را به شدت تقبیح می نماییم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و حاکمیت پوشالی را پیش می برد، قویا باور دارد که ادامه حضور اشغالگران امپریالیست امریکایی در افغانستان بعد از سال ۲۰۱۴، نه تنها باعث تشدید فشارهای جنگی بر مردمان ما خواهد شد، بلکه تشنجات منطقه‌یی را نیز بیشتر از پیش دامن خواهد زد. به همین جهت ابقای دراز مدت پایگاه‌های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان، نه تنها باعث تضعیف مقاومت علیه آنها و رژیم نخواهد شد، بلکه پایه‌های اجتماعی مقاومت را بیشتر از پیش گسترش خواهد داد. همچنان ادامه تشنج آفرینی اشغالگران امریکایی در افغانستان و منطقه، مخالفت علیه آنها را در سطح کل منطقه گسترش بیشتری خواهد بخشید. در شرایطی که از یکجانب کل نظام جهانی امپریالیزم و بطور خاص امپریالیزم امریکا را یک بحران اقتصادی عمیق فرا گرفته و مبارزات توده‌یی در کشور های امپریالیستی روبه گسترش است و از طرف دیگر تشنجات، فساد و گندیدگی رژیم دست نشانده اساسا غیر قابل التیام است، باور قطعی داریم که امپریالیست های امریکایی و خائنین ملی دست نشانده شان در تقابل با یک مقاومت ملی فراگیر و گسترده طولانی، بر محور مقاومت مسلحانه، به سختی شکست خواهند خورد.

ما بر پایه همین باور، مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را شدت بخشیده ایم و تلاش خواهیم کرد تا هر چه زود تر از مرحله تدارک جنگ به مرحله آغاز جنگ عبور نماییم. درین راستا تمامی نیروها و شخصیت های ملی، دموکرات و انقلابی را به هماهنگی و همکاری مبارزاتی دعوت می نماییم.

تصمیم گیری امپریالیست ها برای آینده جنگ اشغالگرانه شان علیه مردمان ما محکوم به شکست است!

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
اول قوس ۱۳۹۰ (۲۲ نوامبر ۲۰۱۱)

بنگله دیش مبدل شده است. بر علاوه در کشمیر میان هند و پاکستان در واقع حالت جنگی برقرار باقی مانده است و آتش بسی که میان نیروهای هندی و پاکستانی وجود دارد، بطور مسلسل و مداوم توسط هر دو طرف نقض می گردد. در چنین جوی، امضای توافقنامه استراتژیک میان دولت هند و رژیم دست نشانده، چیزی جز صفتبندی مشترک دولت هند و رژیم پوشالی کابل علیه پاکستان بوده نمی تواند. از زمان تشکیل پاکستان تا حال مداوما مناسبات میان دولت مرکزی افغانستان و دولت پاکستان بخاطر منازعه بر سر خط دیورند متشنج بوده است و نتیجه این وضع خواهی نخواهی برقراری نوعی مناسبات حسنه میان دولت مرکزی افغانستان و دولت هند بوده است. اما برای اولین بار است که این مناسبات حسنه تا سطح امضای توافقنامه استراتژیک ارتقا یافته است. ایجاد چنین وضعیتی که یک منبع مهم تشدید تشنج و درگیری منطقه‌یی در آینده خواهد بود، آتش افروخته شده در منطقه را به شدت دامن خواهد زد. از جانب دیگر ابقای دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان، نه تنها برای سایر قدرت های منطقه‌یی و جهانی همسایه و نزدیک به کشور یعنی ایران، چین و روسیه بلکه برای ملل و مردمان منطقه نیز به شدت مایه تشویش و نگرانی خواهد بود. بدین سان ادامه جنگ امپریالیستهای امریکایی و متحدین شان علیه کشور و مردمان ما، که موضوع مرکزی آن ابقای دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان است، به روشنی ثابت و روشن ساخته است که:

امپریالیست های امریکایی و متحدین شان برای جنگ علیه تروریزم، و بطریق اولی بخاطر آوردن دموکراسی و تامین حقوق بشر، حقوق زنان و حقوق ملیت های تحت ستم و رشد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی افغانستان و تامین صلح در آن نیامده اند. آنها در اصل دنبال منافع استراتژیک سیاسی و اقتصادی منطقه‌یی و جهانی خود شان هستند و قصد ندارند که به زودی دست از سر مردمان ما و مردمان منطقه بر دارند و نیروهای متجاوز و اشغالگر جنگی شان را از افغانستان بیرون ببرند. معاهده استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم پوشالی گرچه ظاهرا تا آخر سال ۲۰۲۴ اعتبار دارد، به یقین مجددا تا ده سال دیگر یعنی تا آخر سال ۲۰۳۴ تمدید خواهد شد. در واقع به همین خاطر این معاهده قابل تمدید است و آنهم نه یکبار دیگر بلکه برای دفعات متعدد.

جلسه بن دوم، جلسه ای در راستای تطبیق و اجرای همین

اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان

جنگ های فرقه یی مذهبی را دامن می زنند

گروه تحت رهبری سیاف یک گروه به اصطلاح کابلی محسوب می گردد.

با توجه به اینکه گروه تحت رهبری مولوی حسین کنری در اصل با اهالی سنی مذهب حنفی کمر درگیری و برخورد داشته و دارد، در حالیکه گروه سیاف در طول چند سال جنگ میان جناح های مختلف جهادی در کابل درگیر جنگ با حزب وحدت اسلامی مزاری و یک جناح از حرکت اسلامی بوده است و بر علاوه تعداد زیادی از صفوف نیروهای جنگی سیاف در پغمان در زمان حفیظ الله امین نیز درگیر جنگ با هزاره ها بوده اند.

و با توجه به اینکه بم گذاری در مراسم روز عاشورا بدون همکاری کسانی از درون قوای امنیتی رژیم ناممکن و یا حد اقل نهایت مشکل بوده است و از این لحاظ گروه مولوی حسین کنری امکاناتی در اختیار ندارد، در حالیکه گروه سیاف در درون نیروهای امنیتی رژیم، مشخصا پولیس کابل، نیروی نسبتا قابل توجهی دارد.

باید صریحا گفت که همکاران افغانستانی " لشکر جنگوی " در بم گذاری روز عاشورا در کابل، غیر از سیافی ها کسان دیگری نبوده اند. این احتمال قویا وجود دارد که سیافی های درون پولیس رژیم راسا این بم گذاری را انجام داده باشند و دست افراد پاکستانی اصلا در کار نبوده باشد.

به نظر ما بم گذاری روز عاشورا در کابل مستقیما با مخالفت عده نسبتا زیادی از منسوبین " شورای علمای اهل تشیع افغانستان " با امضای پیمان استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده کرسی و ابقای دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان رابطه دارد. اشغالگران امریکایی در عراق ناچار شدند در مواجهه با مخالفت شدید مقتدا صدر با ابقای دراز مدت پایگاه های نظامی امریکا در عراق، ظاهرا تمامی نیروهای جنگی شان را از عراق بیرون بکشند و پایگاه های دراز مدت شان را نه در خود عراق

بم گذاری در مراسم عزاداری مذهبی عاشورا در شهر کابل چند صد نفر کشته و زخمی بجا گذاشت و این مراسم را وسیعا به خاک و خون کشاند. ابعاد این فاجعه هولناک آنقدر وسیع و شدتش آنقدر زیاد بود که شاه شجاع سوم، این خلف سیاسی شاه شجاع اول و دوم که در عین حال خلف نسلی شاه شجاع اول نیز هست، ادامه سفر خارجی اش را لغو کرد و به کشور برگشت تا برای قربانیان و صدمه دیدگان این قتل عام اشک تمساح بریزد. امپریالیستهای اشغالگر و دست نشانده گان شان بلافاصله انگشت اتهام را متوجه طالبان ساختند تا گویا خود را آزادیخواه و حامی مذاهب تحت ستم جا بزنند. اما پس از آنکه طالبان شرکت شان درین بم گذاری را تکذیب کرده و به شدت آن را تقبیح کردند و شاخه نظامی وهابی های پاکستانی بنام " لشکر جنگوی " مسئولیت حادثه را به دوش گرفت، تهدیدات شان را متوجه دولت پاکستان ساختند تا گویا دولت مذکور را بخاطر اقدام علیه " لشکر جنگوی " تحت فشار قرار دهند.

قدر مسلم است که " لشکر جنگوی " به مثابه یک گروه نظامی پاکستانی هرگز نمی تواند - و نتوانسته است - یک عمل نظامی حساس مثل بم گذاری در قلب شهر کابل را بدون شرکت همکاران افغانستانی اش بطور موفق و موثر انجام دهد. ناگفته پیداست که همکاران افغانستانی " لشکر جنگوی " و بطور عام وهابی های پاکستانی، صرفا هم مسلکان وهابی افغانستانی آنها می توانند باشند. در افغانستان دو گروه وهابی وجود دارد: یکی گروه وهابی های علنی در ولایت کنر که تحت رهبری مولوی حسین کنری قرار دارد و دیگری گروه وهابی های غیر علنی که تحت رهبری سیاف بخش مهمی از رژیم دست نشانده را تشکیل می دهد.

با توجه به اینکه گروه تحت رهبری مولوی حسین کنری در کابل پایه و ریشه مشخص و معلومی ندارد، در حالیکه

عمیق تر و گسترده تر شود. ولی این پروسه فقط زمانی قابل تداوم و تعمیق و گسترش است که این عالیجنابان از "گناه کبیره" همراهی تا کنونی شان با اشغالگران و رژیم پوشالی از ته دل "توبه" کنند، از امتیازات کنونی شان در دم و دستگاه کرزی بگذرند و "جیفه دنیا" را بر "خون شهدای روز عاشورا" ترجیح ندهند. در غیر آن نام شان به مثابه کسانی در تاریخ کشور ثبت خواهد شد که با حرف های مفت تعداد زیادی از مقتدیان خود را به کشتن دادند و سپس از بیم جان و طمع دنیا همچون کوفیان سکوت و تسلیم پیشه کردند و حتی بعضی های شان در خدمت به "طاغوت" زمان، به روی حق و عدالت شمشیر کشیدند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باور و یقین قطعی دارد که باید تمامی جویبار های نارضایتی و خشم مردمان کشور، منجمله نارضایتی و خشم ملیت ها و مذاهب تحت ستم در افغانستان، به یک سیل بنیانکن مقاومت ملی مردمی و انقلابی، بر محور مقاومت مسلحانه، علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشاندهگان شان مبدل شود تا با بر چیدن بساط اشغالگران و سرنگونی و طنفروشان استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور را تامین نماید. در چارچوب این مقاومت همگانی، منافع علیای تمامی مردمان کشور و بطور خاص منافع علیای مردمان تحت ستم مذهبی ایجاب می نماید که برای ایجاد یک نظام سکولار مبتنی بر جدایی دین از دولت مبارزه صورت بگیرد. فقط با پیروزی قطعی چنین مبارزه ای است که کشور ما می تواند عاری از ستم ها و تعصبات مذهبی و تصادمات فرقه یی مذهبی باشد و همزیستی واقعی مذهبی در آن به وجود بیاید.

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان
۲۰ قوس ۱۳۹۰ (۱۰ دسامبر ۲۰۱۱)

بلکه در کویت مستقر نمایند. با درسگیری از این تجربه عراق، اشغالگران امریکایی نمی توانند تحمل نمایند که مخالفتی مثل مخالفت مقتدا صدر، در افغانستان علیه آنها سر بلند نماید، بخصوص از این جهت که درینجا یک محل استقرار بدیل مثل مورد کویت وجود ندارد.

در شرایطی که منازعه میان جمهوری اسلامی ایران، به عنوان مرکز جهانی بنیاد گرایی شیعه، از یکطرف و دولت شاهی سعودی به عنوان مرکز جهانی وهابیت از طرف دیگر، بر سر مسایل بحرین و سوریه در گرفته و روز بروز شدید تر می شود و مناسبات میان جمهوری اسلامی ایران از یکجانب و کل دول غربی و به تبعیت از آنها دولت اسرائیل از جانب دیگر بر سر نیروی اتمی ایران شدید تر و پیچیده تر می شود و حتی کار به تهدیدات نظامی از سوی امریکا و اسرائیل کشیده است، اشغالگران امریکایی نیاز دارند که مخالفتی از میان شیعیان افغانستان علیه آنها بروز نکند و آنها کماکان تابع و تسلیم باقی بمانند. به یقین اگر اشغالگران امریکایی جلو ملاهای منسوب به "شورای علمای اهل تشیع افغانستان" را باز می گذاشتند، آنها در مخالفت شان بدون هیچ مانعی جدی تر و صریح تر می شدند. اما آنها توطئه بم گذاری روز عاشورا را از طریق عوامل سیافی شان رویدست گرفتند تا ملاهایی را که هم از جمهوری اسلامی ایران می خورند و هم از امریکایی ها و در عین حال ادا و اطوار مقتدا صدر را هم تقلید می کنند، ساکت نمایند.

مسلمانی مخالفت علیه امضای پیمان استراتژیک میان اشغالگران امریکایی و رژیم کرزی و ابقای دراز مدت پایگاه های استراتژیک نظامی امریکا در افغانستان، وظیفه و مسئولیت میهنی هر هموطن ما، به شمول هر روحانی شیعه یا سنی است. اما این مخالفت باید قاطع و متین باشد و بصورت تزلزل ناپذیر ادامه یابد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جدا امید وار است که مخالفت منسوبین "شورای علمای اهل تشیع افغانستان" با امضای پیمان استراتژیک میان اشغالگران امریکایی و رژیم پوشالی و ابقای دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان تداوم یابد و

مقاومت علیه اشغالگران و رژیم پوشالی باید هر چه بیشتر تشدید گردد

خائنین ملی ای که همه دارو ندار خود شان و کشور و مردمان کشور را به اربابان امپریالیست و ارتجاعی خارجی شان فروخته اند، هیچ انتظار دیگری جز این نمی توان - و نباید - داشت.

امپریالیست های امریکایی و اروپایی برای تلفات ملکی در مبارزات توده یی یک تعداد از کشورهای عربی اشک تمساح می ریزند و از آن زمینه ای برای مداخلات بیشتر و تجاوزات مستقیم برین کشور ها می سازند، اما در افغانستان نه تنها دست رژیم دست نشانده شان را برای قتل عام اهالی ملکی معترض باز می گذارند، بلکه سربازان اشغالگر خود شان را نیز بجان این مردم می اندازند و آنها را گلوله باران می نمایند. در لغمان افراد "PRT" و در ننگرهار و بگرام سربازان امریکایی دست به قتل و کشتار مظاهره کنندگان معترض زده اند.

برخلاف ادعاهای دروغین مقامات رژیم پوشالی که تا حال از ۲۶ نفر کشته و کمتر از ۶۰ نفر زخمی حرف می زنند، تعداد مجموعی کشته ها و زخمی ها تقریباً به دو صد و پنجاه نفر می رسد. چنانچه سلسله تظاهرات توده یی جاری، علیرغم معذرت خواهی های دروغین پیهم مقامات عالیرتبه امریکایی، خاتمه نباید - که احتمالاً خاتمه نخواهد یافت - تلفات ملکی باز هم بیشتری در راه خواهد بود و پولیس و اردوی پوشالی همچنان به قتل و کشتار غیر نظامیان ادامه خواهد داد.

جنایات امپریالیست های اشغالگر و دست نشانده گان خائن شان آنقدر عریان و اشکار است که در ننگرهار و در داخل ساختمان وزارت داخله رژیم در کابل، تا حال دو منسوبین پولیس خود رژیم، دست به ترمز زده و افسران و مشاوران نظامی امریکایی را به قتل رسانده اند. اوضاع برای اشغالگران به قدری ضیق و خطرناک شده که آنها مجبوراً مشاورین شان را از تمامی وزارتخانه های رژیم بیرون کرده اند. در چنین شرایطی، "طالبان" که دیگر سلسله تماس

وقتی یک کشور تحت تجاوز و اشغال امپریالیستی قرار می گیرد، مردمان آن استقلال و آزادی شان را کاملاً از دست می دهند و بصورت همه جانبه توسط اشغالگران تحت ستم قرار می گیرند. یکی از اشکال این ستم همه جانبه، ستم دینی و مذهبی است. در طی بیشتر از ده سال گذشته، یعنی از زمانی که امپریالیست های امریکایی و متحدین امپریالیست و ارتجاعی شان افغانستان را مورد تجاوز مستقیم قرار داده و کشور را تحت اشغال قرار دادند تا کنون، ستم دینی و مذهبی، در پهلوی سائر اشکال ستم اشغالگرانه امپریالیستی، توسط آنها به صورت پیوسته ای بر مردمان ما تحمیل گردیده است. کتاب سوزانی که چند روز قبل در پایگاه نظامی امریکایی بگرام توسط سربازان و افسران اشغالگر امریکایی صورت گرفت، نه اولین اقدام اینچنینی آنها است و نه هم آخرین اقدام شان خواهد بود. اینچنین اقداماتی در گذشته بارها و بارها صورت گرفته و تا زمانی که کشور در اشغال امپریالیست های امریکایی و متحدین شان قرار داشته باشد و رژیم دست نشانده آنها بر اریکه قدرت پوشالی تکیه زده باشد، در آینده نیز بار بار تکرار خواهد شد.

در شرایطی که مردمان ما با احساسات جریحه دار شده، علیه اشغالگران امپریالیست امریکایی دست به تظاهرات می زنند و خشم و نفرت شان را با سردادن شعار های "مرگ بر امریکا!" با قدرت و قوت بیان می کنند، فرماندهان پولیس و اردوی رژیم پوشالی ای که خود را "جمهوری اسلامی افغانستان" می خوانند، بجای همراهی با تظاهرات آنها و یا حداقل دست نزدن به سرکوب شان، دستور فیر بالای افراد ملکی ای را که با دستان خالی به سرک ها و کوچه ها آمده و حد اکثر اقدامات "خشونت آمیز" بعضی از آنها سنگ پرانی است، صادر می کنند و آنها را زیر رگبار گلوله های امریکایی و روسی قرار داده و قتل عام شان می نمایند. واقعیت این است که از

درینجا قابل تعقیب، گرفتاری و مجازات نبوده اند. بنابراین در صورتی که پایگاه نظامی امریکایی کماکان، و بصورت دراز مدت، در افغانستان مستقر باقی بمانند، ولو اینکه تعداد پایگاه های مذکور و تعداد نیروهای مستقر در آنها کم باشد یا زیاد، باز هم حالت اشغال کشور ادامه خواهد یافت و دستان متجاوز نیروهای امریکایی بالای مردمان ما نیز باز باقی خواهد ماند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، راه اصولی و درست مقابله و از میان بردن اساسی تمامی اشکال ستم اشغالگران امپریالیستی را، تشدید هر چه بیشتر مقاومت همه جانبه بر محور مقاومت مسلحانه ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی و در حال حاضر تدارک برای برپایی و پیشبرد آن، بخاطر اخراج کامل اشغالگران و سرنگونی بنیادی رژیم دست نشانده می داند و نه چیز دیگری. در شرایط فعلی وظیفه و مسئولیت تخطی ناپذیر ما این است که با درایت و هوشیاری ولی با متانت و استواری مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را بصورت همه جانبه و با استفاده از هر زمینه مبارزاتی پیش ببریم و چنین جنگی را بصورت اصولی و هر چه عاجلتر براه انداخته و موفقانه هدایت نماییم. راهپیمایی در این مسیر مبارزاتی درست و اصولی، بخصوص در شرایط کنونی که ظرفیت مقاومت ارتجاعی طالبانی در حال افول قرار گرفته است، بیشتر از پیش ضرورت و نیازمندی عمده مبارزاتی کشور و مردمان کشور بوده و از نقش عظیم تاریخی برخوردار می باشد.

مرگ بر اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی دست نشانده شان!

به پیش در راه برپایی و پیشبرد موفقانه جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۵ حوت ۱۳۹۰ (۲۵ فبروری ۲۰۱۲)

www.sholajawid.org

های سری چند سال گذشته شان با امپریالیست های امریکایی بر ملا شده و اکنون آشکارا در پروسه به اصطلاح "صلح قطر" قرار گرفته اند و تلاش دارند دوستی گذشته شان با دولت امریکا را تازه کنند، جدیداً "حقوق بشر" شناس شده اند و در عکس العمل علیه اقدام اخیر افسران و سربازان امریکایی در پایگاه نظامی بگرام، بجای بلند کردن شعار تشدید مقاومت علیه اشغالگران، دست گذاری به سوی "سازمان های مدافع حقوق بشر" دراز کرده و در اعلامیه مورخ ۲۹ / ۳ / ۱۴۳۳ هـ ق (۲۱ / ۲ / ۲۰۱۲ م) خود چنین ارقام می فرمایند:

"امارت اسلامی افغانستان در حالی که سوزاندن قرآن کریم را از طرف اشغالگران امریکایی بشدت تقبیح می کند، از سازمان های مدافع حقوق بشر می خواهد که طبق مسئولیت اخلاقی و بشری خویش، از این گونه اعمال متجاوزین امریکایی جلوگیری بعمل آورده و مجرمین تاریخی را که بر علیه کرامت انسانی مرتکب جرم شده اند، به سزای جنایات شان محکوم نمایند."

بدین ترتیب روشن است که طالبان بصورت آشکارا و روشن در مسیر "خود کشی سیاسی" قرار گرفته اند که اگر به طی طریق درین راه همچنان ادامه دهند، سرانجامی جز فروپاشی و یا مبدل شدن به بخشی از رژیم دست نشانده و توافق خفتبار با موجودیت دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا نخواهند داشت. در شرایطی که رژیم دست نشانده به زودی توافقنامه استراتژیکش را با اشغالگران امریکایی برای تصویب به پارلمان پوشالی می برد، راه انداخته شدن "پروسه صلح قطر" نمی تواند مانعی بر سر راه اجرای توافقنامه مذکور یعنی استقرار دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان گردد، بلکه صرفاً می تواند راه را برای آن هموار نماید. نباید فراموش کرد که اشغالگران امریکایی در این توافقنامه استراتژیک برای نظامیان مستقر در پایگاه های دراز مدت شان مصونیت قانونی خواسته اند، مصونیتی که تا حال نیز داشته اند و بر اساس آن هر جنایتی که در افغانستان کرده اند،

صحبت مختصری

در مورد

" سازمان کارگران افغانستان "

خط ایدئولوژیک - سیاسی باز با این سازمان را پیش ببریم. در واقع سازمان متذکره خود چنین شیوه مبارزاتی ای را برگزیده است و ما ناچاریم آن را تا حد لزوم ادامه دهیم. ما " سازمان کارگران افغانستان " را به مثابه سازمانی می شناختیم که با توسل نادرست به تیوری عصر امپریالیزم، از پذیرش مائوئیزم سرباز می زد، استراتژی جنگ خلق در کشورهای امپریالیستی را قبول نداشت و آنرا صرفا مربوط به کشورهای تحت سلطه می دانست و بر علاوه قبول استراتژی جنگ خلق در کشورهای امپریالیستی را رویزونیستی به حساب می آورد. این مواضع سابق " سازمان کارگران افغانستان "، که تا حد زیادی از گذشته، مواضع شناخته شده سنتریستی در جنبش چپ افغانستان بوده است، قبلا بصورت اجمالی از طرف حزب ما مورد نقد قرار گرفت.

پس از آن، ویلاگ " سازمان کارگران افغانستان "، که یگانه وسیله دسترسی ما به نظرات و مواضع این سازمان بود و هنوز هم چنین است، مدت ها ساکت بود. اما بصورت غیر منتظره و ناگهان دیدیم که این سازمان به فراتر از مائوئیزم یعنی " عمدتا مائوئیزم "، تجویز استراتژی جنگ خلق نه تنها برای کشورهای امپریالیستی بلکه حتی برای کشورهای سوسیالیستی و در طول دوران طولانی گذار به کمونیزم برای کل جهان و تا زمان رسیدن به کمونیزم، پذیرش تیوری " نظامی سازی حزب " و حزب را ماشین جنگی تلقی کردن، پذیرش تیوری رهبریت خطا ناپذیر (جیفاتورا یا پیشوای کبیر)، رهبری متحد المرکز حزب، ارتش و جبهه متحد، انقلاب جهانی را در مرحله تعرض استراتژیک دانستن و در یک کلام به پذیرش تمامی نظرات درست و نادرست حزب کمونیست پیرو رسیده است و نه تنها حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بلکه کل " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " را از بابت عدم پذیرش خدمات " پیشوای کبیر " موجود جنبش بین المللی کمونیستی " سنتریست " به حساب می آورد.

البته همانطوری که قبلا گفتیم، امضای اعلامیه مشترک احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشور های مختلف جهان در اول می، توسط " سازمان کارگران افغانستان "، می تواند گام مثبتی در جهت دوری از نظرات نادرست فوق الذکر باشد. با آنهم، از آنجاییکه بحث روی مسایل متذکره نه تنها برای جنبش کمونیستی افغانستان اهمیت دارد، بلکه دارای اهمیت بین المللی نیز هست، سعی خواهیم کرد بحث های گذشته مان درینموارد را بیشتر و وسیع تر پی بگیریم.

در یکی از شماره های قبلی شعله جاوید، اعلامیه ای از " سازمان کارگران افغانستان " منتشر شده بود. ما در همان وقت گفته بودیم که نسبت به این " سازمان " شناخت روشن و مشخصی نداریم؛ لذا نشر اعلامیه متذکره در شعله جاوید، به مفهوم تأیید عام و تام تمامی مواضع سازمان منتشر کننده اعلامیه نیست.

متأسفانه هنوز هم در مورد سازمان متذکره شناخت روشن، مشخص و همه جانبه نداریم.

با وجود این پیشرفت ایدئولوژیک - سیاسی سازمان کارگران افغانستان در پذیرش مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم نمی تواند مورد تأیید و حمایت ما قرار نداشته باشد؛ کما اینکه در غلطیدن این سازمان از موضع نادرست توسل بی پایه به " تیوری عصر امپریالیزم " در رد پذیرش مائوئیزم بجای اندیشه مائوتسه دون، به موضع نادرست دیگر یعنی " عمدتا مائوئیزم " و بد تر از آن تأیید در بست سائر نظرات نادرست حزب کمونیست پیرو، نمی تواند مخالفت و تاسف ما را بر نینگیزد.

در هر حال امضای اعلامیه مشترک احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشور های مختلف جهان در اول می امسال (۲۰۱۲)، توسط سازمان کارگران افغانستان، که البته از چینل حزب ما صورت نگرفته، بلکه از چینل کدام حزب یا سازمان دیگری صورت گرفته است؛ می تواند گام مثبت ایدئولوژیک - سیاسی دیگری در جهت دوری از موضع نادرست فعلی اش باشد.

پروسه مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی جدید احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشور های مختلف جهان، بعد از غیر فعال شدن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و پراکنده شدن مرکز سیاسی نطفه یی آن (کمیته جا)، با تدویر جلسه ویژه احزاب و سازمان های جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انتشار اسناد آن و همچنان انتشار اعلامیه مشترک ۱۴ حزب، سازمان و گروه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست از چندین کشور جهان در اول می امسال، بیشتر از پیش جدی گردیده است. جدا لازم است که پیشبرد این پروسه مبارزاتی، موازی و در پیوند با پیشبرد پروسه مبارزاتی نظری و عملی برای وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های کشورهای معین پیش برده شود.

تا جاییکه به نحوه برخورد حزب ما با " سازمان کارگران افغانستان "، در رابطه با پیشبرد این پروسه مبارزاتی مربوط می شود، ما باید یک دوره مقدماتی مبارزه دو

مردمان این کشور است. "توافقنامه استراتژیک افغانستان و امریکا" تحت نام "صلح و مصالحه" صرفاً در پی تسلیمی بلا قید و شرط مقاومت مسلحانه به اشغالگران و رژیم دست نشانده است. بنابراین پیشبرد "پروسه صلح" با اشغالگران امریکایی و جدایی قایل شدن میان رژیم دست نشانده و اربابان اشغالگرش، توهمی بیش نیست. عملاً ثابت شده است که چنین توهمی فقط و فقط به تسلیمی نسبتاً وسیع صفوف مقاومت کنندگان به اشغالگران و رژیم دست نشانده و درگیری های داخلی خطرناک در میان خود مقاومت کنندگان منجر می گردد. البته اگر کسانی مصممانه قصد خود کشی سیاسی داشته باشند، بی نهایت مشکل است که آنها را از دست زدن به انتحار باز داشت. ولی برای کسانی که قصد نداشته باشند، معاملات سیاسی احمقانه ای مثل گذشتن از هزارها رزمنده سنگر نشین در ازای وعده رهایی چند زندانی از رمق افتاده توسط دشمن اشغالگر و یا به کشتارگاه جمعی فرستادن ده ها رزمنده جانباز به خاطر دست یافتن به امتیازات حقیرانه ای مثل بدست آوردن لوحه و بیرقی برای یک دفتر سیاسی خشک و خالی، و آنهم در کشور خارجی ای که پایگاه اصلی نظامی و سیاسی امریکا در منطقه محسوب می گردد، را دیگر ادامه ندهند، می توان گفت که هنوز برای تابعیت قاطع از شعار "فتح یا حتف!" (پیروزی یا مرگ!) دیر نیست.

با توجه به مسایل مطرح شده فوق، قاطعانه می توان گفت که "توافقنامه استراتژیک افغانستان و امریکا" یک توافقنامه جنگی امپریالیستی و ارتجاعی برای افغانستان و منطقه است. اجرای این توافقنامه و تکمیل آن توسط "موافقنامه امنیتی دو جانبه" میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده، به هیچ چیز دیگری جز ادامه تشنجات نظامی و سیاسی و در یک کلمه ادامه جنگ در افغانستان و منطقه منجر نخواهد شد.

به میان آمدن "توافقنامه استراتژیک افغانستان و امریکا"، به معنای ادامه جنگ های تحمیلی اشغالگرانه و ارتجاعی داخلی آغاز شده از سال ۱۳۵۷ تا حال و در عین حال مقاومت و مبارزه علیه آنها، که طی تقریباً سه

نیم دهه گذشته ادامه داشته است، می باشد. از قرار معلوم، اشغالگران امریکایی و دست نشاندهگان شان برای مدت تقریباً یک ربع قرن دیگر برای ادامه این جنگ اعلام آمادگی کرده اند. بنابراین مردمان افغانستان نیز هیچ راه دیگری جز توسل به مقاومت و مبارزه طولانی و همه جانبه علیه اشغالگران و دست نشاندهگان ارتجاعی داخلی شان ندارند. تاریخ افغانستان و سائر کشورهای جهان به کرات نشان داده است که در فرجام این جنگ ها، مقاومت ها و مبارزات، نصیب اشغالگران و دست نشاندهگان مرتجع داخلی شان، جز شکست و شرمساری چیز دیگری نخواهد بود.

اما پیروزی اساسی تضمین شده برای مردمان مقاوم و رزمنده به چیز بالاتر از شکست و شرمساری صرف این یا آن قدرت مهاجم و اشغالگر خارجی و این یا آن نیروی پوشالی ارتجاعی داخلی، نیاز دارد. کسب این پیروزی مستلزم شکست و سرنگونی اساسی نظام استثمارگرانه و ستمگرانه مستعمراتی - نیمه فیودالی حاکم بر جامعه و برپایی نظام دموکراتیک نوین بر ویرانه های آن است. در شرایط فعلی، تامین این خواست ملی مردمی و انقلابی از مسیر برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی، به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق، می گذرد. به همین جهت است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد چنین جنگی را محور تمامی اشکال گوناگون مبارزه خود در شرایط کنونی قرار داده و همه انقلابیون و توده های پیشرو را به پیوستن به چنین مبارزه ای دعوت می نماید.

نبرد واقعی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان آنگاه براه خواهد افتاد که توده های زحمتکش و آگاه تحت رهبری پیشآهنگ انقلابی به نبرد پردازند.

پس بیایید برای برپایی و پیشبرد یک نبرد ملی مردمی و انقلابی طولانی و سخت آمادگی بگیریم!

"حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان"

پانزدهم ثور ۱۳۹۱ (چهارم می ۲۰۱۲)

نگاه اولیه‌ای به

" برنامه و اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان "

بخش اول

مباحث قابل انتقاد

در مقدمه سند

۱ - " اعضای سازمان انقلابی افغانستان بعد از مبارزه با انحرافات و ضعف های سازمان رهایی در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، راه دیگری جز تشکیل چنین سازمان نداشتند. " (صفحه اول سند)
 با تاسف باید گفت که چگونگی برخورد " سازمان انقلابی ... " با " انحرافات و ضعف های سازمان رهایی ... " نقطه ضعف اصلی این سازمان محسوب می گردد. ما قبلا این موضوع را در نوشته " سازمان انقلابی ... گسست ناقصی از سازمان رهایی ... " مطرح کردیم. انتظار ما آن بود که سازمان انقلابی، در اولین گام، حد اقل به جوانبی از این ضعف اساسی اش توجه نماید و این جوانب منفی را به جوانب مثبت تبدیل نماید. اما برخلاف انتظار دیدیم که انتقاد اصولی و رقیقانه ما با نوشته غیر اصولی و خصمانه " حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، گسست از مارکسیزم پیوند با انجوایزم " جواب گفته شد.

این نوشته عملا نشان داد که آنچه ما در مورد ناقص بودن " گسست سازمان انقلابی " از " سازمان رهایی ... " بیان کرده بودیم، نه تنها درست و برحق است، بلکه پیوند های ایدئولوژیک - سیاسی باقیمانده این سازمان با سازمان رهایی عمیق تر و گسترده تر از آن است که ما قبل از انتشار نوشته متذکره فکر می کردیم. پیوند های متذکره بطور بسیار فشرده ای در جمله نقل شده از سند سازمان انقلابی (برنامه و اساسنامه سازمان ...) بیان گردیده است. عبارت " انحرافات و ضعف های سازمان رهایی " بخوبی بیان کننده موجودیت این پیوند های عمیق و گسترده سازمان انقلابی با سازمان رهایی است.

" سازمان رهایی افغانستان " اساسا یک سازمان کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه " ای که

" برنامه و اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان "، طبق آنچه در مقدمه این اسناد گفته می شود، در ماه حمل سال ۱۳۸۷، در کنگره موسس سازمان متذکره، به تصویب رسیده است. در جملات پایینی این مقدمه گفته شده است که:

" سازمان انقلابی افغانستان با تصویب این برنامه و اساسنامه در کنگره موسس معتقد است که { این اسناد } عاری از اشتباه و کمبود نخواهد بود و نقاط ضعف آنها زمانی برطرف خواهد شد که در عمل با انتقادات سالم و پیشنهادات ارزنده اعضا و هوادارانش { و همچنان دوستان سازمان } روبرو شود. انگشت گذاردن از سوی اعضا، هواداران و دوستان بر اشتباهات و کمبود های این برنامه از سوی سازمان انقلابی افغانستان مورد استقبال قرار خواهد گرفت و در اسرع وقت به تصحیح آن ها خواهد پرداخت. " (صفحه ۶ سند منتشر شده از طرف سازمان انقلابی افغانستان بنام " برنامه و اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان - حمل ۱۳۸۷ ")

بنابراین، طرح سطور ذیل در انتقاد از نکات نادرست مندرج در سند متذکره، نه تنها پاسخ مثبتی به تقاضای خود سازمان متذکره درین مورد است، بلکه نشانه ای از علاقمندی ما به کمک رسانی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی رقیقانه، یعنی بالاتر از کمک رسانی دوستانه مورد خواست خود سازمان متذکره، برای رفع اشتباهات و کمبودات فاحش و غیر فاحش سند مذکور است.

ما درین سطور، انتقادات مان از سند سازمان انقلابی افغانستان را شماره بندی می کنیم. این شماره بندی نشانه مهم بودن انتقاد شماره بندی شده معین نسبت به انتقاد بعدی و انتقادات بعدی نیست؛ بلکه صرفا حاکی از رعایت ترتیب مطالب مطرح شده در خود سند است. در اخیر این سطور، مجموعه انتقادات مطرح شده جمع بندی شده و بصورت فشرده مطرح خواهد شد.

" نمی تواند یک موضعگیری سیاسی اساسی علیه سازمان متذکره محسوب گردد.

در واقع عدم موضعگیری اساسی سیاسی " سازمان انقلابی ... " علیه تسلیم طلبی های یک دهه گذشته و کنونی " سازمان رهایی ... " باعث گردیده است که این سازمان تا حال نتواند علیه تسلیم طلبی های چندین ساله منسوبین خودش، که با بودن در " سازمان رهایی " عامل و حامل آن بوده اند، نیز بطور قاطع و اساسی موضعگیری نماید.

۲ - " جنبش چپ افغانستان بعد از کودتای هفت ثور و بعد هجوم فاشیزم مذهبی به کشور، ضربات سنگینی را بر پیکرش متحمل گشت و شهدای بسیاری را تقدیم راه پر افتخار آزادی نمود... از سوی دیگر صدها مبارز پاکباز و انقلابی توسط سوسیال امپریالیزم شوروی و عمال دست نشانده اش یا در سیاهچال ها سر به نیست شدند و یا در سنگر های داغ مبارزه، جان های عزیز شان را فدا کردند و خون ده ها انقلابی دیگر بدست قصابان مذهبی در کشور های همسایه ریخته شد که این خون های ریخته شده بذر انقلاب را آبیاری و آتش افروخته شده از آن چون مشعل فروزانی راه رهایی زحمتکشان را روشن نموده و آنان را به ادامه راه این جانباختگان فرامی خواند. " (صفحه ۱ و ۲ سند)

از نظر " سازمان انقلابی ... "، " گروه انقلابی ... " اکونومیست و " سازمان رهایی ... " رویونیست، بخش محوری " جنبش چپ " افغانستان محسوب می گردد. ولی قدر مسلم است که اکونومیزم و رویونیزم نمی تواند مشعل فروزان روشنی بخش راه رهایی زحمتکشان باشد و بطریق اولی نمی تواند بذر انقلاب را آبیاری نماید. از قرار معلوم گردانندگان " سازمان انقلابی ... " چنین می نمایانند که نمی توانند یاد و خاطره رفقای جانباخته گذشته شان، یعنی همسنگران گذشته های اکونومیستی و رویونیستی شان را فراموش کنند. در واقع به نمایش گذاشتن همین پیوند عاطفی گسترده و عمیق غیر اصولی بارفقای جانباخته گذشته، خود یکی از نشانه های عدم موضعگیری اساسی و قاطع آنها علیه اکونومیزم " گروه انقلابی ... " و رویونیزم " سازمان رهایی ... " است.

دارای " انحرافات و ضعف های " معین و مشخص باشد، نیست؛ بلکه این سازمان اساساً یک سازمان رویونیست است. این رویونیزم بصورت مکتوب و مستند در ارگان نشراتی " سازمان رهایی ... " (مشعل رهایی) بیان شده و در پراتیک مبارزاتی طولانی رویونیستی این سازمان بطور پیوسته ای خود را نشان داده است. این رویونیزم مستند و طولانی تئوریک - پراتیک چیزی نیست که بتوان با طرح ادعاهای غیر مستند به نفی آن پرداخت و حتی کمرنگش ساخت. تا زمانی که با این اساس و پایه رویونیستی ایدیولوژیکی سازمان رهایی خط کشی نشود و از آن گسست صورت نگیرد، هر گونه موضعگیری علیه " انحرافات و اشتباهات سازمان رهایی ... " نمی تواند یک موضعگیری ایدیولوژیکی اساسی علیه سازمان متذکره محسوب گردد.

برعلاوه، " گروه انقلابی خلق های افغانستان " یا گروه سلف " سازمان رهایی ... "، از لحاظ ایدیولوژیکی یک گروه اکونومیست بوده است. این اکونومیزم بطور مستند و مفصل در سند " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم " بیان گردیده است. در واقع همین اکونومیزم، اساس ایدیولوژیک انشعاب گروه متذکره از " سازمان جوانان مترقی " و " جریان شعله جاوید " بوده است. بدون درک این اکونومیزم و موضعگیری اساسی ایدیولوژیکی علیه آن، نمی توان ریشه های تیوریک و پراتیک مشخص تاریخی رویونیزم " سازمان رهایی " را در خط فکری " گروه انقلابی ... " درک کرد و علیه آن به موضعگیری اساسی پرداخت.

" سازمان رهایی ... " و این یا آن جمعیت تحت رهبری آن، از همان ابتدای تجاوز امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی به افغانستان و اشغال کشور توسط آنها و شکلدهی یک رژیم دست نشانده توسط اشغالگران، از لحاظ سیاسی تسلیم طلب یا نیمه تسلیم شده بوده و تا حال نیز تا حد زیادی همینگونه باقی مانده اند. بدون موضعگیری اصولی و قاطع علیه این تسلیم طلبی یا نیمه تسلیم شدگی، هر گونه موضعگیری علیه " انحرافات و اشتباهات " سیاسی کنونی " سازمان رهایی ... "

سال های طولانی را خواهد طلبد، نمی تواند ضربه جبران ناپذیر باشد. تناقض گویی در برنامه سیاسی امر غیر اصولی و مضری است و اگر ضربه آن جبران ناپذیر نباشد حداقل به سختی قابل جبران است!

ب - این صرفا اشغال افغانستان زیر نام به اصطلاح سوسیالیسم و کمونیزم نبود که بر اندیشه چپ ضربه شدید وارد کرد. اگر خود چپ شعله بی، حتی قبل از تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیست ها، مبارزه کمونیستی علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی را به فراموشی نمی سپردند و در عین حال به مشی های اسلامی در نظر و عمل پناه نمی بردند و در یک کلام خط مشی کمونیستی شفاف و روشنی می داشتند، به یقین تاثیرات منفی ضربه متذکره تا حد زیادی در همان زمان خشی می شد.

پ - مشکل اولیه در اواخر دهه هفتاد قرن گذشته آن نبود که توده ها هر چه بیشتر از جنبش چپ شعله بی فاصله گرفتند. مشکل اولیه آن بود که سازمان های سیاسی چپ شعله بی، قبل از توده های تحت تاثیر این جنبش، از خط مشی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی (در آن وقت مائوتسه دون اندیشه) فاصله گرفتند و یا از قبل فاصله داشتند و اسلام بازی و مسلمان نمایی پیشه کرده بودند و این یعنی تسلیم طلبی ایدئولوژیک - سیاسی در قبال اتی کمونیزم مقاومت اسلامی ضد " شوروی " و صحه گذاشتن نظری و عملی روی این موضوع که گویا با توسل به کمونیزم و مبارزات کمونیستی نمی توان کاری انجام داد. این امر به نوبه خود تاثیرات منفی مهمی روی توده ها در دوری شان از اندیشه چپ بجا گذاشت. در واقع تا حد زیادی برخلاف آنچه که در مورد دنباله روی چپ از توده ها در آن زمان، معروف است، این ما بودیم که در ابتدا خود از لحاظ اندیشه بی به راست افتادیم و توده های طرفدار جنبش خود را نیز با خود بطرف راست بردیم. در واقع پس از آن بود که توده های مبارز از ما جلو تر رفتند و ما به دنباله روی از آنها پرداختیم. این موضوعی نیست که با ماستمالی بتوان از روی آن گذشت و با چشم بستن بر روی انحرافات گذشته خود مان، به شعار دهی های خشک و خالی دهن پرکن پرداخت.

اجمالا باید گفت که " جنبش چپ " شعله بی موجود در زمان کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ و تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیسم شوروی، رویهمرفته جانبازانه و فداکارانه در مبارزه علیه رژیم کودتا و مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی سهم گرفتند و تعداد زیادی از منسوبین این جنبش در جریان پیشبرد این مبارزه و مقاومت جان باختند. روحیه فداکارانه و جانبازانه میهنی و ملی آنها می تواند - و باید - مشعل راه مبارزه و مقاومت میهنی و ملی علیه اشغالگران کنونی و رژیم دست نشانده شان تلقی گردد.

ولی اگر با چشمان باز و مغز کنجکاو و بدور از شعار دهی های روشنفکرانه غالبا خشک و خالی به موضوع بنگریم، می توان پرسش نمود که چگونه و به چه صورتی آن جانباختگان گذشته، حتی در سطح صرف میهنی و ملی، در طول سال هاییکه نویسندگان سطور مورد بحث در درون سازمان رهایی، در این سطح یا در آن سطح، عامل و حامل تسلیم طلبی های سازمان متذکره بوده اند، مشعل راه مبارزاتی میهنی و ملی شان تلقی می شده اند؟ اما در سطح بالاتر از مبارزه و مقاومت میهنی و ملی و طبق معیار ها و سنجش های مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی باید قاطعانه گفت که خون های ریخته شده در پای مشی های مبتنی بر رویزیونیسم، انقلاب اسلامی خواهی، جمهوری اسلامی خواهی، شعار دهی های مذهبی، برآمد های مذهبی، پوشش های مذهبی و... به هیچ وجهی نمی تواند بذر انقلاب را آبیاری نماید و مشعل فروزان روشنی بخش راه رهایی زحمتکشانش باشد.

۳ - " اشغال افغانستان در اواخر دهه هفتاد میلادی زیر نام به اصطلاح سوسیالیسم و کمونیزم، ضربه ای جبران ناپذیری بر اندیشه چپ وارد نمود و این باعث شد تا توده ها را هرچه بیشتر از این جنبش فاصله دهد.... جبران این خیانت به طبقه کارگر و کمونیزم، سال های طولانی را خواهد طلبد." (صفحه ۱ و ۲ سند)

درینمورد باید روی چند مطلب انگشت گذاشت:

الف - منطقا " ضربه جبران ناپذیر " ضربه ای است که هیچگاه جبران نخواهد شد. پس ضربه ای که جبران آن

مرامنامه و اساسنامه خود را منتشر ساخت. در شرایطی که گروه های سابقه ای مثل " سازمان رهایی... "، " ساما "، " اخگر " و غیره یا کلا منحل گردیدند و یا سال های سال " بی زبان " شدند، این حزب کمونیست افغانستان و سایر گروه های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست بودند که تداوم حیات مبارزاتی جنبش چپ شعله یی را با خط شفاف کمونیستی حفظ کردند و طبق توان مبارزات شان را علیه دولت ارتجاعی جهادی و سپس امارت اسلامی طالبان پیش بردند.

سپس در وضعیتی که یکبار دیگر افغانستان مورد تجاوز و اشغالگری امپریالیستی به رهبری امپریالیست های امریکایی قرار گرفت، باز هم یک پروسه مبارزاتی وحدت طلبانه میان جناح های مختلف مارکسیست - لنینیست - مائوئیست شکل گرفت و در طی یک دوره مبارزاتی تقریباً دو و نیم ساله عمدتاً به موفقیت انجامید و با تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در کشور و تصویب برنامه و اساسنامه حزب واحد، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تشکیل گردید. مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی م ل م و سپس حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، از همان ابتدای تجاوز امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و اشغال کشور و شکلگیری رژیم دست نشانده اشغالگران، علیه اشغالگران و خائنین ملی دست نشانده شان به مخالفت برخاستند و خواست برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه آنها را با صراحت و شفافیت مطرح کردند و طبق توان شان مبارزه درین مسیر را پیش بردند. این در حالی بود که " سازمان های نیرومند سابقه دار چپی " در منجلا ب تسلیم طلبی و حتی تسلیم شدگی دست و پا می زدند.

حالا ما واقعا خرسندیم که کسانی از منسوبین سابق " سازمان رهایی افغانستان "، بعد از هفت سال همراهی و همگامی با تسلیم طلبی های سازمان مذکور تلاش می نمایند که بنام " سازمان انقلابی افغانستان " از تسلیم طلبی مذکور گسست نمایند. ولی در عین حال خواهان آن نیز هستیم و تاکید می نمایم که پیشروی در مسیر این گسست قاطعانه دنبال گردد و واقعا به یک گسست همه

۴ - " تکه پاره شدن افغانستان توسط فاشیست های مذهبی (جهادی و طالبی) بعد از خروج روسها، عرصه را بر فعالیت جنبش چپ تنگتر نمود که مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر با دشواری های بیشتری همراه گشت. " (صفحه ۲ سند)

ذکر عبارت " خروج روسها " درینجا می تواند آزار دهنده تلقی گردد و به نحوی بیان کننده مطلب به اینگونه است که گویا روس ها اجباراً از افغانستان خارج نشدند بلکه به دلخواه خود شان ازین کشور رفتند.

در مورد موضوع مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر در افغانستان، قبل از هر چیزی باید گفت که مشکل اصلی، از همان ابتدای براه افتادن جنبش چپ شعله یی، مشکل ایدیولوژیک - سیاسی درونی خود این جنبش بوده است. اگر این جنبش خود درینمورد مشکل نمی داشت، هم اصولی، هم مفید و هم ممکن بود که در همان ابتدای تشکیل " سازمان جوانان مترقی " در ۱۳۴۴، بجای تشکیل چنین سازمانی، حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست (آن وقت مائوتسه دون اندیشه) در افغانستان تشکیل می گردید. بار دیگر در زمان مصادف با کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ توسط رویونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی، وقتی جنبش وحدت طلبانه میان بخش های مختلف جنبش چپ شعله یی براه افتاد، هیچ بخشی، به شمول کمیته تدارک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان، نتوانست به موضوع تشکیل حزب کمونیست در کشور برخورد ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی درست داشته باشد و در واقع به همین خاطر یکبار دیگر چانس تشکیل حزب از دست رفت.

اما در ایام بعد از هزیمت اشغالگران سوسیال امپریالیست از افغانستان و یکسال قبل از آنکه بنیادگرایان جهادی و ملیشه های متحد شان، قدرت را از بقایای رژیم مزدور نجیب در کابل تحویل بگیرند، " حزب کمونیست افغانستان " در نتیجه وحدت چند گروه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست افغانستانی و پس از پیشرفت عمدتاً موفقیت آمیز پروسه مبارزاتی آغاز شده در میان آنها برای وحدت، در اول می ۱۹۹۱ تشکیل گردیده و اعلام موجودیت کرد و

جانبه ایدئولوژیک - سیاسی علیه کل تاریخ و کلیت خط ایدئولوژیک - سیاسی سازمان رهایی انکشاف یابد. در واقع این پیوند های ناگسسته " سازمان انقلابی ... " با " سازمان رهایی ... " است که این سازمان را و امی دارد تا در مبحث مربوط به حزب و تشکیل حزب، آنچنان هوایی و به دور از واقعیت های موجود در جامعه حرف بزند که گویی اصلا در شرایط جامعه افغانستان بسر نمی برد. " سازمان انقلابی ... " در اولین بحث خود در مورد " حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان "، مدعی شد که چون این حزب خارج کشوری است و گویا در داخل کشور حضور ندارد، نمی تواند یک حزب حقیقی تلقی گردد. سپس وقتی ما بحث " سازمان انقلابی ... گسست ناقصی از سازمان رهایی ... " را مطرح کردیم، ناگهان این سازمان بحث " انجوایزم " را علیه ما مطرح کرد و از این لحاظ حزب را در پهلوی " سازمان رهایی ... " قرار داد. بعدا نکته اصلی مورد اختلافش با حزب را اختلاف بر سر تاریخچه جنبش چپ افغانستان اعلام کرد. آخرین بحث این سازمان در مورد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این است که این حزب از موثریت مبارزاتی لازم در جامعه افغانستان برخوردار نیست. دیده شود که باز هم چه نکته یا نکات " تازه ای " به عنوان نکته یا نکات اصلی مورد اختلاف با حزب توسط سازمان متذکره عنوان می گردد.

۵ - " یاز دهم سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی بود که پای امپریالیزم امریکا را به کشور ما باز کرد. این خواب دیرینه دولت امریکا بود که از سال ها آن را می دید و برای عملی کردن اش لحظه شماری می کرد... کنفرانس بن و نصب دوباره ائتلاف شمال به خاطر تامین منافع ایالات متحده بر گرده مردم افغانستان یکی از جنایاتی است که تجاوزگران امریکایی در کنار ده ها جنایت دیگر در حق مردم ما روا داشتند... قدر مسلم است که حضور امریکا در افغانستان به تشدید رقابت میان امپریالیست ها خواهد انجامید و این کشور ما خواهد بود که بار دیگر قربانی رقابت های امپریالیستی خواهد شد. خرد و خمیر شدن افغانستان توسط کشورهای تجاوزگر و منطقه (که به نحوی آتش بیار معرکه اند) بار دیگر روزگار سیاه تری نسبت به دوران

اشغال توسط شوروی را بر توده های وطن ما حاکم خواهد کرد. تاریخ امپریالیزم نشان داده است که با باز شدن پای شان به کشور های دیگر، ارمغانی جز فقر، تباهی، جنایت، اسارت، فساد، ذلت، غارت، نابودی تمامی زیر بناهای اقتصادی و غیره، چیزی برای شان نداشته است. " (صفحات ۲، ۳ و ۴ سند) تجاوز و اشغالگری امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی به افغانستان را درینجا بصورت " باز شدن پای امپریالیزم امریکا به کشور ما " و " حضور امریکا در افغانستان " توصیف کردن، قطعاً علامتی از گسست ناقص " سازمان انقلابی ... " از تسلیم طلبی های " سازمان رهایی ... " است.

همین گونه مطرح شدن موضوع " نصب دوباره ائتلاف شمال بر گرده مردم افغانستان " بصورت برجسته ترین موضوع مورد تاکید نیز علامت دیگری از همین گسست ناقص است. چرا نباید درینجا از کلیت " رژیم دست نشانده " حرف نزد و صرفاً موضوع ائتلاف شمال را پیش کشید؟ آیا روشن نیست که یکی از وجوهای تسلیم طلبی " سازمان رهایی ... "، انصراف از موضعگیری علیه کلیت رژیم دست نشانده و موضعگیری صرف علیه جنگ سالاران و جنایتکاران جنگی و در کل بنیاد گرایان درون رژیم و مشخصاً " ائتلاف شمال " است؟

۶ - " تدویر کنفرانس بن، لویه جرگه های اضطراری و تصویب قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات پارلمانی و مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی بیان،

نیست. این ها نیز تا حد زیادی به " پروژه های " اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در عمل خدمت می نمایند و به گرداندگی تسلیم طلبانه این " پروژه ها " مصروف هستند.

۷ - " در شرایطی که کشور ما توسط نیروهای ایالات متحده امریکا اشغال شده است، سازمان انقلابی افغانستان راهی جز مبارزه با آن نداشته و این مبارزه ممکن نیست تا تشکیلات قوی، مستحکم و استوار بر ایدئولوژی مارکسیستی نداشته باشد. لذا اولین گامی را که سازمان انقلابی بر می دارد، ساختن تشکیلات منضبط، متشکل کردن افراد پراکنده در جنبش، سازماندهی توده ها و وحدت اصولی با سازمان ها و گروه های چپ انقلابی خواهد بود. " (صفحه ۴ سند) همانطوری که قبلا گفتیم افغانستان صرفا توسط نیروهای متجاوز امپریالیست های امریکایی اشغال نشده است، بلکه ده ها قدرت امپریالیستی و ارتجاعی متحد امریکا نیز درین کار شریک هستند. مسلما باید علیه اشغالگران - و همچنان رژیم دست نشانده شان - این خاینین ملی دست نشانده اشغالگران مبارزه و مقاومت نمود. اما ناممکن دانستن این مبارزه بدون تشکیلات قوی، مستحکم و استوار بر ایدئولوژی مارکسیستی قطعا نادرست است. در هر حالتی می توان مبارزه علیه اشغالگران و دست نشانده گان شان را طبق توان پیش برد. در واقع در جریان پیشبرد همین مبارزه است که می توان - و باید - بطرف قوی شدن، استحکام یافتن و استوار شدن هر چه بیشتر بر ایدئولوژی مارکسیستی پیش رفت. پیش شرط قرار دادن موجودیت یک تشکیلات قوی، مستحکم و استوار مارکسیستی برای پیشبرد هر نوع مبارزه ای علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، توسط " سازمان انقلابی ... " به این معنی است که این سازمان در شرایط فعلی هیچ برنامه نظری و عملی مبارزاتی دیگری جز تقویت و استحکام تشکیلات خود نداشته باشد و این باز هم وجه دیگری از عدم گسست قاطع این سازمان از تسلیم طلبی های " سازمان رهایی " است.

۸ - " مبارزه در شرایط کنونی دشوارتر از هر زمان دیگر است، زیرا از یکطرف حضور امپریالیزم امریکا و ۳۷ کشور جهان در افغانستان با هزاران جاسوس و استخباراتی

آزادی مطبوعات، برابری حقوق زن و مرد، ایجاد ده ها حزب و نهاد مدنی، بازار آزاد و غیره در پناه هزاران سرباز امریکایی و ناتو از مفاهیم و پدیده هایی اند که چکمه پوشان امریکایی و غیر امریکایی برای کشور ما عنوان کردند که تمامی آنها جز خدمت به منافع امریکا و کشور های دیگر امپریالیستی، کاری انجام نمی دهند. ذوق زده شدن عده ای از چپی ها با شنیدن چنین مقولاتی در حقیقت گذاردن مهر تائید بر پروژه های امریکایی در کشور ما می باشد. " (صفحات ۳ و ۴ سند)

آیا عده ای از چپی های سابق با شنیدن و دیدن مفاهیم و پدیده های نیولیبرالی اشغالگرانه امپریالیستی در افغانستان، صرفا ذوق زده شده اند؟ نخیز چنین نیست. چپی های سابق تسلیم شده به اشغالگران بخش مهمی از رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند و نقش های مهمی در خدمت به اشغالگران بازی می نمایند. برای اثبات این موضوع می توانیم به نقش " عالیجناب " رنگین دادفر سپنتا به مثابه مذاکره چی اصلی برای تدوین نهایی پیش نویس " توافقنامه استراتژیک افغانستان و امریکا " و قبلا پیشبرد وزارت خارجه رژیم، نقش " محترمه " سیما ثمر در ریاست " کمیسیون مستقل حقوق بشر " و قبلا پیشبرد وزارت امور زنان رژیم، نقش " محترمه " حبیبه سرابی در پیشبرد کار های ولایت بامیان رژیم، نقش داود نجفی در پیشبرد کارهای وزارت ترانسپورت و هوانوردی ملکی رژیم و غیره اشاره نماییم. این موضوع خیلی خیلی فراتر از " مهر تائید گذاردن بر پروژه های امریکایی " است. از دو جهت: اولاً آنچه وجود دارد خدمت به پروژه های اشغالگران و بالا تر از آن گرداندگی و طنفروشانه این پروژه ها است و نه صرفا مهر تائید گذاردن بر آنها و ثانيا پروژه های اشغالگران صرفا به پروژه های امریکایی محدود و منحصر نمی گردد. امپریالیست های امریکایی در اشغال افغانستان ده ها متحد امپریالیستی و ارتجاعی نیز در پهلوی خود دارند و آنها نیز هر یکی " پروژه های " خود را دارند.

حتی اگر از تسلیم شدگان سابقا چپ بگذریم و تسلیم طلبان یا نیمه تسلیم شدگان را مورد توجه دهیم، در مورد آنها نیز می بینیم که موضوع صرفا " ذوق زده شدن " نبوده و

که در صورت احساس خطر به شکار انقلابیون خواهند پرداختند و از سوی دیگر حاکم بودن نیروهای مذهبی در هر گوشه و کنار کشور که اولین دشمنان شان را نیروها و افراد وابسته به جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه افغانستان می دانند و به حق می گویند که شعله ای ها از همه خطرناکتر اند، بر دشواری کار و مبارزه ما می افزاید.

" سازمان انقلابی افغانستان با مطالعه دقیق شرایط کنونی کشور و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، در کنار مبارزه مخفی و زیر زمینی تا حد امکان از شرایط علنی برای گسترش شبکه های سازمانی و تشکیلاتی اش سود خواهد برد. " (صفحه ۵ سند)

دو مطلب نقل شده فوق از " برنامه سازمان انقلابی ... " با هم متناقض اند. اگر شرایط کنونی قسمی است که در پهلوی مبارزه مخفی، امکان گسترش شبکه های تشکیلاتی یک سازمان انقلابی با استفاده از شرایط علنی موجود است، پس نمی توان گفت که مبارزه در شرایط کنونی دشوار تر از هر زمان دیگر است. مثلا خیلی روشن است که در زمان حضور اشغالگرانه نیروهای نظامی سوسیال امپریالیستی در افغانستان و حاکمیت پوشالی رژیم کودتای هفت ثور، هیچ بخشی از چپ افغانستان در مورد استفاده از شرایط علنی برای گسترش شبکه های تشکیلاتی خود نمی توانست صحبتی داشته باشد. اما در شرایط فعلی نه تنها چنین صحبت هایی می تواند مطرح گردد، بلکه عملا نیز از چنین شرایطی استفاده می گردد. پس در شرایط فعلی نظرا و عملا و تا حد معینی استفاده از اشکال علنی مبارزه ممکن است و در واقع همین وضعیت، جنبه خطرناک شرایط فعلی برای منسوبین جنبش چپ افغانستان را تشکیل می دهد و نه خطر فوری شکار قهری انقلابیون توسط نیروهای مذهبی. در واقع باید گفت که شیوه عمده فعلی شکار انقلابیون توسط امپریالیست ها و مرتجعین مربوط به رژیم دست نشانده، استفاده از " دام و دانه " است و نه تیر و خنجر. همه منسوبین جنبش چپ افغانستان را عمدتا باید از همین خطر عمده موجود، که پر و بال صد ها و بلکه هزاران تن از منسوبین سابق جنبش چپ کشور و حتی منسوبین فعلا فعال آن را بسته است، بر حذر داشت.

البته خطر سرکوب قهری نمی تواند وجود نداشته باشد، اما این خطر فعلا خطر عمده بالفعل نیست.

منسوبین فعال فعلی جنبش چپ افغانستان باید از لحاظ مبارزاتی خیلی پیشرفت و گسترش داشته باشند تا به نیروی بالفعل خطرناک برای مرتجعین مذهبی حاکم مبدل شوند. فعلا در چنین موقعیتی قرار ندارند. برای سیاف و ارغندیوال و شیخ آصف و غیره، ملالی جويا و سیما ثمر خیلی خیلی بیشتر از فلان چهره سرشناس " سازمان انقلابی ... " در شرایط فعلی، می توانند چهره های چپ شعله یی به حساب آیند. در واقع همین چهره های " چپ "، در شرایط فعلی به مراتب بیشتر از مذهب یون مرتجع فوق الذکر می توانند و توانسته اند با استفاده از " دام و دانه " فراهم شده توسط اشغالگران به شکار منسوبین جنبش چپ پردازند. نادیده گرفتن این خطر عمده موجود توسط " سازمان انقلابی .. " خود وجه دیگری از گسست غیر قاطع این سازمان از تسلیم طلبی " سازمان رهایی ... " است.

۹ - " در شرایطی که امپریالیست ها در جشن و پایکوبی مرگ کمونیزم، قهقهه شادی سر می دهند، در شرایطی که به گمان خود آخرین میخ را بر تابوت کمونیزم کوبیده و ایدیولوگ های آن " پایان تاریخ " را اعلام می دارند؛ صفیر گلوله های انقلابیون از نیپال، فلیپین، سریلانکا، هند و بنگلادیش گرفته تا پیرو، کلمبیا، بولیوی، ونزوئلا، و اقصی نقاط جهان، این قهقهه را دمر حلقوم شان می خشکانند. " (صفحه ۵ و ۶ سند)

فعلا در نیپال و بنگله دیش، خبری از صفیر گلوله های انقلابیون در میان نیست. " بیر های تامیل " یک نیروی ناسیونالیست تامیل بود نه یک نیروی انقلابی تحت رهبری کمونیست ها و بر علاوه فعلا صفیر گلوله ای ندارند. نبرد کنندگان بولیوی و کلمبیا رانمی توان نیروهای انقلابی تحت رهبری کمونیست های اصیل به حساب آورد. آیا منظور از صفیر گلوله های انقلابیون در ونزوئلا، صفیر گلوله های تمرینی اردوی دولتی ونزوئلا است یا صفیر گلوله های نیروی دیگری که ما از وجود آن اطلاع نداریم؟

جنگ خلق در هند ادامه دارد و شکوه مندانه در حال قوت گرفتن و گسترش هست. جنگ خلق در فلیپین نیز

درجه، راه پیروزی انقلاب را هموار می سازد. " (صفحه هشتم سند)

" پرولتاریا جهت استفاده از تضاد میان بورژوازی ملی و امپریالیزم و تجرید دشمن به اعلی درجه با بورژوازی ملی متحد می شود. " (صفحه یازدهم سند)

" ماده چهاردهم - تشکیل جبهه متحد ملی یکی از ابزار های دیگر انقلاب دموکراتیک نوین است. تشکیل این جبهه چیزی جز وحدت پرولتاریا با بورژوازی ملی نیست. این جبهه که شکل و فورم خاصی ندارد، عبارت از یک نوع همسویی میان پرولتاریا و بورژوازی ملی جهت برانداختن دشمن مشترک می باشد. پرولتاریا درین جبهه با بورژوازی ملی سیاست وحدت - مبارزه را در پیش می گیرد. " (صفحه چهاردهم سند)

تحقق کمونیزم در افغانستان؟ این فرمولبندی نادرست است. ما می توانیم - و باید - بخاطر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سپس گذار به انقلابی سوسیالیستی در افغانستان تلاش نماییم؛ اما جامعه کمونیستی فقط می تواند یک جامعه جهانی باشد. به همین جهت رسیدن به کمونیزم صرفا می تواند به سویه جهانی ممکن و میسر گردد و نه فقط صرفا در جامعه افغانستان.

یک حزب یا سازمان کمونیستی در اصل نماینده سیاسی و پیشآهنگ سیاسی طبقه کارگر است و نه نماینده سیاسی و پیشآهنگ سیاسی تمامی زحمتکشان، که در شرایط فعلی افغانستان، طبقات کارگر و دهقان و قشر پایین خرده بورژوازی را در بر می گیرد. ما قبلا در افغانستان سازمانی داشتیم بنام "سازمان کارگران و دهقانان خراسان" که یک نام گذاری نادرست بود. هم اکنون در پاکستان حزبی وجود دارد بنام "حزب کارگر دهقان پاکستان" (پاکستان مزدور کیسان پارتی) که ایضا یک نام گذاری نادرست است. اینگونه سازمان ها و احزاب را باید یک جبهه سیاسی دانست و یک سازمان یا حزب سیاسی واحد. در واقع مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ایدئولوژی طبقه کارگر است که سند خود نیز در قسمت اخیر جمله نقل

وجود دارد و همین گونه جنگ خلق در پیرو، که علیرغم تاثیرگذاری های خط انحرافی کماکان، ولو در سطح ضعیفی، ادامه دارد. ما باید در مورد این جنگ ها و ضرورت ادامه و گسترش شان و همچنان در مورد ضرورت برپایی و پیشبرد جنگ های دیگری از همین قبیله حرف بزنیم و در مورد شان تبلیغ نماییم و نه در مورد هرگونه مبارزه مسلحانه موجود و ناموجود در این یا آن کشور جهان. براه انداختن تبلیغات بی پایه و درهم و برهم درین مورد صرفا نشاندهنده درهم و برهم بودن خط مبلغینی است که اینگونه تبلیغات را براه می اندازند.

مقدم بر همه، ما باید روی ضرورت صفیر گلوله های انقلابیون در کشور خود تاکید نماییم و برای برپایی و پیشبرد جنگ انقلابی در افغانستان تبلیغ و ترویج و سازماندهی نماییم و به شدت سعی کنیم که مصداق ضرب المثل معروف (من آنم که رستم بود پهلوان) و یا داستان سلطان عاشق ازدها نباشیم.

بخش دوم

مباحث قابل انتقاد در

"برنامه سازمان انقلابی افغانستان"

۱۰ - " ماده اول - سازمان انقلابی افغانستان معتقد به م ل ا بوده که با تحلیل مشخص از اوضاع برای تحقق کمونیزم در افغانستان تلاش می نماید و با دفاع از منافع زحمتکشان، در راه کسب قدرت سیاسی، ایجاد جامعه دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیزم و کمونیزم تلاش می ورزد و درین راه کوچکترین تبانی با دشمنان طبقاتی پرولتاریا را خیانت به ایدئولوژی طبقه کارگر می داند. " (صفحه هفتم سند)

" در انقلاب دموکراتیک نوین، پرولتاریا نیروی رهبری کننده است که با متشکل نمودن دهقانان (به عنوان نیروی عمده) و خرده بورژوازی با گسترش نیروی خودی، جلب نیروی بینایی (بورژوازی ملی) و تجرید دشمن به اعلی

متحد انقلابی به عنوان یکی از سه سلاح انقلاب مورد نیاز است و البته ترکیب طبقاتی آن با جبهه متحد زمان انقلاب دموکراتیک نوین فرق خواهد داشت. درین مرحله بورژوازی ملی دیگر یک متحد سیاسی طبقه کارگر نخواهد بود، بلکه طبقه ای خواهد بود که آماج انقلاب قرار خواهد گرفت. همچنان در جریان پیشبرد انقلابات فرهنگی متعدد در جامعه سوسیالیستی، تا زمانی که مبارزه علیه این یا آن طبقه در میان باشد، خواهی نخواهی و به نحوی از انحاء، در پهلوی حزب کمونیست و ارتش انقلابی، جبهه متحد انقلابی یعنی اتحاد سیاسی چند طبقه یی برای پیشبرد مبارزه مورد نیاز خواهد بود ولی در گذار جهانی بطرف کمونیزم دیگر بطور کل نه صحبتی از عدم تبانی با دشمنان طبقاتی طبقه کارگر در میان خواهد بود و نه هم تبانی با طبقات غیر دشمن، چرا که کلیت بافت طبقاتی در جامعه و جهان مورد آماج مبارزات انقلابی قرار خواهد داشت.

درینجا تذکری در مورد بافت طبقاتی اساسی جبهه متحد انقلابی در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین لازم است. ستون فقرات جبهه متحد انقلابی در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، اتحاد طبقه کارگر و طبقه دهقان است و نه اتحاد طبقه کارگر و بورژوازی ملی. بدون برقراری این اتحاد و در حالیکه مثلا طبقه دهقان در اتحاد با بورژوازی ملی قرار داشته باشد، در واقع انقلاب دموکراتیک نوینی در کار نخواهد بود.

جبهه متحد شکل و فورم خاص تعیین شده از قبل ندارد و نظر به اوضاع و احوال مبارزه می تواند اشکال و فورم های مختلفی بخود بگیرد. اما ازین گفته نباید اینطور مفهوم گرفته شود که جبهه متحد در هیچ حالت و وضعیتی اصلا شکل و فورم مشخص و معینی نمی تواند داشته باشد. اگر این جبهه در هیچ حالت و وضعیتی شکل و فورم معین و مشخصی بخود نگیرد، چگونه می تواند وجود داشته باشد؟ برعلاوه همانطوری که قبلا گفتیم ستون فقرات جبهه متحد را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل می دهد و نه اتحاد میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی و آنهم یک اتحاد

شده در فوق، روی آن تاکید نموده است.

طی طریق مسیر طولانی مبارزه برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سپس گذار به انقلاب سوسیالیستی در افغانستان و پس از آن حرکت به سوی جامعه جهانی بی طبقه به سویه بین المللی، پر از نشیب و فراز و مملو از پیچ و خم ها خواهد بود و نه یک مسیر صاف و هموار و از پیش اسفالت شده که شما بتوانید در آن به یک پیشروی پیوسته و بدون کوچترین تبانی با دشمنان طبقاتی طبقه کارگر و طبقات دیگر غیر دشمن با طبقه کارگر، ادامه دهید، که اگر چنین کردید به ایدئولوژی طبقه کارگر خیانت کرده اید.

در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین اتحاد جبهه یی با بورژوازی ملی ضرور است و متحقق ساختن این ضرورت بدون تبانی های معینی با بورژوازی ملی ممکن نیست و مسلما کسی نمی تواند درین مورد شک داشته باشد که بورژوازی ملی نیز طبقه کارگر را استثمار می نماید و نهایتا غیر از دشمن طبقاتی طبقه کارگر چیز دیگری نمی تواند باشد. در همین مرحله از انقلاب، طبقه کارگر برای انقلاب ارضی می جنگد که محور اصلی مبارزاتی طبقه دهقان مبنی بر دستیابی دهقانان به مالکیت شخصی بر زمین است. این در حقیقت تبانی ای است به نفع طبقه دهقان. از اینها گذشته، انقلاب دموکراتیک نوین در اصلیت خود یک انقلاب بورژوا دموکراتیک است. وضعیت مستعمراتی - نیمه فیودالی یا نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی جامعه، طبقه کارگر و کمونیست ها را ناگزیر می سازد که برای گذار به انقلاب سوسیالیستی مرحله انقلاب دموکراتیک نوین را از سر بگذرانند و درین مرحله اجبارا تبانی هایی با بورژوازی ملی (دشمن طبقاتی) و طبقات دهقان و خرده بورژوازی (طبقات غیر خصمانه، ولی در هر حال بیگانه) داشته باشد، چرا که بدون این تبانی ها، انقلاب دموکراتیک نوینی در کار نخواهد بود و بدون انقلاب دموکراتیک نوین گذار به انقلاب سوسیالیستی در چنین جوامعی ممکن نخواهد شد.

پس از گذار اولیه به انقلاب سوسیالیستی، بازهم جبهه

انقلابی آن برای گذار به کمونیزم است و اگر کاملاً مستقر شد از این دینامیزم خود محروم می‌گردد و در نهایت به عقب بر می‌گردد. به عبارت دیگر گذار به کمونیزم خود همان سوسیالیزم است و نه چیز دیگری. (به کتاب نقد از سیاست اقتصادی شوروی مراجعه شود).

۱۲ - "با سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در کشور ما و توسعه تولید و تجارت، این طبقه روز تا روز از کمیت و آگاهی بیشتری برخوردار خواهد شد و بالاخره نقش‌اش را به عنوان رهبر انقلاب ایفا خواهد کرد، زیرا این طبقه در انقلاب جز زنجیرهای دستش چیزی از دست نخواهد داد. (صفحه نهم سند)

پس باید منتظر بمانیم تا با سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در کشور ما و توسعه تولید و تجارت، طبقه کارگر روز تا روز از کمیت و آگاهی بیشتری برخوردار گردد و بالاخره نقشش را به عنوان رهبر انقلاب ایفا نماید؟ درینصورت تکلیف انقلاب دموکراتیک نوین، یعنی انقلابی که ضرورت آن در واقع بخاطر کمیت نسبتاً اندک کارگران در شرایط نیمه فیودالی - مستعمراتی و یا نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی و به بیان دیگر در شرایط ماقبل سرمایه‌داری مطرح می‌گردد، چه خواهد شد؟

طبقه کارگر از طریق سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در کشور ما و توسعه تولید و تجارت نمی‌تواند به آگاهی انقلابی کمونیستی دست یابد. این آگاهی انقلابی باید توسط کمونیست‌ها در میان طبقه کارگر برده شود. اگر توده‌های کارگران خود بتوانند به صورت خود بخودی به چنین آگاهی‌ای دست یابند، نقش انقلابیون کمونیست را درین میان چگونه می‌توان تعریف نمود؟ کارگران بصورت خودبخودی فقط قادر اند به آگاهی تریونیستی دست یابند و برای خواست‌های اقتصادی‌شان علیه سرمایه‌داران مبارزه نمایند، یعنی برای فروش بهتر نیروی کارشان به آنها. البته کمونیست‌ها مکلف اند در مبارزات اقتصادی کارگران نیز دخالت نمایند و این مبارزات را تحت رهبری بگیرند، ولی نه صرفاً بخاطر کسب پیروزی درین مبارزات، بلکه بالاتر

دایماً بی‌شکل و بی‌فورم. جبهه متحد یک سلاح غیر قابل انصراف برای انقلاب است، در حالیکه اتحاد میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی علیه دشمن مشترک در تمامی مراحل مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین حتمی نیست. به همین جهت اتحاد با بورژوازی ملی برای پیشبرد مبارزه برای انقلاب دموکراتیک نوین، یک پیش شرط قطعی نیست و سند خود نیز درینمورد به درستی و در تناقض با گفته‌های دیگرش تاکید دارد. در سطور بعدی این نوشته مجدداً روی این بحث بر خواهیم گشت.

۱۱ - "ماده سوم - مرحله انقلاب ما، انقلاب ملی - دموکراتیک است که با دو وظیفه ملی (بیرون راندن اشغالگران) و دموکراتیک (سرنگونی فیودالیزم) تکمیل می‌گردد. این دو وظیفه (با اینکه جنبه ملی آن ارجحیت دارد) جدانپذیر بوده، در یک مرحله به اجرا در می‌آید. در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی، انقلاب دموکراتیک نوین یگانه راه رسیدن به سوسیالیزم و گذار به کمونیزم می‌باشد که در شرایط کنونی وظیفه اصلی سازمان ما را می‌سازد. (صفحات هفتم و هشتم سند)

"ماده یازدهم - سازمان ما با اعتقاد به م. ل. ا. دو برنامه (حد اقل و حد اکثر) دارد. برنامه حد اقل آن به سر رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و برنامه حد اکثر آن را انجام انقلاب سوسیالیستی، استقرار سوسیالیزم و گذار به کمونیزم تشکیل می‌دهد. (صفحه دوازدهم و سیزدهم سند)

صرفاً کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی به انقلاب دموکراتیک نوین نیاز ندارند، بلکه کشورهای نیمه فیودالی - نیمه مستعمره نیز به چنین انقلابی ضرورت دارند. ما معمولاً از ضرورت این انقلاب برای گذار به انقلاب سوسیالیستی در چنین کشورهایی صحبت می‌نماییم. اما چیزی بصورت گذار از سوسیالیزم به کمونیزم وجود ندارد. سوسیالیزم خود مرحله گذار انقلابی از سرمایه‌داری به کمونیزم است. به همین جهت به گفته مائوتسه دون، دینامیزم سوسیالیزم در بی‌قراری دایمی

جمله دوم درهم و برهم است و به نظر می رسد نادرستی چاپی فاحشی در آن وجود دارد، به نحوی که بخش های مهمی از جمله را کاملاً بی مفهوم می سازد. این جمله را می توان به ترتیب ذیل اصلاح کرد:

{ حزب، ارتش و جبهه متحد ملی ابزارهایی اند که جهت براندازی امپریالیزم و ضد انقلابی داخلی ضروری بوده و بدون چنین ابزارهایی ممکن نیست سازمان ما نبرد مسلحانه و راه محاصره شهرها از طریق دهات را به فرجام برساند. }

از قرار معلوم نویسندگان و تصویب کنندگان سند "سازمان انقلابی... " قصد دارند نبرد مسلحانه و راه محاصره شهرها از طریق دهات را توسط همین سازمان فعلی شان به فرجام برسانند و درین مسیر به موضوع سه سلاح انقلاب صرفاً به مثابه سلاحهایی در خدمت به سازمان فعلی شان می نگرند. درینجا به نظر می رسد که سکتاریزم سخت جان و خود مرکز بینی اکونومیستی و رویونیستی "گروه انقلابی... " و "سازمان رهایی... " از زبان "سازمان انقلابی... " بیان گردیده است. اینهم نشانه دیگری از عدم گسست قاطع از "سازمان رهایی... " و به عبارت دیگر دوام پیوند ایدئولوژیک با آن سازمان.

در صفحات ۱۳ و ۱۴ سند در ماده سیزدهم و چهاردهم در مورد حزب و جبهه متحد ملی صحبت می گردد، اما در مورد ارتش فقط به همان تذکر مختصر در ماده دوازدهم اکتفا می شود و هیچگونه توضیحی در مورد داده نمی شود و هیچ راهی برای تشکیل ارتش انقلابی مطرح نمی گردد، تو گویی چنین ارتشی خود بخود به وجود می آید. این چنین موضعی در حقیقت به این معنی است که "سازمان انقلابی... " درینمورد هیچ دید و نظر مشخصی ندارد و یا به عبارت دیگر ضرورت این را نمی بیند که در مورد این موضوع پروگرام مشخص و روشنی داشته باشد و این هیچ نیست جز نادیده گرفتن و بی توجهی نظری و عملی روی این موضوع. به عبارت دیگر اجمالاً در مورد سه سلاح انقلاب گفته می شود، ولی در توضیحات فقط به دو سلاح

از آن بخاطر ایجاد پیوند مبارزاتی با کارگران و بخاطر بردن آگاهی انقلابی کمونیستی در میان آنها.

درینجا متأسفانه به نحو بسیار روشنی مشاهده می کنیم که "سازمان انقلابی... "، هنوز که هنوز است، از اکونومیزم غلیظ "گروه انقلابی خلق های افغانستان" گسست نکرده است.

۱۳ - "پرولتاریا جهت استفاده از تضاد میان بورژوازی ملی و امپریالیزم و تجرید دشمن به اعلی درجه با بورژوازی ملی متحد می شود، اما فعالیت های انقلابیون و به راه انداختن انقلاب دموکراتیک نوین به هیچوجه موکول به ساختن چنین اتحاد و جبهه ای نمی گردد." (صفحه ۱۱ سند)

ضرورت اتحاد میان پرولتاریا و بورژوازی ملی در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، از نیازمندی های ذاتی این انقلاب به مثابه انقلابی که هنوز یک انقلاب بورژوازدموکراتیک، ولی البته با جهتگیری سوسیالیستی، است. ضرورت استفاده از تضاد میان بورژوازی ملی و امپریالیزم یقیناً نمی تواند در میان نباشد، ولی تامین این ضرورت خود در اساس بخاطر نیازمندی های ذاتی انقلاب دموکراتیک نوین ممکن و میسر می گردد.

وقتی از دشمن حرف می زنیم باید میان دشمن عمده و دشمن غیر عمده در هر مرحله انقلاب خط فاصل دقیقی بکشیم. بورژوازی خود در هر حالتی دشمن طبقاتی کارگران است، ولی در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین دشمن غیر عمده است و به همین جهت می توان با آن علیه دشمن عمده متحد شد.

۱۴ - "ماده دوازدهم - سازمان ما معتقد است که جهت به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین به سه سلاح انقلاب ضرورت است. تشکیل حزب، ارتش و جبهه متحد ملی ابزارهایی اند که جهت براندازی امپریالیزم، حزب، ارتش و جبهه متحد سفید و ضد انقلابی ضروری بوده، بدون چنین ابزارهایی ممکن نیست سازمان ما نبرد مسلحانه و راه محاصره شهرها از طریق دهات را به فرجام برساند." (صفحه سیزدهم سند)

اکتفا می شود.

۱۵ - " ماده سیزدهم - تلاش در جهت تاسیس حزب طبقه کارگر از وظایف اصلی و مرکزی سازمان ماست، زیرا بدون ساختن چنین حزبی، هیچ سازمانی قادر به رهبری زحمتکشان نمی شود. به این خاطر، لنین پیشوای کبیر پرولتاریای جهان گفته است: " پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاحی جز سازمان ندارد ". حزب طبقه کارگر در جریان کار عملی و مبارزه ی ایدیولوژیک از وحدت مارکسیست - لنینیست های مائوتسه دون اندیشه به میان می آید. "

" سازمان ما دست هر نهاد، حزب و فردی را که برای تحقق مارکسیزم کار می کند، به گرمی فشرده، معتقد به وحدت اصولی بوده و در راه تحقق آن می کوشد و درین راه هرگز تن به معامله و سازش نخواهد داد. سازمان ما نیاندیشیدن به وحدت اصولی را خیانت به مارکسیزم می داند. " (صفحات سیزدهم و چهاردهم سند)

پس اگر حزب طبقه کارگر ساخته شد، " سازمان انقلابی... " قادر به رهبری زحمتکشان می شود؟ درینجا نیز همان سکتاریزم و خود مرکزینی متذکره فوق یکبار دیگر خود را نشان می دهد.

همانطوری که قبلا گفتیم، حزب کمونیست در افغانستان هفده سال قبل از تصویب و پخش سند " سازمان انقلابی... " اعلام موجودیت کرده است و پس از آن نیز " حزب کمونیست (مائوئیست) ... " پنج سال قبل از تصویب و پخش این سند. اما حالا " سازمان انقلابی... " از " تاسیس حزب طبقه کارگر " در افغانستان، که قرار است از وحدت مارکسیست - لنینیست های مائوتسه دون اندیشه به وجود آید، چنان حرف می زند که گویا تا حال هیچ اقدامی برای تشکیل حزب طبقه کارگر در افغانستان صورت نگرفته است.

در جملات نقل شده فوق از سند " سازمان انقلابی... "، از لحاظ ایدیولوژیک چهار نکته نادرست قابل انتقاد وجود دارد: " مسئله " پیشوای کبیر "، موضوع " مارکسیست

- لنینیست های مائوتسه دون اندیشه "، مسئله اینکه " پرولتاریا در مبارزه برای احراز قدرت سلاحی جز سازمان { حزب } ندارد و مسئله نفی کامل هرگونه معامله و سازش در تشکیل حزب.

الف - اصطلاح " پیشوا " و " آنهم " پیشوای کبیر " نباید در ادبیات جنبش بین المللی کمونیستی وجود داشته باشد. کمونیست ها می توانند - و باید - روی مسئله رهبری تاکید نمایند و " آنهم بصورت " رهبری جمعی و مسئولیت فردی " و نه " رهبری فردی و مسئولیت فردی ". اما موضوع پیشوا بازی با موضوع رهبری فرق دارد. اصطلاح " پیشوا " از قدیم بار مذهبی شدیدی داشته است. " پیشوا "، راهنما یا راهبر (رهبر) نیست، بلکه بنا به عبارت مذهبی معروف، خود حجت است و آنچه می گوید راه است و طریقه رفتن در راه. به عبارت دیگر " پیشوا " همان " شارع " است که هم به معنی راه است و هم به معنی سازنده راه (شرع). " پیشوا "، معصوم (خطاناپذیر) است و آنچه می گوید و آنچه عملا انجام می دهد (آیات، احادیث و سنت) خود معیار درستی و نادرستی است. به این ترتیب است که " پیشوایان دینی " غیر قابل انتقاد دانسته می شوند.

در دوران معاصر، اصطلاح " پیشوا " برای اولین بار توسط نازیست ها و فاشیست ها علم گردید و پیشوایانی چون هتلر و موسولینی علم گردیدند.

در ادبیات کمونیستی زبان فارسی، اصطلاح " پیشوا " یا " پیشوای کبیر " برای اولین بار توسط مترجمین ایرانی و مترجمین غیر ایرانی آموزش دیده توسط آنان مورد استفاده قرار گرفته است. بطور مشخص، اصطلاح " پیشوای کبیر "، در ترجمه فارسی اسناد نهمین کنگره سرتاسری حزب کمونیست چین، در شان مائوتسه دون بکار برده شده است. این نادرست است و نباید مقلد گونه آن را مورد استفاده قرار داد.

در سال های اخیر، این گونزالو (صدر حزب کمونیست پیرو) بود که علیه پیشوا بازی موضعگیری نمود. اما در عین حال این خود حزب کمونیست پیرو بود که بعدا اصطلاح

کنگره سرتاسری دهم حزب کمونیست دور انداخته شد. اما قسمت اول رویهمرفته درست است، ولی در عبارت "مائوئیزم" می تواند بهتر، قاطع تر و اصولی تر تعریف گردد. در هر حال درک "سازمان انقلابی... " از "اندیشه مائوتسه دون" به آن صورتی که در سند مطرح گردیده است، در تناقض کلی با تمام آنچه قرار دارد که حزب کمونیست چین خود درینمورد بیان داشته است.

پ - فرمولبندی "پرولتاریا در مبارزه برای احراز قدرت سلاحی جز سازمان ندارد" را نباید به مفهوم محدود صرفا حزبی درک است. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها باورمند اند که انقلاب به سه سلاح: حزب کمونیست، ارتش انقلابی و جبهه متحد انقلابی ضرورت دارد. گرچه حزب اساسی ترین سلاح انقلاب است، اما دو سلاح دیگر نیز غیر قابل انصراف است و نباید نادیده گرفته شود. سند "سازمان انقلابی... " از یکطرف در مورد سه سلاح انقلاب صحبت می نماید، ولی از جانب دیگر مفهوم "سازمان" را صرفا در چارچوب حزب محدود می نماید.

ت - حزب کمونیست در نتیجه وحدت اصولی میان کمونیست ها تشکیل می شود. در این وحدت اصولی، همانطوری که مارکس می گوید، "معامله روی اصول" هیچ مجوزی نمی تواند داشته باشد. اما همانطوری که لنین می گوید، هیچ حزبی را نمی توان بدون سازش های معین به وجود آورد. البته این سازش ها نمی تواند روی اصول صورت گیرد، سازش هایی که مارکس همین ها را معامله روی اصول خوانده است. اما در مسایل فرعی سازش و گذشت متقابل دو جانبه یا چند جانبه، امر ناگزیری است که نمی تواند کاملا نفی گردد.

ما در تجارب خودمان، در زمان تاسیس حزب کمونیست افغانستان و سپس تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، اگر از یکجانب "معامله روی اصول" را کاملا منتفی دانسته ایم، از جانب دیگر ناگزیر بوده ایم در مسایل فرعی، گذشت های کم و زیادی را میان جناح های مختلف وحدت کننده، تحمل نماییم. واقعیت این

"Jefatura" را، که همان "پیشوا" یا شارع خطانپذیر است، در شان گونزالو بکار برد. این نیز نادرست است و نباید مقلدگونه مورد استفاده قرار بگیرد

البته باید گفت که کلمه انگلیسی "Leader" دقیقا به معنای "راهبر" یا "راهنما" نیست، بلکه دقیقا به معنای "هادی" یا "هدایت کننده" است که می تواند تا حدی از لحاظ معنای تحت الفظی به همان معنای "پیشوا" باشد. اما در هر حال کلمه "پیشوا" در اصل یک اصطلاح مذهبی و سپس یک اصطلاح نازیستی و فاشیستی است و نباید برای رهبران کمونیست کمونیست ها مورد استفاده قرار بگیرد. ب - ما در توصیف مختصر ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری عبارت مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را بکار می بریم. درین عبارت مرحله اساس گذاری این ایدئولوژی و علم و دو مرحله تکاملی بعدی آن مرتبط و بهم پیوسته و در یک سطح دانسته می شود. اما در عبارت مارکسیزم - لنینیزم اندیشه مائوتسه دون، که در آن حرف م آخر لنینیزم مکسور است و عبارت مورد استفاده سند "سازمان انقلابی" (مارکسیست - لنینیست های مائوتسه دون اندیشه) از آن مشتق گردیده است، اندیشه مائوتسه دون مرحله تکاملی سوم دانسته نمی شود، بلکه شق خاصی از مارکسیزم - لنینیزم دانسته می شود و فقط روی دو مرحله تکاملی یعنی مرحله مارکسیزم و مرحله مارکسیزم - لنینیزم صحه گذاشته می شود. دیدی که اساس فکری این فرمولبندی را می سازد، همان بینش مبتنی بر تئوری "لنینیزم، مارکسیزم عصر امپریالیزم" است که سنتریست های وطنی ما بر پایه آن مائو را یک به اصطلاح مارکسیست - لنینیست کبیر می دانند اما صاحب اندیشه اش به حساب نمی آورند، تا چه رسد به اینکه مائوئیزم را بپذیرند.

کنگره سرتاسری نهم حزب کمونیست چین، اندیشه مائوتسه دون را سومین مرحله در تکامل ایدئولوژی پرولتری دانسته است و آن را مارکسیزم - لنینیزم عصر زوال امپریالیزم خوانده است. قسمت دوم این فرمولبندی آشکارا نادرست، غیر علمی و لین پیائوئیستی است و در

سیاست مبارزه - وحدت.

۱۷ - " ماده شانزدهم - سازمان با اینکه پنهانکاری را اصل اساسی سازمانی می داند و فعالیت های علنی را سرپوشی برای کار مخفی به حساب می آورد، به این باور است که مقولاتی چون جامعه مدنی، پلورالیزم، انجو و دموکراسی لیبرالی در زیر چکمه های اشغال، کاربردی جز خدمت به امپریالیزم، ادامه استثمار و تفاوت های عمیق طبقاتی، اشاعه فقر، بیکاری، اعتیاد و تن فروشی نداشته، تیورین های بورژوازی با این تبلیغ که گویا ترقی و تعالی جامعه در پرتو این مقولات میسر است، عمر اشغال و حاکمیت جنایتکاران جهادی و غیر جهادی را افزایش می دهند، در حالیکه توده های نامراد ما زمانی به خوشبختی و تعالی می رسند که اشغال کشور ما به پایان برسد و استثمار برچیده شود. " (صفحه چهاردهم و پانزدهم سند)
در اینجا سه موضوع قابل بحث وجود دارد:

الف - در پیوند با تعریفی که مائوتسه دون از تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده به عمل می آورد، باید بگوییم که: اصل اساسی یک شی یا پدیده، اصلی است که از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل همان شی یا پدیده وجود داشته باشد و تمامی اصول و فروع دیگر یا از آن منشاء گرفته باشد و یا تحت تاثیر آن باشد. آیا پنهانکاری چنین اصلی هست؟ آیا " سازمان انقلابی... " و منسوبین آن قصد دارند که هیچگاهی از حالت مخفی خارج نشده و در میدان نبرد انقلابی علیه دشمنان انقلاب قد علم نکنند؟

طبعا در شرایط استبدادی کشور ما هیچ سازمان و حزب انقلابی و آنهم سازمان و حزب کمونیست انقلابی نمی تواند در مراحل اولیه فعالیتش یا به عبارت دیگر در زمانی که مبارزه تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق را پیش می برد و کلا در مناطق تحت اداره دشمنان سرکوبگرش فعالیت دارد، از کار علنی به مثابه شکل اصلی کار و فعالیت انقلابی استفاده نماید. درین مرحله مبارزه، شکل مخفی مبارزه شکل عمده آن است و باید اشکال علنی مبارزه تابع این شکل عمده و در خدمت آن قرار داشته باشد. اما وقتی

است که اگر شما در جریان تامین وحدت میان جناح های مختلف، گذشت های متقابل در مسایل فرعی نداشته باشید، نخواهید توانست به وحدت اصولی دست یابید، چرا که توافق مطلق روی تمامی مسایل اصولی و فرعی فکری و سیاسی حتی میان دو فرد ناممکن است، چه رسد به اینکه حصول چنین توافقی را میان جناح های مختلف توقع داشته باشیم.

۱۶ - " ماده چهاردهم - تشکیل جبهه متحد ملی یکی از ابزار های دیگر انقلاب دموکراتیک نوین است. تشکیل این جبهه چیزی جز وحدت پرولتاریا با بورژوازی ملی نیست. این جبهه که شکل و فورم خاصی ندارد، عبارت از یک نوع همسویی میان پرولتاریا و بورژوازی ملی جهت برانداختن دشمن مشترک می باشد. پرولتاریا درین جبهه با بورژوازی ملی سیاست وحدت - مبارزه را در پیش می گیرد، چون نقش دو گانه آن را می داند. " (صفحه چهاردهم سند)

محور استراتژیک جبهه متحد را اتحاد کارگر - دهقان تشکیل می دهد و سپس خرده بورژوازی متحد اصلی دیگر طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردد. بورژوازی ملی یک نیروی اصلی متحد پرولتاریا و یک نیروی محرکه اصلی انقلاب دموکراتیک نوین محسوب نمی گردد، بلکه یک نیروی متزلزل یا به عبارت دیگر یک نیروی بینابینی است. نادرست است که موجودیت و عدم موجودیت یکی از سلاح های اصلی مورد نیاز انقلاب دموکراتیک نوین را به اتحاد و یا عدم اتحاد با این نیروی متزلزل و بینابینی مشروط نماییم.

سیاست وحدت - مبارزه، سیاستی است که باید پرولتاریا در طول مرحله انقلاب دموکراتیک نوین در قبال دهقانان و خرده بورژوازی در پیش بگیرد. اما سیاست پرولتاریا در قبال بورژوازی ملی، به عنوان یک نیروی متزلزل و بینابینی، نمی تواند - و نباید - در طول مرحله انقلاب دموکراتیک نوین سیاست وحدت - مبارزه باشد، بلکه باید نظر به وضع و حالت خود بورژوازی ملی، در هر یکی از زیر مراحل این مرحله، یا سیاست وحدت - مبارزه باشد و یا

همیشه در صدد باشند که راه دیگری برای امرار معاش پیدا نمایند.

پ - فعالیت های علنی مبارزاتی نباید صرفا سرپوش یا پوششی برای فعالیت های مخفی مبارزاتی در نظر گرفته نشود، هر چند این نقش آن نباید نادیده گرفته شود. فعالیت های مخفی مبارزاتی برای مخفی ماندن، در اساس نیازی به سرپوش یا پوشش فعالیت های علنی ندارد. فعالیت های علنی مبارزاتی خود مجرای احتمالی ای برای افشا شدن فعالیت های مخفی مبارزاتی است. اگر از دید سرپوش یا پوشش برای مبارزات مخفی، به مبارزات علنی نگاه کنیم، غالبا در نهایت به این نتیجه خواهیم رسید که بطور کلی از فعالیت های مبارزاتی علنی صرف نظر کنیم. فعالیت های علنی مبارزاتی در شرایط حاکمیت استبداد و سرکوب به این خاطر مورد نیاز است که چانس رابطه و پیوند وسیع با توده های مردم را به وجود می آورد. متکی شدن صد در صد به فعالیت های مخفی مبارزاتی خطر گسست پیوند و رابطه وسیع با توده ها را مردم را افزایش می دهد.

۱۸ - " کنفرانس بن که در آن جمعی از وطنفروشان جنگسالار و تکنوکرات تجمع کرده بودند، دولتی متشکل از ملاکان ارضی و بورژوازی وابسته به کمپنی های امپریالیستی تشکیل شد. این دولت که تا مغز استخوان وابسته به امپریالیست ها، مخصوصا امپریالیزم امریکا می باشد، در انقلاب دموکراتیک نوین یکجا با امپریالیزم سرنگون می گردد. " (صفحه پانزدهم سند)

ما معمولا از رژیم دست نشانده یا رژیم پوشالی صحبت می کنیم و نه دولت وابسته به امپریالیست ها. به دو دلیل: یکی اینکه دولت عبارت از قدرت سیاسی حاکم است و رژیم دست نشانده کنونی دارای قدرت سیاسی واقعی نیست بلکه قدرت آن یک قدرت پوشالی است، در حالیکه قدرت سیاسی واقعی در دست قوت های اشغالگر و گردانندگان این قوت ها است. در شرایط فعلی افغانستان قدرت سیاسی واقعی در اصل در دست سفارت امریکا در افغانستان و فرماندهان نیروهای اشغالگر قرار دارد و همین

جنگ خلق آغاز گردد و بخصوص وقتی رزمندگان انقلابی مناطق آزاد شده ای ایجاد کردند، درین مناطق دیگر شکل مخفی مبارزه شکل عمده آن نخواهد بود، بلکه شکل علنی مبارزه به شکل عمده آن مبدل خواهد شد. البته در "مناطق سفید" کماکان شکل مخفی مبارزه شکل عمده آن باقی خواهد ماند و شکل علنی تابع و در خدمت آن خواهد بود.

بهر حال، ما پنهانکاری را به مثابه اصل اساسی تشکیلاتی مطرح نمی نماییم، بلکه به مثابه یک اصل فنی تشکیلاتی به آن می نگریم.

ب - طرح موضوع فعالیت های علنی بصورت توأم با مقولاتی چون جامعه مدنی، پلورالیزم، انجو و دموکراسی لیبرالی در زیر چکمه های اشغال، به چه معنی است؟ هیچ معنی دیگری نمی تواند داشته باشد جز اینکه "سازمان انقلابی... فعالیت های علنی را به این عرصه ها و استفاده های "تاکتیکی" از این عرصه ها مربوط می داند. قبلا هم دیدیم که سند "سازمان انقلابی" ضرورت استفاده از مبارزات علنی برای گسترش شبکه تشکیلاتی سازمان را مطرح کرده بود. اگر این دو مطلب بصورت توأم در نظر گرفته شود، مسئله بخوبی روشن می گردد. "سازمان انقلابی... بخاطر گسترش شبکه تشکیلاتی خود و بخاطر پوشش دادن فعالیت های مخفی خود، کار برای انجوها و نهاد های جامعه مدنی را مجاز می داند و عملا نیز حتی در سطح رهبران طراز اول خود به این کار "مجاز"، برای گسترش شبکه تشکیلاتی خود، می پردازد.

ما به انجوها و نهاد های جامعه مدنی ساخت امپریالیست های اشغالگر، اینگونه نمی بینیم. از نظر ما، روشنفکران و غیر روشنفکران منسوب به حزب در صورتی که بخاطر تامین معاش راه دیگری نداشته باشند، می توانند در انجوها و نهاد های جامعه مدنی کار نمایند. اما هیچگاه نباید برای آنها تبلیغ نمایند و به طریق اولی هیچگاه نباید کار های تشکیلاتی شان را روی ساختارهای انجویی و ساختار های نهادهای جامعه مدنی استوار نمایند. بر علاوه باید

ها گردانندگان دولتی واقعی کنونی در افغانستان هستند. زمانی ژورنالیست متوفی، داد نورانی، در یکی از صحبت های تلویزیونی در تلویزیون طلوع در مورد " دولت افغانستان " چنین بیان داشت:

" منظور از دولت افغانستان چیست؟ اگر منظور اداره تحت رهبری آقای کرزی باشد، باید بگویم که این اداره دولت افغانستان نیست، چرا که دولت عبارت از قدرت سیاسی حاکم در کشور است و این اداره قدرت سیاسی حاکم اصلی در کشور نیست. چنین قدرتی در افغانستان کنونی در اصل در دستان قوت های خارجی حاضر در افغانستان قرار دارد."

یک سازمان انقلابی حداقل باید آنقدر صلاحیت و صلابت ایدیولوژیک - سیاسی داشته باشد که تحلیل و تجزیه اش از دولت در افغانستان فعلی، عقبمانده تر از یک گفتگوی تلویزیونی علنی قرار نداشته باشد.

دیگر اینکه در شرایط اشغال نادرست است که ما از دولت وابسته به امپریالیست ها حرف بزنیم. قوت های اشغالگر امپریالیستی در کشور های اشغال شده، رژیم های دست نشانده و پوشالی به وجود می آورند و دولت های وابسته به امپریالیزم در شرایط نیمه مستعمراتی در کشور های تحت سلطه امپریالیزم می توانند وجود داشته باشند و نه در شرایط اشغال، آیا رژیم دست نشانده و پوشالی را دولت وابسته به امپریالیزم خواندن، ولو اینکه این وابستگی تا مغز استخوان دانسته شود، خود وجه دیگری از عدم گسست قاطع " سازمان انقلابی... " از تسلیم طلبی " سازمان رهایی... " نیست؟

۱۹ - " طالبان که متشکل از ملاکان ارضی، خرده بورژوازی دهات و دهقانان فریب خورده اند، جاهلترین نیرویی است که وابسته به استخبارات کشورهای مختلف مخصوصا پاکستان می باشد. این نیرو که مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت است، در خدمت مافیای مواد مخدر قرار دارد. طالبان گرچه در ظاهر علیه اشغالگران می جنگند، اما با سیاست های ماورای فاشیستی و ضد مردمی شان

عملا عمر اشغال را درازتر می سازند و به صورت غیر مستقیم در خدمت ستراتیژی های امپریالیستی در کشور ما قرار دارند. سازمان ما ضمن اینکه دشمن اصلی و عمده را هرگز فراموش نمی کند، اتحاد با این نیرو را ضد انقلابی دانسته، آن را دشمن خلق می شمارد. " (صفحات ۱۵ و ۱۶ سند)

در مورد مطالب فوق الذکر لازم است که بحث های زیادی براه انداخته شود. اما براه انداختن اینگونه بحث ها در نوشته فعلی، که قرار است مختصر باشد، برای ما مقدور نیست. به همین سبب آنچه بحث هایی را به بعد موکول می نمایم و فعلا بصورت مختصر نکاتی را متذکر می گردیم:

الف - آنچه در درجه اول از لحاظ شناخت طبقاتی از یک نیروی سیاسی اهمیت دارد، خط ایدیولوژیک - سیاسی و مشی عملی آن نیرو است و اینکه این خط و مشی از منافع طبقاتی کدام طبقه اجتماعی نمایندگی می کند، نه اینکه منسوبین و مشمولین این نیرو از لحاظ موقعیت های طبقاتی فردی و خانوادگی شان چه کسانی هستند.

ما باید در درجه اول در مورد شناخت طبقاتی از طالبان روی این نکته انگشت بگذاریم که طالبان نماینده سیاسی آن بخش از فیودال ها و بورژوا کمپرادور هایی اند که طرفدار یک افغانستان نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی هستند و از همین موضع علیه اشغالگران می جنگند.

طالبان مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت نیستند. آنها ترقی و پیشرفت نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی در چوکات امارت اسلامی را می خواهند، ولی مخالف ترقی و پیشرفت مستعمراتی - نیمه فیودالی هستند و همچنان مخالف ترقی و پیشرفتی هستند که در جهت مخالف منافع طبقاتی فیودال ها و بورژوا کمپرادور ها و طبعا در جهت مخالف وابستگی نیمه مستعمراتی به امپریالیزم، سیر نماید.

مسئله طالبان در پیوند با مافیای مواد مخدر قرار دارند. در عین حال باید گفت که قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده نیز در پیوند با مافیای مواد مخدر قرار دارند، و بلکه

گردانندگان اصلی این مافیا در افغانستان هستند و منافع اصلی تولید و تجارت مواد مخدر را به جیب می زنند. استخبارات پاکستان دو بخش است. بخش عمده در خدمت اشغالگران امپریالیست قرار دارد و با رژیم دست نشانده همکار است و بخش غیر عمده از طالبان حمایت می نماید. استخبارات پاکستان را نباید در مخالفت یکدست با اشغالگران و رژیم دست نشانده به تصور در آورد. چنین تصویری بدین معنی است که استخبارات دولت وابسته پاکستان توان و جرئت ایستادگی در مقابل امپریالیست ها را دارد. دولتیان پاکستان مجموعاً سیاست دو رویانه ای در قبال اوضاع افغانستان بازی می نمایند، نه بدین خاطر که چنین سیاستی را به اتفاق هم در پیش گرفته اند، بلکه بدین خاطر که درینمورد میان خود شان منشعب هستند.

طالبان واقعاً علیه اشغالگران می جنگند و نه ظاهراً، ولی البته بر اساس مواضع و خواست های خود شان. در عین حال باید بگوییم که سیاست های عمیقاً ارتجاعی فیودالی - کمپرادوری و مبتنی بر شوونیزم ملیتی و شوونیزم جنسیتی غلیظ طالبان، به نوبه خود و بصورت غیر مستقیم به اشغالگران و رژیم دست نشانده مدد می رساند که برای اشغالگری و وطنفروشی شان بهانه های فریبنده ای فراهم نمایند.

مهم است که ما دشمن عمده و مبارزه و مقاومت علیه دشمن عمده را هرگز فراموش نکنیم و هر مسئله ای را در قدم اول و بصورت عمده در رابطه با این مسئله مدنظر قرار دهیم. آیا سند " سازمان انقلابی " هرگز دشمن عمده را به فراموشی نمی سپارد؟ نه، اینگونه نیست. مثلاً در همین جملات نقل شده در فوق، " سازمان انقلابی... " کمتر روی جنگیدن طالبان علیه اشغالگران، و آنهم با اما و اگر و اگرچه، و بیشتر روی وابستگی طالبان به استخبارات پاکستان و سیاست های غلیظ ارتجاعی و ضد ترقی آنها و خدمتگذاری غیر مستقیم شان به اشغالگران صحبت می نماید.

ما در مورد طالبان اینگونه صحبت نمی نمایم. ما در مورد

طالبان می گوییم که: چون طالبان یک نیروی ارتجاعی فیودالی - کمپرادور دارای سیاست های غلیظ شوونیستی ملیتی و شوونیزم مرد سالار و در عین حال تئوکرات بنیادگرا و وابسته به مراجع قدرت ارتجاعی خارجی و در نهایت وابسته به امپریالیزم است، در رابطه با کلیت مبارزه برای انقلاب دموکراتیک نوین، دشمن استراتژیک ما محسوب می گردد. اما در شرایط فعلی که باید مبارزه و مقاومت عمدتاً علیه دشمن عمده فعلی یعنی اشغالگران و رژیم دست نشانده پیش برده شود، باید توجه کنیم که طالبان علیه آنها می جنگند و لذا یک نیروی مقاومت کننده ولو ارتجاعی علیه آنها محسوب می گردند. به همین جهت تا آنجائیکه طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده می جنگند، باید با آنها همسویی نشان دهیم، ولی تا آنجائیکه سیاست های ارتجاعی فیودالی - کمپرادوری را اعمال می نمایند، باید با آنها مخالفت کنیم و علیه شان مبارزه نمایم.

ما در مخالفت با طالبان و مبارزه علیه آنها نیز توجه داریم که در قدم اول آنها را به مثابه آماج عمده مبارزات مسلحانه انقلابی در شرایط کنونی نشانی نکنیم و علیه تسلیم طلبی های آنها در قبال دشمن اشغالگر و نیز آن جنبه از سیاست های شان که به اشغالگران و دست نشانندگان شان بصورت غیر مستقیم کمک می رساند و جلو بسیج همگانی و سرتاسری توده ها علیه دشمن عمده شان را می گیرد، افشاگری و مبارزه نمایم و پس از آن علیه سائر جنبه های ارتجاعی خط فکری و سیاسی آنها.

در مورد موضوع اتحاد با طالبان باید توجه گردد که یقیناً چنین اتحادی، از لحاظ صرفاً تیوریک، اتحاد علیه دشمن عمده با نیرویی است که دشمن استراتژیک انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردد، اما در شرایط فعلی دشمن عمده محسوب نمی گردد؛ ولی از لحاظ عملی موضوعی است که فعلاً نمی تواند اصلاً مدنظر قرار بگیرد. در هر حال نادرست است که ما مثل اشغالگران و رژیم دست نشانده در مورد طالبان صحبت نمایم.

مارکسیستی می توانند به رهایی واقعی دست یابند... " سازمان ما کار میان زنان را از وظایف اصلی خود دانسته، هر نوع برخورد ابزاری، برخورد فیودالی و ارتجاعی نسبت به زن را ضد مارکسیستی دانسته، معتقد است که بدون اشتراک زنان هیچ انقلابی به پیروزی نرسیده، استفاده کاسبکارانه از نام، نشرات و تشکلات زن را به شدت خاینانه و ضد انقلابی می داند. " (صفحه شانزدهم و هفدهم سند)

زنان برای اینکه بتوانند علیه ستم ملی، ستم طبقاتی و ستم مرد سالارانه - و نه صرفاً ستم مرد - مبارزه اصولی نمایند، باید با آگاهی انقلابی کمونیستی مجهز گردند؛ اما دست یافتن زنان به این آگاهی به مفهوم نجات یافتن آنان از اشکال گوناگون ستم نیست. از جانب دیگر عمدتاً این خود زنان هستند که با آگاهی یافتن از وضعیت جامعه بطور کل، منجمله وضعیت خود شان، می توانند در مسیر رهایی واقعی به مبارزه پردازند، ولی لازم است که مردان انقلابی آگاه نیز آنان را درین مسیر مبارزاتی کمک و حمایت نمایند و درین مبارزه شرکت کنند. دست یافتن زنان به رهایی واقعی فقط با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، گذار به انقلاب سوسیالیستی و در نهایت رسیدن به کمونیزم جهانی، بصورت مرحله وار، ممکن و میسر می باشد. به همین جهت زنان با شمولیت در یک تشکلات مارکسیستی می توانند در مسیر درست مبارزه برای دستیابی به رهایی واقعی قرار بگیرند، ولی با چنین شمولیتی نمی توانند به رهایی واقعی دست یابند.

۲۲ - " ماده بیست و دوم - افغانستان کشور چند ملیتی است. مسئله ملیتی که یکی از ظریف ترین مسایل اجتماعی کشور ماست، با دو برخورد شئونیزم عظمت طلبانه ی ملیت حاکم و ناسیونالیزم تنگنظرانه ملیت های محکوم خود را می نمایاند. سازمان ما وظیفه خود می داند که علیه شئونیزم عظمت طلبانه و ناسیونالیزم تنگنظرانه به مبارزه قاطع پردازد. سازمان انقلابی افغانستان معتقد به خود ارادیت ملیت ها تا سرحد جدایی می باشد، ولی

۲۰ - " ماده نهم - جبهه ملی که بخش عمده آنرا جنایتکاران ائتلاف سابق شمال می سازد، یک جریان ضد مردمی است که تا فرق در وابستگی غرق بوده، جاده صاف کن نیروهای امپریالیستی در کشور ما به حساب می آید. این جبهه آمادگی هر نوع وطنفروشی را داشته، با اینکه خود را اپوزیسیون دولت می نامد، اما بخشی از راس تا بدنه دولت را می سازد. این نیرو که در آن بورژواهای وابسته، ملاکان ارضی نو به دوران رسیده و بخشی از خرده بورژوازی مرفه شامل اند، در شمار دشمنان خلق حساب شده، اتحاد با آن همگامی با دشمنان خلق به حساب می آید. " (صفحه شانزدهم سند)

" جبهه ملی "، " جاده صاف کن نیروهای اشغالگر امپریالیستی در کشور ما به حساب می آید "، " بخشی از راس تا بدنه { رژیم دست نشانده } را می سازد " و بخشی از رژیم دست نشانده در قالب اپوزیسیون حکومت پوشالی است. به همین جهت ناکافی است که بگوییم این جبهه تا فرق در وابستگی غرق بوده و آمادگی هر نوع وطنفروشی را دارد. این جبهه هم اکنون هم در جرگه وطنفروشان و خائنین ملی به عنوان یکی از جناح اصلی شامل است و اپوزیسیون دولت، به همان معنایی که قبلاً گفتیم، نیز نیست. به همین جهت فقط کافی نیست که بگوییم اتحاد با این جبهه همگامی با دشمنان خلق به حساب می آید، بلکه باید گفته شود که اتحاد با این جبهه همگامی با دشمن عمده به حساب می آید. جملات نقل شده فوق از سند " سازمان انقلابی... "، که طالبان و جبهه ملی را در موقعیت یکسان با هم قرار می دهد، نشانه دیگری از عدم گسست قاطع ایدیولوژیک - سیاسی " سازمان انقلابی... " از " سازمان رهایی... " است.

۲۱ - " ماده بیستم - زنان که نیمی از پیکر جامعه ما را می سازند و زیر ستم چند لایه زندگی دارند، تا زمانی که به آگاهی طبقاتی نرسند، ممکن نیست از این همه ستم (ملی، طبقاتی و ستم مرد) رهایی یابند. این خود زنان هستند که با آگاهی از وضعیت اجتماعی شان، در یک تشکیلات

حل اساسی این مسئله فقط با از میان رفتن طبقات، نابودی استثمار و برابری تمام انسان‌ها میسر می‌باشد. (صفحه هفدهم سند)

مسئله ملیتی در افغانستان صرفاً با دو برخورد شوونیستی عظمت طلبانه و ناسیونالیستی تنگ نظرانه خود را نمی‌نمایاند، بلکه با برخورد انترناسیونالیستی کمونیستی نیز خود را می‌نماید و باید بنمایاند. کمونیست‌های انترناسیونالیست باید علیه شوونیسم عظمت طلبانه در هر سطحی به مبارزه قاطع بپردازند، اما در رابطه با ناسیونالیسم تنگ نظرانه ملیت‌های تحت ستم و ظایف دو گانه دارند. آنها باید از یکطرف بصورت عمده مضمون دموکراتیک کلی مبارزه ملیت‌های تحت ستم علیه شوونیسم ملیت حاکم را بپذیرند و آن را به مثابه یکی از نیروهای محرکه مهم انقلاب دموکراتیک نوین در نظر بگیرند و سعی نمایند که به رهبری آن بپردازند و از طرف دیگر علیه تأثیرات ایدئولوژیک و سیاسی زیانبار این ناسیونالیسم که خود بخود مبتلا به گرایش ماندن در چارچوب نظام حاکم است، مبارزه نمایند.

اینکه "سازمان انقلابی... به اعلام مبارزه قاطع علی السویه علیه شوونیسم عظمت طلبانه و ناسیونالیسم تنگ نظرانه می‌پردازد، فقط شوونیسم باقیمانده از "سازمان‌های... در برنامه خود را به نمایش می‌گذارد. با اینچنین موضعگیری ای شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی" به یک شعار پوچ و میان‌تهی مبدل می‌گردد.

یقیناً حل اساسی نهایی مسئله ملی بطور کل فقط با ایجاد جامعه جهانی کمونیستی ممکن و میسر می‌گردد، همانگونه که حل اساسی نهایی مسئله زنان نیز فقط با تحقق نهایی کمونیسم جهانی گره می‌خورد. اما این موضوع نباید باعث آن گردد که ما بطور کلی حق ملی - دموکراتیک ملیت‌های تحت ستم برای مبارزه علیه ستم ملی و کمک به آن را نفی نماییم، همانگونه که در مورد مسئله زنان نیز باید حق دموکراتیک زنان برای مبارزه علیه ستم مردسالارانه را بپذیریم و به آن یاری رسانیم.

۲۳ - " ماده بیست و سوم - سازمان انقلابی افغانستان دفاع از تمامی جنبش‌های آزادیبخش کمونیستی، ملی - مترقی و ضد امپریالیستی را وظیفه خود دانسته و تا حد توان به آنها یاری می‌رساند و متقابلاً از آنها چنین انتظاری دارد. سازمان در برخورد با تشکلات مارکسیستی با برابری و احترام متقابل برخورد کرده، هرگونه مداخله دیگران در امور داخلی خود را خلاف اصل انترناسیونالیسم پرولتری دانسته و خود را نیز ملزم به رعایت چنین اصلی می‌داند. (صفحه هجدهم سند)

مناسبات میان کمونیست‌های کشورهای مختلف جهان با هم و مناسبات میان کمونیست‌ها و جنبش‌های ملی - مترقی و ضد امپریالیستی در جهان نمی‌تواند - و نباید - در یک سطح - مطرح گردد.

مناسبات میان احزاب و سازمان‌های کمونیستی جهان مبتنی بر انترناسیونالیسم پرولتری است. در واقع انترناسیونالیسم پرولتری یک اصل اساسی کمونیستی و مختلف جهان است. این اصل متکی بر وحدت طبقاتی جهانی پرولتری و وحدت ایدئولوژیک - سیاسی جهانی کمونیستی است و طبعاً باید چارچوب وحدت جهانی تشکیلاتی خود را در تشکیلات بین‌المللی کمونیست‌ها نیز داشته باشد. مناسبات میان احزاب و سازمان‌های کمونیست کشورهای مختلف جهان را نباید بصورت چیزی مشابه به مناسبات میان دولت‌های مستقل کشورهای مختلف جهان در نظر بگیریم که یک اصل اساسی آن، به مثابه یک اصل بورژوایی، عدم مداخله در امور داخلی همدیگر است. اساساً مسایل عام و استراتژیک ایدئولوژیک - سیاسی و مبارزاتی کمونیستی، امور داخلی احزاب و سازمان‌های کمونیست کشورهای مختلف جهان نیست که احزاب و سازمان‌های کمونیست کشورهای دیگر حق مداخله در آن را نداشته باشد. درینمورد بطور مثال باید گفت که اساسنامه‌های احزاب و سازمان‌های کمونیست کشورهای مختلف جهان، یعنی برنامه سیاسی و آئین‌نامه

تشکیلاتی آنها، را کلا نمی توان - و نباید - به مثابه امور داخلی غیر قابل مداخله آنها به حساب آورد. احزاب و سازمان های کمونیست کشورهای مختلف جهان حتی حق دارند که در مورد مسایل تاکتیکی مبارزاتی همدیگر نظر بدهند و مشوره های شان را نسبت به همدیگر ارائه نمایند. تنها در حالات استثنایی ای که کمونیست های کشور های دیگر در مورد شرایط اتخاذ تاکتیک های مبارزاتی معینی در یک کشور مفروض توسط کمونیست های آن کشور در بی اطلاعی قرار داشته باشد، نظر دهی و ارائه مشوره نادرست خواهد بود، آنهم نه به دلیل اینکه خارجی هستند، بلکه به این دلیل که "تحقیق ناکرده حق سخن گفتن ندارد. به این ترتیب مناسبات میان کمونیست های کشور های مختلف جهان باید مبتنی بر اصل انترناسیونالیزم پرولتری باشد و نه اصل دیگری.

بخش سوم

مباحث قابل انتقاد در

"اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان"

۲۴ - "اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان" در سه فصل بیان گردیده است:

فصل اول تحت عنوان "اصول تشکیلاتی"، فصل دوم تحت عنوان "عضویت" و فصل سوم تحت عنوان "ارگان های مرکزی".

در بحث روی این بخش از سند "سازمان انقلابی..." فقط به چند بحث مختصر اصولی دارای اهمیت جدی اکتفا می کنیم.

آنچه تحت عنوان "اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان" مطرح می گردد، در واقع اساسنامه نیست، بلکه آئین نامه تشکیلاتی است و آنهم یک آئین نامه تشکیلاتی ناقص.

اساسنامه یک سازمان یا حزب عبارت از "قانون اساسی" همان سازمان و حزب است که هم برنامه - معمولاً برنامه عمومی - و هم آئین نامه تشکیلاتی را در بر می گیرد و نه

صرفاً آئین نامه تشکیلاتی را. درست آن بود که هر دو سند یکجا با مقدمه ابتدای سند تحت عنوان "اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان" مطرح می گردید.

اما "آئین نامه تشکیلاتی" یک سازمان یا حزب نیز صرفاً در بر گیرنده اصول تشکیلاتی، عضویت و ارگان های مرکزی آن سازمان یا حزب نیست. البته مباحث اصول تشکیلاتی و عضویت، دو بخش مهم هر آئین نامه تشکیلاتی کمونیستی را می سازد. اما یک بخش مهم دیگر عبارت است از ساختار تشکیلاتی. ولی در آئین نامه تشکیلاتی "سازمان انقلابی..." صرفاً از ارگان های مرکزی صحبت می گردد، که نمی تواند تمام ساختار تشکیلاتی را در بر گیرد. البته می توان پذیرفت که ساختار تشکیلاتی و حتی طرح ساختار تشکیلاتی سازمانی مثل سازمان مورد بحث ما زیاد مفصل و وسیع نباشد، ولی در خود همین سند مورد بحث، و البته در بخش "عضویت"، حداقل بصورت ضمنی از حوزه و کمیته محل صحبت شده است، بدون اینکه ساختار و مسئولیت های شان به روشنی بیان گردد. پس بهتر بود که مباحث ارگان های مرکزی، کمیته های محلی و حوزه ها، همه با هم، تحت عنوان "ساختار تشکیلاتی" مطرح می شد و مسایل مربوط به کمیته های محل و حوزه ها بطور مشخص روشن می گردید.

مبحث "اقدامات انضباطی" نیز تحت عنوان فصل "عضویت" مطرح گردیده است، در حالیکه بهتر بود تحت یک فصل مستقل مطرح می گردید و چگونگی این اقدامات را در تمامی سطوح سازمانی (حوزه ها، کمیته های محلی و ارگان های مرکزی) به صورت مشخص روشن می کرد و نه اینکه این اقدامات را صرفاً در سطح حوزه ها یعنی در پائین ترین سطح تشکیلات سازمان مطرح نماید و سطوح بالاتر، به نحوی به کلی بری از "اقدامات انضباطی" دانسته شوند.

می توان مباحث دیگری نیز مطرح کرد، ولی فعلاً به همینقدر اکتفا می نمایم.

طالبان

در مسیر

خود کشی سیاسی

میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده در درون جناح های مختلف رژیم و حامیان اصلی و فرعی خارجی آنها را که از برگشت طالبان به قدرت بیشتر از هر چیز دیگری می ترسند، از طریق به نمایش گذاشتن امکان برگشت طالبان به قدرت توسط خود امریکایی ها، بترساند تا مخالفت را کنار گذاشته و به امضای توافقنامه مذکور راضی گردند.

۳ - به جهانیان و مشخصا افغانستانی ها نشان دهند که رهبری طالبان آنگونه که خود را می نمایند، به نحو استواری ضد اشغالگران امریکایی نیستند، پاس دوستی قبلی را دارند و حاضر اند با دوستان قبلی امریکایی شان به معامله و سازش برسند.

تا زمان امضای "توافقنامه استراتژیک افغانستان و امریکا" میان اوباما و کرزی، در لحظات آغازین صبحگاهان دوم می، اشغالگران امپریالیست امریکایی حد اقل توانستند تا آن حدی به این دستاورد ها برسند که زمینه برای امضای "توافقنامه استراتژیک افغانستان و امریکا" مساعد گردد.

با آغاز پروسه مذاکرات قطر، تسلیم طلبی در میان صفوف طالبان و فرماندهان محلی آنها دامن خورد و تا زمان امضای "توافقنامه..." حد اقل سه هزار نفر از نیروهای مسلح تحت رهبری طالبان به رژیم دست نشانده تسلیم شدند. (حدود دو هزار نفر از سمت غرب و یک هزار نفر دیگر از سایر مناطق تحت نفوذ طالبان). در آخرین روز های نزدیک به زمان امضای "توافقنامه..." حتی کسانی از رهبران طالبان و از اعضای کمیسیون کویته مثل مولوی اسماعیل و مولوی شهید و رفقای شان، که جمعا پانزده یا بیست نفر بودند، بطور

ما در اواسط سال گذشته، در مقاله ای تحت عنوان "طالبان خواهند جنگید یا به پروسه آشتی و سازش با اشغالگران و رژیم خواهند پیوست؟" بیان داشتیم که: "طالبان اگر بخواهند و بتوانند طالبان باقی بمانند، به جنگ ادامه خواهند داد تا در میدان جنگ و در یک پروسه جنگی چندین ساله یا از بین بروند و یا پیروز شوند؛ در غیر آن به "پروسه آشتی و سازش" مطرح شده از سوی اشغالگران و رژیم پوشالی خواهند پیوست و تسلیم خواهند شد و سپس فرو خواهند پاشید. راه دیگری بصورت سازش و تبانی نیمه نیمه برای آنها وجود ندارد. قراین قویا نشان می دهد که طالبان راه اول را برگزیده اند و به جنگ ادامه خواهند داد. " در همین مقاله گفته شده بود که برای طالبان مسیر آشتی و سازش با اشغالگران و رژیم پوشالی مسیر انتحار سیاسی است.

اما چند ماه قبل، پروسه مذاکرات مستقیم و غیر مستقیم میان نمایندگان طالبان و دولت امریکا در قطر آغاز گردید. هدف دولت امریکا از آغاز مذاکرات مذکور این بود که نشان دهد می تواند رهبری طالبان را به پای میز مذاکرات بکشاند و با آن به سازش برسد. به عبارت دیگر دولت امریکا می خواست نشان دهد که طالبان می خواهند از طریق مذاکره و تفاهم با آنها قدرت را در افغانستان مجددا تصرف نمایند.

دولت امریکا با این نمایش می خواست به چند دستاورد برسد:

- ۱ - تسلیم طلبی در میان رهبری و صفوف طالبان را دامن بزند و میان آنها انشقاق به وجود بیاورد.
- ۲ - آن مخالفین داخلی و خارجی توافقنامه استراتژیک

همچنان تمامی دولت های ارتجاعی و امپریالیستی همسایه دور و نزدیک افغانستان، علیرغم مخالفت باطنی علیه این "توافقنامه ..."، علنا دست به مخالفت نزدند و لب فرو بستند.

تنها سفیر جمهوری اسلامی ایران در کابل، عکس العمل منفی سبکسرانه ای در مورد این "توافقنامه ..." از خود نشان داد، در حالیکه در عین زمان دولت ایران قرار داد ۴۵ ساله بندر چاه بهار با رژیم پوشالی را به راه انداخت و مذاکرات برای ایجاد خط آن میان ایران و تاجیکستان و چین از طریق افغانستان را با رژیم آغاز نمود.

در چنین جوی، بی باوری و شک و تردید در میان مردم در مورد ماهیت و نیت واقعی طالبان، حتی در سطح اینکه یک نیروی ضد امریکایی هستند یا اینکه پیوند های نهان و عیان زیادی با آنها دارند، بیشتر از پیش دامن خورده است، بی باوری و شک تردیدی که خود صفوف طالبان و رده های پایین و متوسط فرماندهان آنها را نیز فرا گرفته و در نتیجه رهبری عالی طالبان را نیز تا حدی متزلزل و لرزان ساخته است. در واقع به همین جهت بوده است که رهبری عالی طالبان، بلافاصله بعد از امضای "توافقنامه..." میان اوپاما و کرزی نتوانست عکس العمل نشان دهد و برخلاف موارد دیگر که بلافاصله عکس العمل نشان می داد، مدت پنج روز بلا تکلیف ماند.

اعلامیه "واکنش امارت اسلامی در مورد امضای سند به اصطلاح استراتژیک میان اوپاما و کرزی" به تاریخ هفتم می، در ویب سایت طالبان ظاهر شد، در حالیکه تاریخ انتشار اعلامیه مذکور، که در پای اعلامیه درج گردیده، دوم می ذکر شده است. ازینقرار طالبان اعلامیه نوشته شده و منتشر شده هفتم می را به دروغ اعلامیه دوم می جا زده اند.

برای اینکه مطلب متذکره به روشنی فهمیده شده بتواند، ذیلا اعلامیه طالبان را بصورت مکمل درینجا نقل می کنیم:

آشکارا آماده شدند که به پروسه صلح با رژیم پوشالی بپیوندند. کل این حالت باعث گردید که درگیری های مسلحانه میان گروه های مختلف طالبان، هم در داخل کشور و در بیرون از مرز های کشور به وقوع بپیوندند و در جریان این درگیری ها ده ها نفر از طرفین درگیری ها کشته شوند. مولوی اسماعیل و مولوی شهید در میان این کشته شدگان قرار دارند. در جریان این کشمکش های درونی، در میان بعضی از عناصر غیر پشتون در میان طالبان، که مجموعا اقلیتی بیش نیستند، با مشاهده روحیه شوونیستی غلیظ طالبان پشتون، که اکثریت بیشتر از نود و پنج فیصد طالبان را تشکیل می دهند، ناراحتی های ملیتی معینی بروز کرد که یقینا جلو انکشاف بیشتر آن نمی تواند گرفته شود و این به نوبه خود در آینده نفاق و انشقاق در میان طالبان را بیشتر و بیشتر دامن خواهد زد.

با آغاز رسمی و علنی مذاکرات قطر میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان، جناح هایی از رژیم دست نشانده را که قبلا سال ها علیه طالبان جنگیده بوده اند و سرانجام در رکاب قوت های اشغالگر امریکایی و انگلیسی برای سرنگونی امارت اسلامی طالبان جنگیده بودند و به دستور آنها هزاران جنگجوی دستگیر شده طالبان را قتل عام کرده بودند، ترس و وحشت فرا گرفت که مبادا امریکاییان یکبار دیگر وزنه حمایت خود را بطرف طالبان برگردانند و آنها را یتیم و بی سرپرست رها نمایند. دولت های خارجی ارتجاعی و امپریالیستی ای را که قبلا مدافع اصلی این نیروها بودند و هنوز هم از آنها حمایت می نمایند، نیز تشویش فرا گرفت که مبادا طالبان دوباره و باز هم از طریق امریکایی ها برگردند و برای آنها درد سر ساز گردند. در واقع بنا به همین دلایل بود که پس از امضای "موافقتنامه..." تمامی شخصیت ها و نیروهای ارتجاعی داخلی مخالف طالبان نه تنها علیه آن ابراز مخالفت نکردند، بلکه نفس راحتی هم کشیدند و خیال شان از بابت برگشت مجدد طالبان به قدرت راحت گردید.

واکنش امارت اسلامی در مورد امضای سند به اصطلاح استراتژیک میان اوپاما و کرزی

Monday, 18 Ordibehesht 1391/ 15 Jamadil Akhir 1433 /07 May 2012

- ۱۲ بجه شب گذشته سند به اصطلاح استراتژیک میان اوپاما و اجیرش حامد کرزی به امضاء رسید .
- امارت اسلامی در حالی که این سند را از طرف یک اجیر بی صلاحیت ، سند فروش افغانستان بر آقا و بادارانش می داند ، آن را با بدترین الفاظ تقییح و محکوم می کند و در مقابل آن نقاط ذیل را اعلان می دارد .
- ۱ - امارت اسلامی من حیث ممثل شرعی ملت آزاد و مستقل افغان ، با تمام توان خویش بر خلاف مندرجات این سند نامشروع ، تا هنگام خارج شدن تمام اشغالگران خارجی و اجیران شان به جهاد مسلحانه خویش ادامه خود دهد داد .
- ۲ - امارت اسلامی رئیس رژیم کابل را یک مزدور بی صلاحیت اشغالگران امریکایی می داند و هر نوع فیصله و همچو پیمان ها را با بادارانش در مورد افغانستان ، بمعنای فروش تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور می داند .
- ۳ - افغانستان عملاً در تحت اشغال متجاوزین امریکایی قرار دارد و سخنانی رسمی اوپاما برای ملت امریکا از خاک افغانستان نیز اثبات آشکار همین نقطه است ، لهذا اجیران تحمیل شده از طرف اشغالگران خارجی بر این خاک ، برای ملت مسلمان افغان هیچ حیثیت شرعی ، قانونی و ملی ندارند و نه هم سند و معاهده امضاء شده با باداران و آقایان شان قابل اعتبار شمرده می شود .
- ۴ - با اشغال افغانستان از طرف متجاوزین امریکایی در اصل تمام اختیار و قدرت در دست آنها است ، آنها پس از ده سال اشغال با امضای اینگونه سند و پیمان با اجیران و غلامان شان ، با مشروعیت بخشیدن به آنان می خواهند هم افغان ها را و هم جهانیان را فریب دهند که افغانستان صاحب یک نظام مستقل و آزاد است و همین نظام از ما می خواهد که در افغانستان بمانیم و با آنان کمک استراتژیک نمایم .
- ۵ - امضای این سند به اصطلاح استراتژیک میان اشغالگران امریکایی و اجیران شان ، برای افغانستان و تمام منطقه پیغام بازی با آتش ، تمدید جنگ و بی ثباتی شدید امنیتی و سیاسی را در قبال دارد و این همان چیزی است که امریکایی های جنگ طلب برای به دست آوردن اهداف و مصالح شوم استعماری خویش می خواهند که بر علیه افغانسان و منطقه آن را انجام دهند .
- ۶ - اینکه در افغانستان به امریکایی ها و ایتالیان شان در جنگ آغاز شده از طرف آنان ، زیان های سنگین اقتصادی و بشری وارد گردیده است و با امضای این سند زیان مالی و جانی آنان بیشتر از گذشته خواهد شد و هیچ چیزی که باعث آرامی و خوشحالی ملت های شان باشد از این سند حاصل نخواهند کرد .
- ۷ - موجودیت اشغالگران در افغانستان ، علت اساسی نا آرامی افغانستان و تمام منطقه است ، در تحت هر نامی که اشغال آنان طولانی میشود ، به همان اندازه افغانستان و تمام منطقه بی ثبات خواهد شد و هر قدر عاجل که اشغال آنان در منطقه پایان می یابد ، به همان اندازه امکانات ثبات امنیتی در منطقه بیشتر می شود .
- ۸ - امارت اسلامی امنیت افغانستان و منطقه را در ختم شدن جنگ تحمیلی از طرف اشغالگران امریکایی و عوامل آن می داند ، به همین خاطر به غرض دفاع از حریم کشور خویش و راندن اشغالگران ، به تداوم جهاد مسلحانه بر علیه تمام اشغالگران تاکید و اصرار می کند ؛ زیرا که اشغالگران امریکایی بغیر از منطقه زور ، به استدلال و تفاهم سالم هیچ اعتقادی ندارند .

والسلام

امارت اسلامی افغانستان

۱۱/۶/۱۴۳۳هـ ق

-۲۰۱۲/۵/۲ م

۱۳/۲/۱۳۹۱ هـ ش

و بیرق برای دفتر قطر) به کشتن داد، ولی ذره ای امتیاز هم بدست آورده نتوانست.

رهبری طالبان باید اعتراف نماید که ده ها فرمانده و رزمنده خود را در درگیری های داخلی بخاطر جلوگیری از تماسگیری آنها با رژیم دست نشانده به قتل رسانده است یا حد اقل با زمینه سازی برای درگیری های داخلی به کشتن داده است؛ در حالیکه خود رسماً و علناً با رژیم می همانند رژیم کرزی، ولی صرفاً خارجی و عربی (رژیم قطر)، که در پناه پایگاه های امریکایی در کشورش حکومت می کند و در زیر بیرق امریکا و متحدینش در ناتو، در تهاجمات امریکایی علیه کشور های عربی سهم می گیرد، وارد سازش و معامله گردید.

اما رهبری طالبان نمی تواند به این همه غلطی های جبران ناپذیر - که اصطلاح شرعی آن فقط می تواند "گناهان کبیره" باشد - اعتراف نماید و صادقانه از خود انتقاد نماید (توبه نماید). نتیجه آن است که همچنان در مسیر خود کشی سیاسی گام بر می دارد. هم اکنون، بعد از امضا شدن "توافقنامه ..."، رهبری طالبان از یکجانب همچنان به عملیات های جنگی فشاری در داخل افغانستان برای بدست آوردن امتیازات در مذاکرات با امریکایی ها ادامه می دهد و از جانب دیگر و در خارج از افغانستان، تلاش دارد که مجدداً دیپلمات های امریکایی را به پای میز مذاکرات بکشاند، در حالیکه آنها خود را به کلی کنار کشیده اند. به این ترتیب طالبان در داخل افغانستان همچنان چهره جنگی خود را حفظ می نمایند، ولی در خارج برای آشتی و سازش با اشغالگران امریکایی به تپ و تلاش مشغول هستند. آیا می توان با اینگونه دو دوزه بازی و دورویی در سیاست خود را "ممثل شرعی ملت" به حساب آورد؟

مسلمانی ما چیزی بنام "ممثل شرعی ملت" غیر قابل قبول است و در هر حدی که بتوانیم برای شکستادن این "ممثلیت" و تاثیرات زیانبار انحصارطلبانه و محدود کننده آن، که قطعاً به نفع دشمن اشغالگر و رژیم دست نشانده تمام می شود، مبارزه می نماییم. ولی تذکرات فعلی ما درینمورد متوجه توده نسبتاً وسیع طرفدار خود طالبان است. رهبری طالبان با آغشته شدن در بازی های تسلیم طلبانه و معامله گرانه کثیف و حقارتبار سیاسی فقط و فقط حیثیت و عزت مقاومت جنگی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را نزد این توده ها و حتی صفوف جنگی خود بر باد می دهد و آنها را به طرف دشمن اشغالگر و دست نشانده گان شان سوق می دهد و این چیزی نیست که ما خواهان آن باشیم.

قبل از همه باید گفت که اینگونه تقلب کاری در اتخاذ موضعگیری های سیاسی بسیار زشت است و نه تنها مفیدیتی در بر ندارد، بلکه خیلی هم مضر است و به نفع دشمن اشغالگر تمام می شود. طالبان در اعلامیه شان ادعا کرده اند که "ممثل شرعی ملت آزاد و مستقل افغان" هستند. اما کسانی که خود را ممثل شرعی ملت اعلام می نمایند، حد اقل نباید بطور صریح و آشکار دروغ بگویند، چرا که یکی از شروط ممثل شرعی بودن، برتری در تقوا و پرهیزگاری است، تقوا و پرهیزگاری ای که یکی از اجزای مهم آن را صداقت و پرهیز از دروغگویی تشکیل می دهد.

چرا طالبان دست به چنین کاری زده اند؟ اساساً به این دلیل که در مورد چگونگی برخورد شان به موضوع مصالحه و سازش با دشمن اشغالگر، نمی توانند و جرئت ندارند که اصل واقعیت و کل واقعیت را بطور صادقانه و مخلصانه با ملتی که مدعی ممثل شرعی بودن آن هستند در میان بگذارند.

رهبری طالبان باید به ملتی که ادعای ممثل شرعی بودن آنها را دارد صادقانه بگوید که "پروسه صلح قطر" پروسه ای بود برای آشتی و سازش با دشمن اشغالگر و در عین حال اعتراف نماید که با داخل شدن در آن پروسه، به نوبه خود برای امضای "توافقنامه ..." زمینه سازی کرده است.

رهبری طالبان باید صادقانه اعتراف نماید که حتی یک زندانی خود را نیز با داخل شدن در پروسه متذکره نتوانست آزاد نماید و اینکه آن زندانی ها بجای اینکه به آنها تسلیم داده شوند، به رژیم دست نشانده تسلیم داده شده اند.

رهبری طالبان باید صادقانه اعتراف نماید که علیرغم چند بار فاصله گرفتن از پروسه قطر، دوباره به آن پروسه داخل شد، بدون اینکه حتی بخشی از خواست کوچک شان (رهایی پنج زندانی از زندان گوانتانامو) توسط امریکایی ها بر آورده گردد.

رهبری طالبان باید صادقانه اعلام نماید که اشغالگران امریکایی و همکاران قطری آنها حتی حاضر نشدند به آنها اجازه دهند که بیرق شان را بر فراز دفتر شان در قطر نصب نمایند و همچنان اجازه ندادند که دفتر متذکره یک لوحه داشته باشد.

رهبری طالبان باید صادقانه اعتراف نماید که در طول چند ماه گذشته رزمندگان جانباز زیادی را بخاطر ایجاد فشار بالای اشغالگران برای بدست آوردن امتیازات حقیر متذکره (رهایی چند زندانی از گوانتانامو و لوحه

توافقنامه استراتژیک افغانستان و امریکا ، سند بردگی افغانستان

صفحه ۳۲



طالبان در مسیر

خودکشی سیاسی صفحه ۵۴

تدویر " لویه جرگه عنعنوی مشورتی " یک
اقدام وطنفروشانه و خاینانه ملی
صفحه ۲۴

جلسه بن دوم، جلسه ای برای تصمیم گیری در
مورد آینده جنگ اشغالگرانه علیه مردمان ما
صفحه ۲۵

اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی
دست نشانده شان جنگ های فرقه یی
مذهبی را دامن می زنند
صفحه ۲۷

مقاومت علیه اشغالگران و رژیم پوشالی
باید هر چه بیشتر تشدید گردد
صفحه ۲۹

مکتی بر

یک ادعای بی پایه در تاریخ
جنبش چپ افغانستان

صفحه ۱۵

صحبت مختصری در مورد

" سازمان کارگران افغانستان "
صفحه ۳۱

نگاه اولیه ای به

" برنامه و اساسنامه سازمان
انقلابی افغانستان "

صفحه ۳۴

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com